بسم الله الرحمن الرحیم

پیاده تا بهشت

سفرنامه
اربعین حسینی

جواد محمدزمانی

پیاده تا بهشت

• **تهیه و تدوین:** جواد محمدزمانی
• **تهیه شده:** کمیته فرهنگی ـ آموزشی ستاد مرکزی اربعین
• **نوبت چاپ:** اول، تابستان ۱۳۹۶
• **شمارگان:** ۱۰۰۰ نسخه

• **کلیه حقوق محفوظ است**

پورتال اربعین:
ALARBAEEN.IR
کانال آموزش و فرهنگ اربعین در تلگرام:
TELEGARM.ME/ALARBAEN

فهرست مطالب

پیش‌نگار ۶

۱. یادداشت‌ها / ۱۳

پنج‌شنبه ۹۵/۸/۲۰ (۱۰ صفر ۱۴۳۸) ۱۴
جمعه ۹۵/۸/۲۱ (۱۱ صفر ۱۴۳۸) ۱۸
شنبه ۹۵/۸/۲۲ (۱۲ صفر ۱۴۳۸) ۲۴
یکشنبه ۹۵/۸/۲۳ (۱۳ صفر ۱۴۳۸) ساعت هشت صبح ۳۴
یکشنبه ۹۵/۸/۲۳ (۱۳ صفر ۱۴۳۸) ساعت ۲ بعداز ظهر ۴۰
یکشنبه ۹۵/۸/۲۳ (۱۳ صفر ۱۴۳۸) ساعت ۹ شب ۴۶
دوشنبه ۹۵/۸/۲۴ (۱۴ صفر ۱۴۳۸) ساعت ۶ صبح ۵۲
دوشنبه ۹۵/۸/۲۴ (۱۴ صفر ۱۴۳۸) ساعت ۱۱ شب ۶۰
سه‌شنبه ۹۵/۸/۲۵ ..... ۷۸
چهارشنبه ۹۵/۸/۲۶ (۱۶ صفر۱۴۳۸) ساعت ده شب ۹۴
پنج شنبه ۹۵/۸/۲۷ (۱۷ صفر ۱۴۳۸) ۱۰۶
جمعه ۹۵/۸/۵۸ (۱۸ صفر ۱۴۳۸) ۱۱۶
شنبه ۹۵/۸/۲۹ (۱۹ صفر ۱۴۳۸) ۱۳۲
یکشنبه ۹۵/۸/۳۰ (۲۰ صفر ۱۴۳۸) ۱۴۰
دوشنبه ۹۵/۹/۱ (۳۱ صفر ۱۴۳۸) ۱۴۶
سه شنبه ۹۵/۹/۲ (۲۲ صفر ۱۴۳۸) ۱۵۴
چهارشنبه ۹۵/۹/۳ (۲۳ صفر ۱۴۳۸) ۱۶۰

۲. برداشت‌ها / ۱۶۵

مرجعیت ۱۶۶
محبت‌های مضاعف ۱۷۰
پیوند با شعائر ۱۷۲
معنویت خواهی همگانی ۱۷۴
لهجه عراقی ۱۷۶
الحشدالشعبی ۱۷۸
مهدویت ۱۸۰
نماز جماعت ۱۸۲
تصاویر شهدا ۱۸۴
نخستین زیارتگاه ۱۸۶
مسیرهای پیاده‌روی ۱۸۸
شیوه‌های حضور ۱۹۲
احوال‌پرسی، تعارفات و دعوت‌ها ۱۹۴
دانش آموزان ۱۹۶
احزاب سیاسی ۱۹۸
اصناف فعال ۲۰۰
ایران ۲۰۴
پوشش مردان ۲۰۶
مشارکت زنان ۲۰۸
کوله بار ۲۱۰
موکب ها ۲۱۲
درمان ۲۱۶
بهداشت ۲۱۸
نوشیدنی های اربعین ۲۲۰
غذاهای اربعینی ۲۲۴
دخانیات ۲۲۸
خرید سوغات ۲۳۰

یک قصه بیش نیست غم عشق وین عجب
کز هر زبان که می‌شنوم، نامکرّر است
حافظ

پیش‌نگار

در زیارت اربعین می‌خوانیم: «**وَبَذَلَ مُهْجَتَهُ فيكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبادَكَ مِنَ الْجَهالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلالَةِ**و[حسین] جان خویش نثار تو کرد تا بندگانت را از نادانی و سرگردانی گمراهی نجات بخشد». این فقره از فقرات زیارت اربعین به حقیقت، هدف از قیام سیدالشهداء علیه‌السلام را آشکار می‌سازد. بی‌تردید نهضت خونین امام حسین علیه‌السلام در امتداد نهضت انبیای الهی و نبی مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و امام علی علیه‌السلام و امام حسن علیه‌السلام است و از این رو هدف نهضت هم همان هدف بعثت پیامبران و امامت امامان خواهد بود. نجات بندگان از جهل و نادانی و رساندن آنان به چشمه‌های خروشان خرد و روشنایی هدفی بسیار بزرگ و غایتی بس ارزنده است. ارزشمندی احیای شعائر حسینی و عزاداری سالار شهیدان نیز بدان سبب است که می‌تواند زمینه جهل‌زدایی و روشنایی‌بخشی را فراهم آورد. آیین‌های عزاداری عاشورایی و شعائر حسینی همواره باید در مسیر اعتلای خرد و عقل

و نابودسازی نادانی و جهل و پایان دادن به گمراهی ها قرار گیرد و بسان چشمه‌ای، زلال معرفت و معنویت را میهمان جان و دل تشنگان حقیقت سازد. این آیین ها باید نقش احیاگر داشته باشد و همواره آن جلوه از عزاداری مورد نظر است که در جهت حقایق روشن عاشورایی و نجات بندگان الهی و مصباح منیر بودن قرار داشته باشد؛ چه بسیار انسان هایی که به گواهی تاریخ در مجالس حسینی و محافل عزاداری عاشورایی، موفق به توبه و بازگشت شدند و راه حقیقی خود را با بهره مندی از چراغ هدایت حسینی باز یافتند و بر کشتی نجات او سوار شدند. این واقعیت، در اربعین حسینی جلوه دو چندان دارد.

اربعین بازگشت به ارزش های عاشورایی و تجدید عهد با راه شهیدان و زنده نگاه داشتن یاد و خاطره آنان و تلاش برای حرکت در مسیر آنان است. از این رو احیای اربعین، احیای ارزش های والای الهی و ایستادگی در مسیر معنویت و معرفت می باشد. اجتماع عظیم زائران حسینی در ایام اربعین، فرصتی تاریخی برای احیای باورها و ایجاد آمادگی برای عصر ظهور است. اربعین، خط بطلان کشیدن بر پندارهای خیالی دشمنان در سیطره بر جهان و تداوم استکبار است. اربعین تلاش برای خدا محوری به جان انسان محوری، نزدیک ساختن دل ها به معنویت به جای مادیّت و نشان دادن جلوه‌ای از جامعه آرمانی مهدوی به جای دهکده ادعایی جهانی غرب است.

اساس تمدن غرب، محوریت انسان و غفلت از خدا و دوری از معنویت حقیقی است. از این رو غرب می کوشد تا با ظاهری فریبکارانه، جهان را در آستانه تمدنی با محوریت خود جلوه دهد. برخی از اندیشمندان غربی در طی سال های اخیر سخن از دهکده جهانی می گویند. جهانی شدن و دهکده جهانی در اندیشه غربی، بر محور پرستش و معنویت نیست؛ بلکه صرفاً ایجاد ارتباطات گسترده و تلاش برای تجارت و دریافت سود بیشتر و بهره کشی از مستضعفان است. دهکده جهانی غرب کدخدایی خواهد نه خدا، و کدخدای آن نیز قدرت های مستکبر و زورگویند نه آزادی خواهان و عدالت طلبان. چنین است که حرکت های عظیم معنوی همانند راهپیمایی اربعین، چشم آنان را خیره می سازد و رؤیای آنان در سلطه همه جانبه بر جهان را آشفته می سازد.

اربعین حسینی، ظرفیت بسیار عظیمی برای تمدن سازی اسلامی بر محوریت خدا و معنویت، و تلاش برای ارائه الگوی حقیقی جامعه جهانی و مقدمه ای بس دل انگیز بر جامعه جهانی و الاهی مهدوی است. بر اساس آموزه های اسلامی در جامعه مهدوی، عبودیت و بندگی خدا، معنویت، معرفت و محبت ارکان حیات آدمی خواهد بود و افراد جامعه ضمن تلاش، از همه مواهب معنوی و مادی برخوردارند. در جامعه جهانی مهدوی، هیچ کس بر دیگری برتری ندارد و افراد از نژادها، تیره ها و اقوام مختلف با محوریت تعالی و بالندگی معنوی، گرد هم می آیند و برای معرفت و عدالت تلاش می کنند.

راهپیمایی عظیم اربعین حسینی، قطعه‌ای دل انگیز و جلوه‌ای از روزگار خوش ظهور حضرت مهدی (عج الله تعالی فرجه الشریف) است. این اجتماع کم نظیر، الگویی بس گویا برای تمدن عظیم اسلامی و پنجره‌ای به باغ دلگشای عصر تکامل خردها و احیای معرفت و محبت است. در اربعین حسینی، کدورت‌ها زائل می‌شود، اندوه‌های بی‌حاصل رخت بر می‌بندد، کینه‌ها جای خود را به محبت می‌دهد، جهل‌ها و نادانی‌ها به روشنی و خرد مبدّل می‌گردد، و همه و همه در رضایت و خشنودی از پروردگار روزگار می‌گذرانند. سختی راه، کمبود امکانات، تشنگی، گرسنگی، شب بیداری، ضعف و ناتوانی بدن، سرما و گرما، و... هیچ کدام باعث اندوهگین شدن دل‌ها نمی‌شود. در اربعین همه از هم رضایت دارند و به رضایت پروردگار از خود امیدوارند. آری، به واقع اربعین حسینی، پنجره‌ای به باغ دلگشای تمدن عظیم اسلامی و جامعه آرمانی مهدوی است.

بر این بنیاد، ثبت و ضبط وقایع تاریخی اربعین و حفظ و نگهداشت این سرمایه عظیم اهمیت بسیار دارد. آنچه امروز نگاشته می‌شود، سفرنامه و گزارش و خاطره است، امّا آنچه در آینده پدید می‌آید، تاریخی ژرف و پر ماجرا و حماسه‌هایی فراموش ناشدنی است. این نوشته‌ها در آینده مبنای بسیاری از تحلیل‌ها و برداشت‌ها در عرصه‌های مختلف جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، تاریخ‌شناسی و... است. چنین است که ثبت و ضبط این حوادث تاریخ‌ساز باید با دقت و فراست بسیار انجام پذیرد و حقایق معنوی را بتوانند با قلمی رسا به نمایش گذارد.

در پایان، به چند نکته مهم اشاره می کنم:

۱. آنچه می خوانید قطره ای از دریای موّاج و خروشان اربعین حسینی و ارادت خالصانه مؤمنان به ساحت حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام است و حقیقت این حادثه عظیم در واژه و عبارت در نخواهد آمد، چه رسد به آنکه قلم الکن این نویسنده به بیان آن تصمیم بگیرد. حتی اگر ده ها میلیون زائر اربعین حسینی، همه قلم به دست گیرند و بخواهند خاطرات اربعین را بنویسند، باز انبوهی از حقایق اربعینی پنهان خواهد ماند. اندوه ها و دریغا که تاریخ عظیم اربعین از چشم بسیاری از جهانیان و نیز نسل های آینده پنهان می ماند؛ با این همه، آنچه بر کاغذ آمده تلاش ناچیز این بنده است که امیدوارم خواننده محترم ضعف های آن را به بزرگی صاحب اربعین بر حقیر ببخشاید.

۲. در لابه لای خاطرات اربعین، قطعه های ادبی و دل نوشته های بسیاری وجود دارد که پاره ای از آنها حاصل این سفر، و بعضی حاصل سفرهای دیگر و برخی نیز پیش تر به قلم آمده و منتشر شده است. مناسب دانستم تا این قطعه های ادبی و دل نوشته ها را در لابه لای سفرنامه بیاورم تا شاید خواننده را در دل انگیزی فضای اربعین مشایعت کند.

۳. در نوشته ها کوشیده ام به مختصات کشور عراق، تاریخ عظیم آن، بناها و معماری ها، شخصیت های تاریخ ساز، روحیات مردم و ظرفیت های امروز آن توجه داشته باشم و بدین منظور اطلاعاتی را در لابه لای

صفحات ذکر کرده‌ام که خواننده به اهمیت موضوع رهنمون شود.

۴. در سفر اربعین دوستانی در ثبت و ضبط حوادث و گفت‌وگو کمک کردند که آقایان سید محمدمهدی رضوی‌پور و محمد غفاری از آن جمله‌اند که بدین وسیله از زحمات و تلاش‌های آنان صمیمانه سپاسگزارم و کمک‌های مشفقانه آنان را ارج می‌نهم.

۵. در پایان از مشوّقان، بانیان و زمینه‌سازان این کار فرهنگی در بعثه مقام معظم رهبری، بویژه از جناب حجة‌الاسلام والمسلمین دکتر احمدی، ریاست محترم کمیته فرهنگی اربعین و تلاش و عنایت و بذل محبت ایشان، کمال سپاس و امتنان را دارم. خداوند متعال را که توفیق این سفر معنوی و ذخیره اخروی را ارزانی‌ام کرد، شکر می‌گویم و به درگاهش جبین حمد و سپاس می‌سایم. اللهم لک الحمد حمد الشاکرین.

جواد محمدزمانی

۱۳

یادداشت‌ها

سحر بادی گفتم حدیث آرزومندی
خطاب آمد که واثق شو به الطاف خداوندی
حافظ

پنج‌شنبه ۹۵/۸/۲۰ (۱۰ صفر ۱۴۳۸)

عطر زیارت، مشام جانم را پر کرده است. فردا قرار است راهی عتبات شوم. قرار است کودک‌های احساسم میهمان لحظه‌های سبز اجابت شوند. وعده دیدار نزدیک است. سر به سجده می‌گذارم. اللهم لک الحمد حمد الشاکرین....

از مشرق احساس طلوع می‌کنم، با شعله‌های گرم عشق. خانه‌ام را پشت بازار تجرد می‌سازم، رو به دریا؛ می‌خواهم بی‌کرانه باشم.

چشم به راهم! چشم به راه لحظه‌های سبز اجابت. چشم به راه پرواز تا شفاخانه‌ی وصل. بوی عروج، لحظاتم را پر کرده است. به بلوغ شاخه‌ها قسم، دلم لبریز اشتهای سیب تجلی است از دست باغبان. جانم، مست تشرف به تماشاخانه ملکوت است. می‌خواهم به روستای فطرت بروم و در کنار قنات شهود، دست و رو بشویم. می‌خواهم مرغابی‌های

احساس را به برکه حضور ببرم دیگر از هوای آلوده‌ی «ریاشهر» خسته‌ام. می‌خواهم قنوت بگیرم تا پرنده پرنده ندبه از دستانم به آسمان برود.

پیشانی‌ام، عرق شرم تراوش می‌کند، آنگاه که گذشته‌ی روزهایم را فرا یاد می‌آورم. گونه‌هایم بازی‌گاه کودکان اشک می‌شود، هر وقت سابقه تباهم را به ذهن می‌کشانم. باید گل استغفار را به لب‌هایم بنشانم و در حوض آبی توبه، شناکنم.

و تو ای آفریدگارم، آن گونه پروازم ده که حتی پرشهود را فراموش کنم و تنها به بی‌شماری تو در ذرات بیندیشم. همیشه بر لب‌هایم گل‌های مناجات بنشان و دستانم را به سمت خورشید پرواز ده. مرا همسایه‌ات قرار ده و در پناه سایه‌ات. از قفس روزهایم کن تا به گفتگو با تو، گیسوان شب را شانه بزنم.

معبودم! آنگاه که سر بر خاک نیایش تو می‌سایم، خود را در کهکشانی بی‌انتها می‌یابم. باور نمی‌کنم که از درگاهت برانی، وقتی این گونه به سمت خویش می‌خوانی‌ام! هر صبح، در میان مردمان، به این که بنده‌ی توام مباهات می‌کنم و هر شام، در نسیم دلکش صلوات، مناجات می‌کنم. تو، تنها کسی هستی که در همیشه‌ی درماندگی به تقاضای ملاقاتم جواب مثبت داده‌ای!

مهربانم! توحید را با اصطلاحات حکمت اثبات نمی‌کنم؛ با فراوانی کرامت می‌آموزانم و مهم‌ترین برهانم را تپش‌های دلم می‌دانم، آنگاه که در دست‌هایم شوق قنوت سبز می‌شود.

آفریدگارم! دلم می‌خواهد چشم اشراقی‌ام را بگشایی و جلوه جلوه، خودت را بنمایانی. دلم از واژه‌های خشک سلبی و اثباتی گرفته است. کمی از کلمات ملکوت در دهانم بریز، تا تن مرده‌ام را روح بخشد.

دلدارم! اَشهَدُ اَنَّ که مهربانی‌ات بی‌نظیر است. تو بودی که مرا آینه دادی تا آفتاب را در

آن قاب کنم و تو را در آن به تماشا بنشینم، امّا من، غبار آلوده‌اش کردم. آه که دیگر کجا می‌توانم شکر خند تو را مات و مبهوت بمانم؟

پروردگار من! از تو می‌خواهم که آسمانم را بی‌ستاره مگذاری و مرا در چشم به راهی سپیده نمیرانی. من به امیدی نفس می‌کشم. به امید دیدن آن قیامت قامتی که از مکه طلوع خواهد کرد و اسب خود را به سمت همیشه‌ی روشنایی خواهد راند!

معبودم! از تو می‌خواهم این سفر را ذخیره روزهای تنهایی‌ام کنی و مرا عاشق حسین علیه‌السلام بمیرانی و با او و یارانش محشور فرمایی!

چه گویمت که به میخانه دوش مست و خراب
سروش عالم غیبم چه مژده‌ها داده‌ست
حافظ

جمعه ۹۵/۸/۲۱ (۱۱ صفر ۱۴۳۸)

حرکت ما از قم در قالب دو اتومبیل بود. ساعت یک و نیم بعد از ظهر به همراه برخی دوستان که قرار بود در ایام اربعین فعال باشند حرکت کردیم. برخی نیز تهران بودند و قرار بود که خود را به فرودگاه امام خمینی برسانند. از این رو کمی نگران بودیم که آن‌ها به موقع نرسند؛ چون گذرنامه آن‌ها در دست ما بود. پرواز ساعت ۵ بعد از ظهر بود. در مسیر فرودگاه کمی از حال و هوای اربعین‌های سال‌های قبل سخن می‌گفتیم. هوا هم کاملاً آفتابی و کمی هم گرم بود. به فرودگاه رسیدیم. ساک من تقریباً بزرگ‌ترین ساک همسفرانم بود. بقیه یک کیف نسبتاً کوچک آورده بودند یا کوله پشتی به همراه داشتند تا هنگام پیاده‌روی اربعین خیلی اذیت نشوند؛ با خودم فکر کردم که این ساک بزرگ برایم دردسرساز نشود؛ ولی به خودم آرامش می‌دادم که به هر حال آنجا وسایل بسیاری نیاز داریم و من در میان اطرافیانم از همه مجهزتر آمده‌ام؛ حتی ماشین اصلاح را هم آورده‌ام و به مقدار کافی

لباس دارم تا چندان به شستن لباس های کثیف شده نیاز نباشد. خوشحال بودم که کاغذ، دفترچه، روان نویس، و دیگر وسایل کتابت را به همراه آورده ام؛ چون در عراق لوازم التحریر خیلی یافت نمی شود یا دست کم در اطراف حرم باید کلی بگردی تا بتوانی یک روان نویس خوب و مقداری کاغذ مناسب پیدا کنی. این ها برایم آرامش بخش بود.

وارد محوطه فرودگاه شدیم. گمان من این بود که الآن با انبوه جمعیت مواجه می شویم. امّا چنین نبود. اتفاقاً فرودگاه خیلی خلوت بود؛ کمی فکر کردم. یادم افتاد که فرودگاه چندان نباید شلوغ باشد؛ چون هنوز نزدیک به نه روز تا اربعین فاصله داریم و اغلب مسافران اربعین در حدود یک هفته یا چهار روز به اربعین آماده رفتن می شوند. من به یاد اربعین سال گذشته بودم که چهار پنج روز قبل اربعین حرکت کرده بودیم و فرودگاه شلوغ تر از حالا بود. از تهران قرار بود محمد غفاری هم بیاید. او هم قرار است در نگارش وقایع اربعین کمک کار ما باشد. حالا نگران بودم. نیامده بود. تلفن های همراه هم خیلی کیفیت نداشت و به اصطلاح آنتن نمی داد. راننده را فرستادیم تا برود و محمد را از سر دوراهی که یک راه آن به فرودگاه می رسید و راه دیگر به قم می رفت بیاورد. قرار بود همان جا ها از اتوبوس پیاده شود و با راننده هماهنگ شود. بعد از کلی نگرانی سرانجام غفاری آمد و با هم به محوطه بالا رفتیم.

در فرودگاه بخشی را با چوب و وسایلی که به نام پارتیشن معروف است، به صورت اتاقکی درآورده بودند و پارچه های مشکی و منقش به نام امام حسین علیه السلام بر آن نصب کرده بودند. جلوی در اتاقک میزی قرار داده بودند و فردی با کتری و قوری ایستاده بود تا به زائران اربعین چای بنوشاند. لیوان ها هم یک بار مصرف بودند. صدای مداحی میثم مطیعی هم می آمد. به واقع اینجا نخستین موکب بود. برایم جالب بود که در فرودگاه که معمولاً رسمی ترین جا برای امثال من (که مدیریت و ریاست جایی را بر عهده ندارم!) محسوب می شود و افراد اتوکشیده و مرتب و معمولاً در سکوت و بهت خاصی راه می روند، می شود حال و هوای اربعین عراق را حاکم کرد و عطر خوش زیارت را

پراکند. جوان نسبتاً قدبلندی در داخل ایستگاه صلواتی ایستاده بود و با احوال پرسی گرم و تعارف چای، به زائران خوش آمد می گفت. جلوتر رفتم. چای را از روی میز برداشتم. با من احوال پرسی کرد و التماس دعا داشت. من هم از او و این کار فرهنگی تشکر کردم. ظاهراً از پاسداران داخل فرودگاه بود که این ایام افتخار خدمت به زائران اربعین را داشت. با خودم گفتم یادم باشد در حرم امام علی علیه‌السلام یا امام حسین علیه‌السلام از او یاد کنم.

بر روی صندلی نشستم و با محمد غفاری و حامد نگارش (دیگر دوستی که با او همراه بودم) گفت‌وگو کردم. یادم نرود که آقای سید مهدی رضوی. دیگر دوست ما که قرار است او هم در وقایع نگاری به ما کمک کند. زودتر از ما یعنی حدود ظهر به عراق رفته بود. طاقت نیاوردم که بنشینم. رو به رویم بوفه‌ای بود. با خودم گفتم کمی پسته و تنقلات بگیرم تا در عراق ساعت‌های بیکاری سرگرم باشیم. جلوی بوفه رفتم. قیمت‌ها را که دیدم منصرف شدم و مثل آدمی زاد به جای اول بازگشتم.

معمولاً در سفرهای هوایی، تأخیرهای هواپیما کلافه کننده است. برای همین یک کتاب جیبی به همراه برمی دارم تا در این ساعت‌ها مطالعه کنم. در خود هواپیما هم چاره همین است. چون کار دیگری نمی توان کرد. فقط باید لحظاتی را که میهمان داران هواپیما پذیرایی می کنند استثنا کرد. امّا چندان حوصله مطالعه هم نداشتم. الحمدلله پرواز ما خیلی تأخیر ندارد. چون الآن روی صندلی هواپیما نشسته‌ایم. میهمان دار هم مدام گیر می دهد که میز صندلی‌ام را ببندم و از این رو مجبورم دیگر ننویسم.

دل تنگی های روز جمعه را نمی شود فراموش کرد. دل تنگی های تو ای یار سفر کرده! در ژرف ترین چاه‌های اندوهم، نام تو تنها ریسمانی است که به آن چنگ می زنم، تو ای همیشه اجابت! برکه کوچک شادی‌ام را با باران دوری‌ات گل آلود می کند و کودک روحم از رعد و برق ابرهای هجران می ترسد. قدم‌های خسته‌ام، هر غروب، با نفس گرم جاده می دود تا شاید افق حضور تو را بیابد، ای پیدای

پنهان!

نگاهم، هر شب از سقف آسمان آویزان است؛ به دنبال ستاره دنباله‌دار ظهورت. من از قاصدک‌ها توقع دارم دل تنگی‌هایم را به گوش گل‌های باغ تو برسانند؛ همان دل تنگی‌هایی که هر غروب، دل خورشید را خون می‌کند؛ همان که ابرها برایش گریه می‌کند، همان که موج‌ها از شنیدن آن، سر به صخره می‌کوبند، همان که ماهی‌های حوض مسجدمان، از شرمندگی‌اش قرمز شده‌اند، همان که خواب را از چشمان ماه گرفته است و آرامش را از توفان؛ و همان که باد بادک صبرم را از زندان دستانم می‌رماند و به ناکجاآباد فریاد می‌رساند.

ای همیشه ناگهان!
ما را به ناگهانِ همیشه خود برسان.
ای مسیح!
در ما شب‌ماندگان فراق، سپیده‌دمان را بدمان.
ای کلیم!
چشمان ما را از نور دستانِ خود بنوشان.
ای ابراهیم!
آتش غربت را بر ما گلستان کن
ای نوح!
ما را به کشتی حضور خود نجات بخش
و ای قائم مقام پیامبر رحمت!
ظهورت را به ما مرحمت کن!

بغض گلویم را می‌فشارد؛ وقتی که مفاتیح را ورق می‌زنم و به دعای عهد می‌رسم. این‌ها که می‌گویم، خطبه نیست، ندبه است! هر شب، سر رسید دلم را ورق می‌زنم و روزهای بی‌تو بودن را می‌شمارم. ای ستاره! آسمان شوقِ مرا تاریک مخواه. ای

آخرین مسافر! به این عاشقانه ترنّم، تبسّم کن و از کوچه‌های ساده ما عبور کن. بی تو، بهارم هم با اکراه گل می‌شکوفاند و انتظار، آهوی خیال ما را به دشت دلواپسی می‌رماند.

ای اقیانوس! بیابان تشنه انتظار را فرا گیر. ای طاووس بهشتی! باغ مبهوت خاکیان را پر از تجلّی کن. ای روح القدس شعرهای آسمانی! نزولِ سبزِ خود را میهمان کوه نور کن و ای یوسف! از مشرق چاه غیبت به در آ و یعقوبستان چشم‌ها را روشنی بخش.

بی تو، زانوان دختران عاطفه بی رمق اند و بهار، ادامه زمستان است. بی تو، گل‌های سجاده پژمرده می‌شود و مسجد نیایش، در انتظار امام جماعت خواهد گریست. بی تو، آینه‌ها در بی شماری زنگارها، کدر خواهد شد. بی تو، ماهی‌های برکه زندگی، سر به زیر سنگ خواهند کرد و ماسه‌های خیس ساحل احساس، خود را به تلاطم دریا می‌سپارند. بی تو، شب‌های شعر، در شب‌های خاطره ادغام خواهد شد و دست هنرمندان، به واگویه فراق تو بر کاغذ خواهد لغزید. آری! بی تو طعم تلخ «بی تو بودن» را می‌چشیم.

اکنون، ای مظهر اسما و صفات زیبایی! دیگرگونه تجلی ات را به چشم‌های ما ارزانی دار و ما را به تماشای جمال جبروتی ات امیدوار کن. به دنبال ساحل امن ظهورت، سال‌ها کشتی عمر راندیم؛ بیش از این اسیر توفانمان مپسند.

از آن زمان که برین آستان نهادم روی
فراز مسند خورشید تکیه گاهِ من است
حافظ

شنبه ۹۵/۸/۲۲ (۱۲ صفر ۱۴۳۸)

در فرودگاه نجف چندان معطل نشدیم. تصمیم گرفتیم نماز را همان جا داخل فرودگاه بخوانیم و خواندیم. بعد هم یکی دو ماشین کرایه کردیم و از فرودگاه بیرون آمدیم. در خارج از ایران، چون معمولاً افراد از نرخ تاکسی ها اطلاعی ندارند خیلی مراقبند که سرشان کلاه نرود و از این رو معمولاً از چند نفر سؤال می کنند تا معدلی از قیمت ها بگیرند و پس از آن با یک تاکسی همراه شوند. این گونه بود که سرانجام با یکی از راننده ها کنار آمدیم و سوار شدیم. این راننده دوستی داشت که برخی دیگر از دوستان ما بر اتومبیل او سوار شدند. حالا پنجره اتومبیل و باد نسبتاً شرجی نجف خاطرات گذشته این سرزمین را برای انسان زنده می کند. راننده به رسم معمول عرب ها چاق سلامتی را با ما آغاز می کند، و من نمی دانم که چرا به محض ورود به عراق، شوق عربی سخن گفتن سراسر وجودم را فرا می گیرد. یادم می آید که روزگاری کلاس مکالمه عربی می رفتم. وقتی می پرسیدم که چرا پیشرفتم در یادگرفتن گفت وگوهای عربی خوب نیست به عنصر فضا اشاره می کردند. می گفتند شما هنوز در فضای زبان عربی قرار نگرفته اید. اگر به یک کشور عربی بروید

و در فضایی قرار گیرید که راننده ماشین، رهگذران، تابلوهای مغازه‌ها و هشدارهای رانندگی و... عربی باشند، خیلی زود زبان را یاد می‌گیرید. حالا وارد جاده‌ای شدیم که همه علائم اطراف ما، و همه اطرافیان، ما را وادار به عربی سخن گفتن کرده‌اند. به نزدیکی جایی رسیده‌ایم که به آن بحرالنجف می‌گویند. در کنار این منطقه پله‌های برقی بزرگی قرار دارد که زائران بر روی آن سوار می‌شوند تا به سمت حرم بروند. از تاکسی که پیاده می‌شویم، انبوهی از زائران را مشاهده می‌کنیم که با پرچم‌های کاروان خود در حال بالا رفتن هستند. برخی هم معلوم است به صورت انفرادی آمده‌اند. در اطراف پله‌های برقی، انبوهی از سازه‌ها قرار دارد که معلوم است مسکن و موکب زائران در ایام اربعین خواهد شد. برخی از این خانه‌های پیش ساخته هم به امور اداری حرم و ادارات عراق مربوط می‌شود که از تابلوی سر در آن‌ها به خوبی می‌توان فهمید.

از پله‌های برقی تا «فندق الرسل» راه چندانی نیست. فندق الرسل، هتلی است که بعثه مقام معظم رهبری در آنجا مستقر است. این هتل در نزدیکی حرم و در کنار صحن فاطمه زهرا علیهاالسلام قرار دارد. از ویژگی‌های این هتل، اتاق‌های کوچک آن است که از لحظه حرکت به نجف در فکر بودم که چگونه در آن استراحت خواهیم کرد؛ ضمن آن که باید پی این مسئله را به تن بمالیم که اربعین است و شدت جمعیت حاضر باعث می‌شود اتاق‌های دو یا سه نفره در قالب هفت یا هشت نفره پذیرای میهمانان عزیز باشد. ولی بسیار خرسندیم چون در جوار مولا هستیم و می‌خواهیم بهترین صحنه‌های روزگار را ثبت و ضبط کنیم. وارد فندق الرسل که شدیم، یکی دو نفر آشنا پیدا کردیم و قرار شد تا تمام نشدن شام، ابتدا خوردن غذا را سرلوحه کار خود قرار دهیم؛ اول گمان می‌کردم که باید به غذاخوری در زیرزمین برویم، امّا متوجه شدم سیستم تغییر کرده و در ایام اربعین در اتاق‌هایی که در کنار ورودی هتل هست، باید غذا را بخوریم. به آنجا رفتیم و جمال آقای سید مهدی رضوی. دوست عزیز را که قرار است در این سفر ما را کمک کند و امروز زودتر از ما به نجف آمده بود. زیارت کردیم. پس از شام، اجمالاً به یک اتاق آمدیم و وسایل خود را در همان جا قرار دادیم. بر سر سفره غذا و نیز در لابی هتل همه جا سخن از کثرت زائران اربعین

امسال و بیشتر بودن آن ها نسبت به سال های گذشته بود. در اتاق هم همین مباحث به شکل نظام مند پی گیری می شد و با آنکه می دانستیم همه این مسئله را قبول داریم باز آن را تکرار و مرور می کردیم. معمولاً این مباحث، آغازی برای آشنایی های بیشتر افراد با هم و سرآغاز مباحث جدی تر است. اطراف حرم هم انصافاً شلوغ بود و کسی جرأت دم زدن از زیارت و تصمیم برای رفتن به حرم را نداشت. امّا مگر می شود از حرم مولا گذشت. این بود که به یك زیارت مختصر بسنده کردیم. استراحت در اتاق هتل همان گونه که فکر می کردیم با زحمت فراوان انجام شد. خیلی دوست داشتیم که زودتر به کربلا برویم و پس از آن که وسایل را در آنجا گذاشتیم، سرخوشان باز به نجف برگردیم و کارها را دنبال کنیم. این مسئله را با دوستانی که نیمه شب قرار بود به کربلا بروند مطرح کردیم ولی از طرف جناب دکتر احمدی، مدیر محترم آموزش بعثه و به واقع رئیس ما در این سفر، پیغام آمد که نه، و هر چقدر خواستید در نجف بمانید ولی اگر به کربلا آمدید دیگر دوباره به نجف باز نگردید. همین بود که ما تصمیم گرفتیم فعلاً در نجف بمانیم.

چقدر خوب شد که در نجف ماندیم. با خودم فکر می کردم که چه جایی بهتر از نجف. شهری که کشتی نوح علیه‌السلام در آنجا آرام گرفته و منزل ابراهیم خلیل الرحمان علیه‌السلام بوده است، و بسیاری از بزرگان شیعه و عالمان ربانی در آن سکنی گزیده اند و حالا از حُسن اتفاق من هم چند روزی را میهمان کرامت مولا علی علیه‌السلام هستم و ریزه خوار این خوان گسترده خواهم شد.

نجف، به کوفه متصل است. امّا در قدیم دو شهر جدا از هم بوده اند. از زمان حضرت نوح، نجف، سرزمین بلندی بوده که آب آن را فرا نمی گرفته است. نجف ظاهراً مخفّف «نی جَفَّ» است. یعنی دریا خشك شد. نام دیگر آن «غرّی» است. از این رو به ساکنان این شهر «غروی» هم می گفته اند. سادات غروی، در میان سادات، سلسله عظیمی از فرزندان امام علی علیه‌السلام و کسانی اند که خود یا پدران آن ها در نجف ساکن بوده اند. اینکه چرا بدن امام علی علیه‌السلام در این منطقه دفن شد، به تشییع پنهانی آن حضرت باز می گردد. از بیم جسارت خوارج به بدن مبارک امام علی علیه‌السلام مرقد ایشان تا سال ها پنهان بود. بدن مبارک

امام را در تابوتی نهادند و بر شتری بستند تا وانمود کنند، به مدینه می برند. در مناطقی نیز چند قبر کندند و بدین شکل، جز اهل بیت امام علیهم‌السلام و برخی از خواص کسی از مدفن امام اطلاع نداشت. در زمان هارون. خلیفه عباسی. قبر برای همگان آشکار شد. هارون به شکار مشغول بود. آهوانی را دید سگ‌ها و بازها را به دنبال آن‌ها فرستاد. آهوان پس از مدتی به تپه‌ای پناهنده شدند. بازها و سگ‌ها بازگشتند. هارون شگفت‌زده بود. پس از بازگشتن آهوان از تپه، بازها و سگ‌ها بار دیگر به دنبال آن‌ها رفتند. آهوان باز هم به آن تپه پناه بردند و سگ‌ها و بازها منصرف شدند. سه بار این کار تکرار شد. پیرمردی از بنی اسد را در آن منطقه یافتند و ماجرای تپه را از او پرسیدند. او ابتدا امان خواست و سپس به نقل از پدرانش اعلام کرد که اینجا قبر امام علی علیه‌السلام است که حتی حیوانات نیز به آن پناه می آورند. صرف نظر از این داستان، نجف تقریباً از همان سال‌ها محل رفت و آمد شیعیان و ارادتمندان به مولا شده است. صد سال گذشت و فقط ۱۹۰۰ نفر از سادات علوی در نجف می زیستند. شیخ طوسی در قرن پنجم حوزه علمیه نجف را تأسیس کرد و از آن پس تا روزگار ما. یعنی در حدود هزار سال. هزاران عالم و فقیه در این شهر پرورش یافته‌اند و علم علوی را در عالم گسترانده‌اند. در عظمت نجف و عالم پروری آن همان بس که امام خمینی پایه‌های فقهی و علمی حکومت اسلامی را در مباحث درس خارج ولایت فقیه در این شهر آغاز کرد و به برکت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نظام اسلامی در ایران شکل گرفت.

اکنون نجف در ۱۶۰ کیلومتری بغداد (پایتخت عراق) در غرب شهر کوفه و متصل به آن قرار دارد. نجف بر روی یک تپه مرتفع قرار دارد که تقریباً چهل متر بلندتر از سطح رودخانه فرات در کوفه است و از همین رو آب رسانی به نجف همواره دشوار بوده است. از دیرباز نجف به بهجت زا بودن شهرت دارد. افرادی که وارد نجف می شوند این را تصدیق می کنند و اعتراف می کنند که به محض وارد شدن به این شهر، شور و شوق عجیبی سراسر وجود آن‌ها را فرا گرفته است.

پس از آنکه قرار شد از «فندق الرسل» به «فندق امجاد الضیافه» برویم، وسایل را با خود بردیم. انصافاً این هتل، اتاق‌های بهتر و امکانات متنوع تری را داشت. اتاق سه نفره‌ای را

گرفته بودیم. مسئول هتل هم یك ایرانی بود که مدت زمان زیادی به عراق آمده و هتل را به طور یکجا کرایه کرده بود و اتاق اتاق واگذار می کرد. غذاخوری نسبتاً خوبی هم داشت و غذاها به سبك ایرانی طبخ می شد.

شب پس از نماز مغرب و عشاء به همراه دکتر احمدی و آقای رضوی به سمت حرم حرکت کردیم تا در برنامه صحن فاطمه زهرا علیهاالسلام شرکت کنیم. صحن فاطمه زهرا علیهاالسلام محوطه بسیار وسیعی در پشت حرم امام علی علیه‌السلام است که با همت برخی شرکت های ایرانی و غیر ایرانی و با کمك های مردمی در حال ساخت است. توسعه حرم امام علی علیه‌السلام بیشتر از سمت صحن فاطمه زهرا علیهاالسلام و اطراف آن است. وارد صحن که می شدی باید پله های متعدد را طی می کردی تا به بام ساختمان می رسیدی. بر روی بام، محوطه بزرگ برای عزاداری زائران ایرانی آماده شده بود. در این محوطه، ضمن آنکه نماز صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشاء برقرار است، پس از نماز، مراسم سخنرانی و عزاداری برگزار می شود. جمعیت در حدود هزار نفرند و سخنران محفل، حجه الاسلام والمسلمین مدرسی. از خطبای مشهور ایرانی. است. سخن او بیشتر حول موضوعاتي چون محبت اهل بیت علیهم‌السلام و نقش آن در دنیا و آخرت است. در محفل حجه الاسلام والمسلمین علم الهدی، مسئول بعثه رهبری در نجف حضور دارد. این را از خوش آمدگویی مجری برنامه فهمیدم. دکتر احمدی هم که به همراه ما آمده بود هم اکنون در نزدیك منبر نشسته است. قرار بود پس از آقای مدرسی، آقای محمدحسین پویانفر، به ذکر مصیبت اهل بیت علیهم‌السلام بپردازد، امّا نمی دانم چرا آقای محسن درستکار را به عنوان مداح محفل اعلام کردند. با خودم گفتم احتمالاً جابه جایی رخ داده است. سخنران محفل داشت درباره وضعیت شیعیان مولا در قیامت و مسئله شفاعت سخن می گفت که نگاهم به گنبد و بارگاه آن حضرت که از این بالا خیلی دیدنی است افتاد. آقای ذاکرین. از مسئولان هیئت رزمندگان مشهد که ظاهراً مسئول برنامه های صحن فاطمه زهرا علیهاالسلام بود. به کنارمان آمد و شروع به سخن گفتن کردیم.

آقای ذاکرین خدمات برنامه های مجتمع الحسین علیه‌السلام (چند هیئت شهر مقدس مشهد) را تشریح می کرد و می گفت: برای حضور در این صحن مشکلات فراوانی را پشت سر

گذاشتیم. ما باید امکانات صوتی را به این صحن وارد می‌کردیم و برای وارد کردن هر قطعه‌ای باید جداگانه از عتبه علویه مجوز دریافت می‌کردیم. حتی به میزان صوت ما نیز اشکال وارد می‌کردند و ما باید پاسخگو می‌بودیم. این مکان، در اصل اجازه فعالیت فرهنگی ندارد و به طور غیر رسمی و با موافقت شفاهی به ما اجازه فعالیت داده شده است. از این رو بعید نیست که در سال‌های آتی اجازه فعالیت در این مکان را نداشته باشیم؛ امسال هم به رغم تمام مشکلات، سرانجام توانستیم برنامه‌ها را برقرار کنیم. حتی توانستیم با استفاده از شبکه‌های اجتماعی و مجازی، اخبار این فعالیت‌ها و نیز بخش‌هایی از برنامه‌ها را منعکس کنیم. این هم به همت خادمان عزیز ما بود که با لب تاپ و امکانات الکترونیکی در صحنه حاضر شدند. پیشنهاد می‌کنم بخش‌هایی از سخنرانی‌های این صحن را آماده کرده در فضای اینترنتی منتشر کنند تا در میان زائران محترم تأثیرگذار باشد.

آقای ذاکرین می‌گفت: در بخش خواهران، هفت خادم داریم که از پاسخ‌گویی به مسائل شرعی تا ساماندهی خواهران را بر عهده دارند. در بخش برادران هم خادمان بسیاری فعال هستند. هم اکنون صبح و ظهر و شب در این مکان، برنامه برقرار است و با استقبال فراوان زائران روبه‌رو شده است. حتی عتبه علویه در آغاز به ما اجازه فعالیت همیشگی را نمی‌داد و فقط سه روز می‌توانستیم جلسه داشته باشیم که به حول و قوه الهی این مشکل نیز مرتفع شد. آقای ذاکرین از دل انگیز بودن این مکان و نیز امکان رؤیت گنبد و بارگاه امام علی علیه‌السلام از این مکان سخن گفت و آن را در حضور زائران مؤثر دانست.

از صحن خارج شدیم و به سمت پله‌های برقی در نزدیکی صافی صفا و بحرالنجف رفتیم. می‌خواستیم به مجموعه فراهم شده توسط زائران مشهد سری بزنیم. از پله‌های برقی که خارج شدیم، چندین و چند ساختمان با سازه‌های مختلف رخ نمایی می‌کرد. برخی چادرهای انفرادی هم به چشم می‌خورد که معلوم بود زائرانی هستند که جا ندارند و خوابیدن در چادرهای چهار یا هشت نفره را انتخاب کرده‌اند. اول از چند نفر نشانی موکب مورد نظر را پرسیدیم، هیچ کدام بلد نبودند. امّا سرانجام توانستیم آنجا را پیدا کنیم. سوله‌هایی بسیار بزرگ با مساحت باورنکردنی در پیش روی ما بود. ظاهراً این

سوله‌ها با همت برخی نهادهای مستقر در مشهد و با کمک پیمان‌کارهای ایرانی آماده شده بود. سوله‌ها آمادگی پذیرایی از چند هزار نفر را در آن واحد داشت. بسیار حیرت‌زده بودیم. گمان نمی‌کردیم چنین مجتمع عظیمی در کنار صافی صفا برقرار باشد. طبق برنامه، امشب می‌بایست حجه‌الاسلام والمسلمین حائری‌زاده در اینجا سخنرانی کند و حاج ابراهیم قانع، به ذکر مصائب اهل بیت علیهم‌السلام بپردازد. امّا چنین نبود و حتی افرادی که در کنار منبر نشسته بودند، از برنامه خبری نداشتند و استراحت می‌کردند. با کلی پرسش ما را به سمت سوله‌ای هدایت کردند که ظاهراً مسئول یا مسئولان موکب در آنجا مستقر بودند. وارد سوله شدیم. انبوهی از پتوها و بالش‌ها در فراروی ما بود. تعدادی از جوانان هم مشغول کار بودند. یکی از جوانان به استقبال ما آمد. ما دربارهٔ خود و کاری که می‌خواهیم انجام دهیم، توضیح دادیم. سپس با مشایعت او در گوشه‌ای نشستیم. آقای شریفی مسئول موکب بود. به نزد ما آمد و پس از سلام و احوال‌پرسی، از ویژگی‌های موکب می‌گفت. او می‌گفت: امشب قرار نبوده در اینجا برنامه‌ای برگزار شود، ضمن اینکه انبوهی از کارها و مباحث حاشیه‌ای داریم که توان برگزاری مراسم‌های بزرگ را از ما گرفته است. می‌گفت ده روزی هست که وارد عراق شده‌ایم و متوجه شدیم پیمان‌کار، فضا را نیمه‌کاره رها کرده و رفته است. ناچار شدیم خود دست به کار شویم و فضا را آماده کنیم. با چهل نفر خادم و هفتاد هشتاد نفر بنّا و کارگر مشغول کار شدیم. امکاناتمان بسیار محدود است. مثلاً الآن چند روز است که به حمام نرفته‌ایم. امروز تازه توانسته‌ایم برخی حمام‌ها را آماده کنیم و در اختیار خواهران خادم قرار دهیم. از آنجا که مشغول بیل زدن و بنایی بودیم نتوانستیم کار فرهنگی آن‌چنانی انجام دهیم. با این همه نماز جماعت را در سه وقت برگزار کردیم. الآن مشکل آب‌رسانی داریم و معضل بزرگی است، امّا نمی‌دانیم با چه کسی و چگونه مطرح کنیم و چاره بیندیشیم. در مقابل رفتار عراقی‌ها با ما خوب بوده است. آن‌ها همه گونه خدمتی به ما ارزانی داشتند. در آشپزخانه دو روز است که آشپز آورده‌ایم. قرار بود روزانه هفتاد یا هشتاد غذا بپزیم، امام اکنون برای دویست نفر آمادهٔ پذیرایی هستیم و غذا توزیع می‌کنیم. حاج آقای فخر و حاج آقای شاهسون روحانی‌های این مجموعه هستند. آقای فخر نزدیک آمد. لهجه مشهدی او بسیار شیرین بود. ابتدا کمی از بعثه و روند اداری

آن گله کرد که سخت گیری های اضافی در امر پذیرش روحانی مبلغ دارند و به مسئله مدرک خیلی اهمیت می دهند و همین باعث شده بسیاری. از جمله من. به دنبال تشکیل پرونده در بعثه برای اعزام نرویم. بعد گفت اینجا هم به عنوان خادم آمدم ولی نماز جماعت را به پا کردیم و شبها برنامه توسل داریم. حتی قرار بود گروهی برای تبلیغ به اینجا اعزام شوند امّا نیامده اند. این گروه قرار است چهل نفر باشند. مردم خود جوش به ما کمک می کنند و هیچ توقعی ندارند. امّا امکانات ما خیلی کم است. الآن مشکل پتو داریم و باید چاره ای اندیشیده شود. به نظرم یکی از نکات مهم که باید تحلیل و تأکید شود حضور بانوان است. من نمی گویم خانم ها را از سفر اربعین محروم کنیم ولی باید بدانیم که گاهی زن های ایرانی با فرهنگ عراق آشنا نیستند و رسوم حجاب زنان در عراق را نمی دانند از این رو این باعث تنش می شود. خودم دیدم که زن عراقی به دختر ایرانی تشر می زد و می گفت حجابت را رعایت کن. خواستم به زن عراقی بگویم برای امر به معروف، دچار منکر مشو! از این رو معتقدم لااقل دختران جوان را به سفر در اربعین تشویق نکنیم یا آنکه مباحث مورد نیاز درباره حجاب را به آن ها تذکر دهیم.

کم کم می خواستیم رفع زحمت کنیم که سردار سعید قاسمی وارد شد. رزمنده ای که بارها نام او را در شب های خاطره و در صدا و سیما شنیده ایم. به احترام او می بایست چند لحظه دیگر می نشستیم. موبایلم را از جیب در آوردم و مشتاقانه به دنبال تصویری می گشتم و سرانجام یافتم. تصویر مربوط به بیش از پانزده سال پیش بود. زمانی که حاج سعید قاسمی را برای خاطره گویی درباره سال های جنگ و نیز درباره حزب الله لبنان و مبارزان لبنانی به مدرسه علمیه حقانی (که خود سال ها در آن مشغول به تحصیل بودم) دعوت کردم. حاج سعید نگاهی به عکس کرد و گفت: این را از کجا آوردی؟ تو کدامشان هستی؟ خودم را در تصویر نشان دادم و ماجرا را گفتم. گفت: بله، این مربوط به سال هایی است که تازه از بوسنی آمده بودم. خیلی خوشحال شد و گفت عکس را با بولوتوث برایم بفرست. بعد هم درباره دیدار چند شب پیش خودش به همراه جمعی از فعالان فرهنگی با حضرت آقا سخن گفت و سپس از اینکه ما هنوز ضعف داریم و به قدر وسعمان کار نکردیم و باید

بیش از این ها تلاش کنیم. بعد هم از اعجاز بچه های مشهد گفت و اینکه چگونه توانسته اند در ۳۵ روز ۸ سوله بزرگ را راه اندازی کنند.

حالا از بچه های مشهد جدا شده ایم و به سمت هتل در حال حرکت هستیم. در هتل مستقیم به سالن غذاخوری رفتیم تا زودتر غذا را بخوریم. دیدیم دوستمان محمد غفاری هم آنجاست. محمد قرار بود که به مقبره شهید حکیم برود و از آنجا گزارش تهیه کند. از همان سر سفره شروع کرد به شرح ماجراهای مقبره شهید حکیم و کیفیت برگزاری برنامه ها در آنجا. آن قدر از برنامه های فرهنگی آنجا تعریف و تمجید کرد که مشتاق شدیم حتماً یک سر به آنجا برویم. ظاهراً سخنران آنجا آقای پناهیان و مداح مهدی رسولی بوده است.

حالا شام را خورده ایم و درباره تعیین قبله با هم سخن می گوییم. در اتاق ما جهت قبله به روی کمدی چسبانده شده بود که می شد به راحتی آن کمد را جابه جا کرد. از این رو نمی توان به آن اعتماد کرد و باید خودمان جهت قبله را می یافتیم. به عمارت نبات الحسن در کنار هتل رفتیم و سرانجام بر اساس آن توانستیم جهت صحیح قبله را تشخیص بدهیم.

خسته هستم و باید بخوابم. امّا می دانم که خواب من، خواب را از چشمان هم اتاقی هایم خواهد گرفت. می دانم شدت خروپف من، آن قدر زیاد است که خوابیدن را محال خواهد کرد. این را بارها همسرم به من گوشزد کرده بود. امّا چه می شود کرد. به هر حال باید بخوابم. برخلاف دیگران، شب ها خیلی زود می خوابم تا شاید بعد از چند ساعت بیدار شوم و دیگران فرصت خوابی بیابند.

از آستان پیر مغان سر چرا کشیم؟
دولت در آن سرا و گشایش در آن در است
حافظ

□ یکشنبه ۹۵/۸/۲۳ (۱۳ صفر ۱۴۳۸)

ساعت هشت صبح

سحر از خواب بیدار شدم. گفتم آبی به صورت بزنم و بروم حرم برای زیارت؛ به دو دلیل: هم این ساعت احتمال خلوت بودن حرم بیشتر است و هم اینکه بچه‌ها در اتاق بتوانند کمی استراحت کنند. شب‌ها صدای خروپف من خیلی آزارشان می‌دهد. بیچاره‌ها خیلی دم نمی‌زنند امّا خودم می‌دانم که در اتاق با وجود خروپف من، خوابیدن تقریباً محال است. حالا حساب کن من که معمولاً شب‌ها زود می‌خوابم، این‌ها دیگر خوابشان نمی‌برد و صبح زود هم برپا می‌گویم و آن‌ها هم مجبورند اطاعت کنند. از این رو فرصت خوبی بود که به آن‌ها هم اجازه خواب بدهم. به جلوی در حرم که رسیدم غافلگیر شدم؛ جمعیت بسیار بسیار بیشتر از آن چیزی بود که گمان می‌کردم. مانده بودم چگونه به داخل بروم. دیگر آنکه کفش‌هایم را کجا بگذارم. به زحمت جایی برای کفش‌هایم پیدا کردم. از باب القبله می‌خواستم وارد شوم. از لابه‌لای داربست‌ها به سختی وارد شدم. فشار جمعیت لحظه به لحظه بر من بیشتر می‌شد. گمان می‌کنم اگر به جای من، کودک

یاسالخورده‌ای قرار داشت، قطعاً استخوان‌هایش خرد شده بود. بخشی از این ازدحام جلوی در به دلیل بازرسی‌هاست. عراقی‌ها معتقدند در هر شرایطی باید بازرسی یا به اصطلاح خودشان تفتیش صورت بگیرد. داخل که می‌روی نفس راحتی می‌کشی؛ امّا انبوه جمعیت خیره‌ات می‌کند. بیشترین ازدحام در داخل، روبه روی ایوان طلا قرار گرفته است. ایرانی‌ها علاقه فراوانی به ایوان طلا دارند. در اشعار هم این ایوان به ایوان نجف شهرت دارد. اغلب مداحانی که در حرم به مدیحه‌سرایی می‌پردازند، این مصرع مشهور را که «ایوان نجف عجب صفایی دارد» می‌خوانند. انگار این شعر تبدیل به شعار سازمانی ایرانی‌ها در نجف شده است که گاه به صورت دسته‌جمعی آن را فریاد می‌زنند. انصافاً هم همین است. معماری ایوان در سطح بالای هنری و با شگفتی و جذابیت زائدالوصفی همراه شده است. از زمانی که امام صادق علیه‌السلام این قبر را نمایان کرد و پس از آن در دوره هارون عباسی، عاشقان آن حضرت مشتاقانه به این سو آمده‌اند و تلاش کردند گنبد و بارگاه درخور شأن آن حضرت بنا کنند. گفته‌اند در زمان هارون الرشید سنگ سفید رنگی، ضریح آن حضرت بوده است، امّا متوکل عباسی، سال‌ها بعد، این قبر را ویران کرد. با این همه، پنجاه سال بعد، گنبد با عظمتی بر فراز این قبر بنا شد. حرم فرش شد و چند سال بعد، هفتاد حجره، در صحن بنا شد. در دوره آل بویه، حرم امام علی علیه‌السلام توسعه فراوانی یافت؛ زیرا آل بویه به امور شعائری اهمیت بسیاری دادند و به دنبال پرشور کردن این بارگاه بودند. پس از آنکه شیخ طوسی، در حدود هزار سال پیش از بغداد به نجف هجرت کرد و حوزه علمیه نجف را تأسیس نمود، تحول عظیمی در شهر نجف رخ داد و طالبان علم از شهرهای مختلف به نجف آمدند تا از محضر امام علی علیه‌السلام کسب فیض کنند و بتوانند علوم دینی را فرا گیرند. یکی دو قرن بعد، آب‌رسانی به نجف نیز انجام پذیرفت و زمینه مهاجرت شیعیان را بیشتر کرد. با این همه در دوره صفویه، رونق نجف خیلی بیشتر شد و بارگاه آن حضرت تغییر اساسی یافت و توسعه زائدالوصفی پیدا کرد. کم کم زمینه طلاکاری حرم فراهم شد و در دوره نادرشاه، گنبد و گلدسته‌ها از حالت کاشی‌کاری به حالت طلاکاری تغییر پیدا کرد. خشت‌های طلایی حال و هوای حرم را عوض کرد.

ضریح نقره‌ای با رویکردهای امروزی نیز در دوره قاجار ساخته شد و تا به امروز، مرحله به مرحله حرم توسعه یافته و عاشقان آن حضرت را واله و شیدای خود کرده است.

این روزها، نزدیک شدن به ضریح، آن هم با این ازدحام خیره کننده زائران، برای من و امثال من امری تقریباً محال است. امّا از گوشه‌های ایوان به داخل سرک می‌کشم تا حال و هوای زائران را تماشا کنم و گوشه‌ای برای خواندن نماز و دعا بیابم. بسیاری از زائران در اطراف ضریح فریاد «حیدر حیدر» سر می‌دهند. به نظرم این مسئله با احترام به مقام امام منافات دارد. بالا بردن صدا به مفاد آیه «لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی» چندان جالب نیست. آن هم در کنار این ضریح ملکوتی که اقتضا دارد افراد با احترام فراوان تری بایستند. حیدر حیدر گفتن‌ها را می‌توان در صحن یا شبستان پشت ضریح انجام داد، همان گونه که بسیاری دیگر از زائران چنین می‌کنند و حتی سینه‌زنی هم به راه می‌اندازند. به نظر من، شبستان پشت ضریح که این روزها، توسعه فراوانی هم پیدا کرده و نیز صحن حرم، جای مناسبی برای مداحی سینه‌زنی و عزاداری است. با این همه جرأت تذکر به زائران را ندارم؛ ضمن اینکه احتمال تأثیر هم نمی‌دهم.

در صحن، سینه‌زنی‌های صبح زود هم صفای خاص خود را دارد، هر چند تعداد سینه‌زنان و کیفیت آن، به گستردگی و حال و هوای سینه‌زنی شب‌ها نمی‌رسد. در حدود ساعت هفت صبح کمی از فشار جمعیت کاسته می‌شود. نخستین شعاع‌های خورشید به ضریح و ایوان امام علی علیه‌السلام می‌تابد و چشم همه را خیره می‌کند. معماری شگفت‌انگیز شیخ بهایی را نمی‌توان در قالب واژه‌ها بیان کرد.

براساس روایات ائمه علیهم‌السلام در منابع حدیثی شیعه، حضرت آدم و نوح علیهما‌السلام نیز کنار بدن مطهر امام علی علیه‌السلام دفن شده‌اند؛ از جمله در چند روایت از امام محمد باقر علیه‌السلام و نیز امام جعفر صادق علیه‌السلام نقل شده است که امیر مؤمنان علیه‌السلام در قبر نوح علیه‌السلام یا کنار پدرش نوح علیه‌السلام، یعنی در جایی که پیش از ایشان حضرت نوح علیه‌السلام دفن شده، به خاک سپرده شد.

امام صادق علیه‌السلام خطاب به مفضّل می‌گوید که اگر قبر امیر مؤمنان علیه‌السلام را در نجف زیارت کردی، بدان که آدم و نوح علیهما‌السلام را نیز زیارت می‌کنی. در این روایت، کیفیت انتقال بدن حضرت آدم علیه‌السلام از مسجدالحرام به نجف، این گونه نقل شده است:

خداوند متعال به حضرت نوح علیه‌السلام در حالی که در کشتی بود، وحی فرمود که هفت بار، طواف خانه کند. آن جناب طبق آنچه به وی وحی شده بود، طواف نمود. سپس از کشتی بیرون آمد و تا زانوهایش در آب، فرو رفت. تابوتی را که در آن، استخوان‌های حضرت آدم بود، از آب بیرون آورد و آن را به داخل کشتی حمل کرد و سپس مطابق خواسته حق تعالی، دور خانه خدا طواف نمود و پس از آن، از درِ کوفه که وسط مسجد کوفه هست، وارد گردید. در این وقت بود که حق تعالی به زمین فرمود: «اَبلِعی ماءَکِ»؛ «آبی که در برداری، فرو ببر». پس زمین آبش را از مسجد کوفه فرو برد؛ همان طوری که پیش تر از همین مسجد، ظاهر ساخته بود. گروهی که با نوح، در کشتی بودند، متفرق گشتند. سپس نوح، تابوت را در غَری (نجف) دفن کرد.

در ضمن زیارت نامه امیر مؤمنان علیه‌السلام، بخش ویژه‌ای نیز برای زیارت حضرت آدم علیه‌السلام و حضرت نوح علیه‌السلام اختصاص یافته است. در زیارت نامه دیگری نیز پس از زیارت امام علی علیه‌السلام، بر آدم و نوح، چنین سلام داده می‌شود: «السلام علی ضَجیعَیکَ آدَمَ وَنوحٍ».

ابن بطوطه در سفرنامه خود، اشاره کرده است که در زمان بازدید از بارگاه امام علی علیه‌السلام در نجف، افزون بر قبر شریف آن حضرت، دو قبر برجسته دیگر را که از حضرت آدم و حضرت نوح علیهما‌السلام بوده، دیده است[1].

زائران در حرم معمولاً از جای دو انگشت بر روی صندوقچه مطهر می‌پرسند؛ داخل ضریح مطهر امام علیه‌السلام، روی ضلع جنوبی صندوقچه چوبی روی قبر و روبه‌روی صورت حضرت، نشانه‌ای به صورت یک دریچه کوچک، میان یک صفحه فلزی به شکل محراب وجود دارد که به نام موضع الاصبعین (جایگاه دو انگشت) شناخته می‌شود. در

۱. زیارتگاه‌های عراق، ج۱، ص ۳۳- ۳۴.

ارتباط با این جایگاه، داستان عجیبی مبنی بر وقوع کرامتی از امیر مؤمنان علی علیه‌السلام نقل شده است.

«شیخ جعفر نقدی» و دیگران، این داستان را به تفصیل از کتاب «تذکره المومنین» چنین نقل کرده‌اند: «مرّة بن قیس»، مرد فاجر و فاسقی بود که اموال فراوانی داشت. روزی نزد قوم خود، سخن از پدران و اجداد و بزرگان خویش به میان آورد. به او گفتند که بسیاری از آنان به دست علی بن ابی طالب علیه‌السلام کشته شدند. او از مدفن علی علیه‌السلام پرسید و پاسخ دادند که در نجف است. او با لشکری دو هزار نفره، به نجف حمله کرد و اهالی آنجا، از شهر دفاع کردند و میانشان جنگ درگرفت. پس از شش روز، بخشی از حصار نجف، تخریب شد و متجاوزان، وارد شهر شدند. «مره» وارد حرم مطهر شد و خطاب به امام علیه‌السلام گفت: «تو پدران و اجداد من را به قتل رساندی!». خواست نبش قبر کند که از ضریح مطهر، دو انگشت شبیه شمشیر ذوالفقار، خارج شد و او را به دو نیم کرد و دو نیمه بدن او، به دو سنگ سیاه رنگ تبدیل شد. این سنگ‌ها را بیرون دروازه نجف انداختند و هر کس که به زیارت بارگاه امیر مؤمنان علیه‌السلام می‌آمد، با پایش به این سنگ‌ها لگد می‌زد و چهارپایان روی آن بول می‌کردند. تا اینکه روزی انسان جاهلی، آن‌ها را به مسجد کوفه برد تا از طریق آن، کسب روزی کند هر کس بخواهد آن را ببیند، از او مبلغی بگیرد و به مرور زمان، سنگ از بین رفت. هم چنین از شیخ قاسم کاظمی، صاحب کتاب «شرح الاستبصار» نقل شده است که کسی را که این دو سنگ را از نجف بیرون برد، نفرین می‌کرد و می‌گفت: «خدا نیامرزد کسی را که این دو سنگ را از این بارگاه مقدس بیرون برد و این معجزه آشکار را مخفی کرد».

مرحوم صاحب جواهر در مبحث «لَعان» اشاره کرده است که لعان کنار اماکن مشرفه، از جمله بین رکن و مقام در مسجدالحرام، نزد قبر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در مدینه منوره و صخره بیت المقدس و موضع الاصبعین، بالای سر مقدس امیر مؤمنان علیه‌السلام شدیدتر می‌شود[۲].

۲ . زیارتگاه‌های عراق، ج۱، ص ۴۰-۴۱.

از آن به دیر مغانم عزیزی دارند
که آتشی که نمیرد همیشه در دلِ ماست
حافظ

□ یکشنبه ۹۵/۸/۲۳ (۱۳ صفر ۱۴۳۸)
ساعت ۲ بعداز ظهر

ساعت ده وارد دفتر آیت الله سید محمد هاشمی شاهرودی (رئیس سابق قوه قضائیه) در نجف شدیم. این دفتر به واقع مدرسه‌ای بزرگ و چند طبقه است که دو طبقه آن یعنی همکف و زیرزمین حالت حسینیه دارد و بسیار بزرگ است. این مکان در یکی از فرعی های نزدیک به خیابان بنات الحسن قرار دارد. ورودی ساختمان چند پله دارد و در کنار آن تصاویر شهدای مدافع حرم نصب شده است. این حسینیه در ایام اربعین در اختیار مردم آستانه اشرفیه قرار گرفته است. مردم شمال کشور و به ویژه مردم آستانه اشرفیه سهم فراوانی در بزرگداشت اربعین و برنامه‌های مرتبط با آن داشته‌اند. همین مسئله ما را واداشت تا برای اطلاع از کارهای انجام یافته وارد محل استقرار آنها شویم.

وارد ساختمان شدیم. چند نفر به محض آن که مطلع شدند برای چه کاری آمده‌ایم ما را به سمت زیرزمین مشایعت کردند. از پله‌ها که پایین می رفتیم بوی خوش برنج ایرانی،

مشام جان را می‌نواخت. در زیرزمین خادمان سخت مشغول کار بودند. همان ابتدا برای خداقوت گفتن به آشپزان و خادمان وارد آشپزخانه شدیم. چندین دیگ برنج در حال آب‌کش کردن و آماده‌سازی بود. ظاهراً ناهار هم خورش قیمه بود. این را از برداشتن در دیگ خورش فهمیدیم. معلوم بود در پختن غذا از بهترین برنج و گوشت و لپه استفاده شده است. آقای رمضانی که مسئول این موکب بزرگ بود، خود در آشپزخانه مشغول کمک کردن بود. با دیدن ما از آشپزخانه خارج شد و به محلی در نزدیکی آن آمد. همگی دور هم نشستیم.

آقای رمضانی می‌گفت این مکان را با هماهنگی عتبه تحویل گرفته‌ایم و همه امکانات ما صددرصد مردمی است. حتی پتو که تعداد آن کم بود شب گذشته با کمک‌های مردمی به تعداد کافی خریداری شد و در اختیار زائران قرار گرفت. به خادمان تأکید کرده‌ایم که برای ورود و خروج زائران به هیچ وجه سخت‌گیری نکنند. ما محدودیتی در پذیرش زائر نداریم و به هر میزان که توان داشته باشیم به آنان خدمت‌رسانی می‌کنیم. مع‌الاسف برای فعالیت فرهنگی روحانی نیاورده بودیم چون مأموریت ما اسکان و غذا بود. امّا به شکل خودجوش، برخی طلبه‌های جوان حاضر شدند که نماز جماعت را به پا کنند و برای مردم حدیث و نکته اخلاقی بگویند. این مجموعه به برکت شهدا و برای خدمت به حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف گرد هم آمده‌اند. ما در آستانه اشرفیه دعای ندبه هفتگی داریم و در کنار صد و سی شهید، هر هفته با نام امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هیئت برگزار می‌کنیم. از ابتدا هیچ پولی نداشتیم و در حدود سی سال است این کار را ادامه داده‌ایم. تا به امروز هم امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف کمک ما کرده است و هیچ نگرانی مالی نداشته و نداریم. برای پذیرایی ده روزه و هر روز سه وعده از زائران، هزینه‌ای معادل سیصد و شصت میلیون تومان نیاز داشتیم و آن را تأمین کردیم امّا الآن به بیش از هزار نفر داریم خدمت می‌کنیم و الحمدلله نگرانی مالی نداریم. همه پول این موکب ذره ذره و ریال ریال از مردم شهر و روستا جمع‌آوری شده است. برای این کار با ماشین به روستاها می‌رفتیم. گاه بانی‌های صد میلیون تومانی وجود

داشت ولی خوف آن را داشتیم که فردا توقع داشته باشد، برای همین به کمک‌های اندک مردم بهای بیشتری دادیم.

حیف از آنکه برخی از این ماجراها را فیلم برداری نکردیم. پیرزنی آمد و دو تخم مرغ، دو پیاز و چهار سیب زمینی تقدیم کرد. با احترام فراوان قبول کردیم و باور داشتیم که ارزش کار او گاه از آن بانی صد میلیون تومانی بیشتر است. برای شروع کار در نجف، نخستین کاری که کردیم از همان هدیه پیرزن استفاده کردیم تا کار ما تبرک بیشتری داشته باشد. از این رو پخت و پز ما در اینجا از همان هدیه و نزد پیرزن آغاز شد. مردم بیش از سه تریلی، هدایای خود را ارسال کردند. سه تُن برنج جمع آوری شد. حتی مردم رضایت دادند که اگر خواستید می توانید برنج ها را به دیگر لوازم مورد نیاز تبدیل کنید. اکنون که اینجا هستیم، هنوز پیام های هدایای مردمی به تلفن همراه من ارسال می شود.

ما ۲۰ آبان وارد عراق شدیم. می خواستیم مجموعه ۴۷ نفری خادمان را نخست به زیارت کاظمین، سامرا و کربلا ببریم و سپس از ۲۴ آبان کار خود را آغاز کنیم و تا ده روز در نجف خدمت برسانیم؛ امّا با ورود به نجف و مشاهده سیل خروشان مردم مشتاق، غافل گیر شدیم و صلاح را در این دیدیم که از همان روز اول به خدمت رسانی بپردازیم. همان روز اول از حدود پانصد نفر پذیرایی کردیم و رفته رفته جمعیت زائر بیشتر شد تا اینکه در شب گذشته در حدود دو هزار و پانصد نفر را اسکان و غذا دادیم. تا اکنون هم کسی نیامده ادعا کند که گرسنه است یا مشکلی برای او پیش آمده است. کمی نگران کمبود پتو بودیم که دیشب نزدیک به هزار پتو از خیّرین به دستمان رسید. بسیاری از زائران بر اثر کمبود جا در راه پله ها و راهروها استراحت می کردند که به همه آن ها پتو کافی دادیم. صبحانه امروز حلیم بود که بین دو هزار زائر ایرانی و عراقی در داخل حسینیه توزیع شد و علاوه بر آن در بیرون حسینیّه هم توزیع شد. در این خدمت رسانی فقط بچه های گیلان و مازندران به ما کمک نکردند، بلکه همدانی ها هم خیلی کمک کردند. آن ها تریلی ها را به رایگان در اختیار مان قرار دادند تا تجهیزات را به عراق برسانیم.

آقای رمضانی دو جوان را صدا می‌زند. آن‌ها می‌آیند و در کنار ما می‌نشینند. نام هر دو علی است و یکی دستش با بخار آب سوخته است. این دو جوان فعالیت‌های رسانه‌ای و فرهنگی را مدیریت می‌کنند و با وجود سوزش دست، با صلابت تمام سخن می‌گویند. ظاهراً همین علی آقا که دستش سوخته دیشب تا صبح در کنار دیگ غذا بوده و در همان جا دستش سوخته است. شگفت آنکه آن‌ها در استفاده از کمک‌های مردمی آن قدر اهل مراعات اند که حتی خودکار را برای کارهای مشخصی استفاده نمی‌کنند.

دغدغه ما این بود که موکبی به این مهمی و با این همه فعالیت، آیا روحانی یا مداح ثابت هم دارد یا نه. مسئولان موکب می‌گفتند که به ما گفته شده بود فقط اسکان و پذیرایی با شماست، از این رو همین بلندگو و دستگاه صوتی را هم از باب احتیاط آوردیم و اینجا متوجه شدیم چقدر به کارمان می‌آید؛ با این همه با استفاده از روحانیان و مداحان حاضر در نجف، برنامه‌های فراوانی برگزار کرده بودند. از این رو آقای رمضانی می‌گفت: در شب گذشته، روحانی عزیزی از قم به همراه زائران جوان یزد به اینجا آمده بود و برنامه بسیار عالی و مفیدی اجرا کرد.

٤٤

رعيت العباس
العباس

زروی دوست دلِ دشمنان چه دریابد
چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا؟
حافظ

یکشنبه ۹۵/۸/۲۳ (۱۳ صفر ۱۴۳۸) ساعت ۹ شب

بعد از ظهر تصمیم گرفتیم به مسجد کوفه برویم. کوفه همان شهر تاریخی و شگفت انگیزی است که مدفن بسیاری از انبیا، اولیا و اوصیای الهی و نیز بسیاری از علما و صلحا است. به حتم قدمت این شهر بسیار بیشتر از آن است که گفته شده امّا ظاهراً در سال ۱۷ ق پس از فتح قادسیه و مدائن ساخته شده است. این شهر که به قبلة الاسلام شهرت یافت، محل مهاجرت بسیاری از مسلمانان شد و سال‌ها مرکز فرهنگ اسلامی و شاهد حوادث تلخ و شیرین فراوان بوده است. با این همه، آنچه کوفه را در مرکز تصمیم گیری‌ها و دارای جایگاه والا کرد اقدام امام علی علیه‌السلام بود. آن حضرت در سال ۳۶ ق، این شهر را مرکز حکومتش قرار داد.

درباره خاک کوفه هم که روایات بسیار وجود دارد و بر طبق آن دو رکعت نماز در آن برابر با صد رکعت نماز است. حرم بودن کوفه، و محل حکومت امام مهدی (عج الله تعالی فرجه الشریف) بودن آن، و جایگاه شیعیان بودن این سرزمین، از جمله این نقل‌ها در روایات است. در کوفه، مسجدی قرار دارد که اهمیت بسزایی دارد. مسجد کوفه محل سجده

وعبادت بسیاری از پیامبران خدا، محل توبه آدم علیه‌السلام، محل نزول ملائکه و... است. نماز فرادی در مسجد کوفه از ۷۰ نماز جماعت در مساجد دیگر افضل است. نماز واجب در مسجد کوفه معادل یک هزار نماز و نماز مستحبی معادل ۵۰۰ نماز است. در مسجد کوفه مقام‌ها و جایگاه‌های مهمی قرار دارد. مقام ابراهیم علیه‌السلام، مقام خضر علیه‌السلام، مقام آدم علیه‌السلام، مقام جبرئیل علیه‌السلام، مقام نوح علیه‌السلام، مقام امام زین العابدین علیه‌السلام، مقام و محراب امام صادق علیه‌السلام، محراب شهادت امام علی علیه‌السلام، بیت الطشت، دکة القضاء، سفینه نوح بخشی از مقام‌ها و جایگاه‌هاست. نیز مرقد مسلم بن عقیل علیه‌السلام، هانی بن عروه، و مختار ثقفی در این مسجد است.

این جایگاه والا و ثواب عظیم هر زائری را به سوی خود می کشاند و شوق دست کم دو رکعت نماز در این مسجد با فضیلت را در دل او شعله ور می کند. راننده ما را به سمت مسجد کوفه می برد و چندان به سرعت مجاز، علائم رانندگی و امثال آن توجه نمی کند. به نزدیک مسجد رسیدیم. از تاکسی که پیاده شدیم، چند ایستگاه صلواتی یا به قول عراقی ها موکب مشاهده کردیم که اغلب با چای از زائران پذیرایی می کردند. گمان نمی کردم با چنین جمعیت انبوهی در اطراف مسجد مواجه شوم. اغلب زائران ایرانی بودند که به شکل فردی یا کاروانی آمده بودند. از عمده ضعف ها این بود که هیچ گونه تابلویی برای راهنمایی زائران نصب نشده بود. به شکلی که زائران گاه حتی به دنبال اصل مسجد می گشتند! یعنی می پرسیدند مسجد کوفه کجاست! ما هم به عمارت بلند و ستون های عظیم رو بهرو اشاره می کردیم و میگفتیم مسجد همین جاست! پرسش بعدی این بود که حالا درِ مسجد کجاست! و باز باید راهنمایی می کردی که مثلاً اینجاست. فراوان به زائران گمشده برمی خوردیم که یکی از آن ها باعث شد که دوستمان آقای رضوی به دنبال ستاد گمشدگان برای معرفی او برود. از این رو قرارمان داخل مسجد همان ابتدای درورودی بود. حالا به داخل مسجد رفته ایم و همان ابتدا، جلوی در نشسته ایم. مردم هم با دیدن طلبه های مثل من، نخستین پرسش آن ها این است که آیا نماز در مسجد قصر

است یا کامل. نمی دانم چه وسواسی در دل ها ایجاد شده که همین پرسش را در حرم امام حسین علیه‌السلام می پرسند و برخی گمان می کنند اگر نماز خود را به قصر بخوانند باید اعاده کنند. حالا باید یکی یکی برای همه توضیح بدهی که اگر نماز را شکسته بخوانید هیچ اشکالی ندارد. بلافاصله هم می پرسیدند حدود شرعی مسجد تا کجاست و آیا این بخش هایی که به مسجد اضافه شده هم حکم مسجد را دارد یا نه. آیا صحن هم جزء مسجد است یا نه. بعد هم می پرسند که محراب شهادت امام علی علیه‌السلام کجاست. درباره آداب مسجد و نمازهای آن هم که تا دلت بخواهد می پرسند. تابلوهای کوچك اطراف هم پاسخ گو نیست. یکی می پرسد مقام ابراهیم علیه‌السلام کجاست، یکی می پرسد مقام خضر کجاست و.... نصب چند پلاکارد و پوستر اطلاع رسانی، می توانست کار را بسیار آسان کند. با این همه، طلبه های فراوانی را می بینی که مشغول گفت و گو با مردم و راهنمایی آن ها هستند. انصافاً تلاش های طلبه های ایرانی در مسجد کوفه جای قدردانی دارد. نماز مغرب و عشاء را خواندیم و در گوشه مسجد با یکی از ذاکران اهل بیت علیهم‌السلام (آقای محمدجواد احمدی) مشغول سخن گفتن شدیم.

مسجد کوفه، عطر دل انگیز مناجات را در دل می پراکند. مگر نه اینکه این مسجد محل توبه آدم علیه‌السلام، نمازخانه بسیاری از انبیای بزرگ الهی و محراب عبادت امام علی علیه‌السلام بوده است؟

از این رو لحظاتی با بهترین خودم خلوت می کنم و به او می گویم:

شایان شکوه تو چیست؟ این را به من بگو. مگر نه این که زبان ما از ستایشت ناتوان است؟ پس کدام زبان تو را به حقیقت ستایش می کند؟ آری! تو هنوز هم آن چنان که شایسته است، پرستیده نشده ای و ناشناخته مانده ای: «ما عَرَفناکَ حَقَّ مَعرِفَتِك وَما عَبَدناکَ حَقَّ عِبادَتِك».

ای تمامتِ عرفان! مردمان روستای فطرت را به کوچه باغ های سرسبز معرفت خود

برسان و در تماشای جمال و جلالت مبهوت گردان. کانون دل‌هاشان را سرشار عشق خودساز و پرندهٔ اندیشه‌شان را از قفس اوهام و ارهان. در باغ مکاشفه را به روی عاشقانت بگشا و عطر خوش حضورت را میهمان خانه‌شان گردان.

اگر نبود پیاله مهر تو، دل به ساغر کدام میخانه باید می‌سپردیم؟ اگر نبود بی‌کرانهٔ لطف تو، سر به کدام صخره باید می‌ساییدیم؟ اگر نبود آبِ مهربان تو، به کدام آسمان پر می‌گشودیم؟ اگر نبود احساسِ با تو بودن، قناری روح را چگونه به آواز وامی‌داشتیم؟

اکنون که مرهم آلام و دردهایمان، یاد توست، ما را به دریای «أَلسَّابِقُونَ السَّابِقُون» برسان و به بهشت «أُولَئِكَ المُقَرَّبُونَ» امیدوارمان ساز. درختان مناجاتت را در رزمین دلمان بکار تا در فردایی سبز، شکوفه شکوفه تو را فریاد بزنیم. تاریکی تردیدمان را بزدا و به صبح روشن یقینمان برسان. سینه‌هامان را از مالامالِ یاد خودت فراخ کن و با سحری پر از زمزمه، آرام بخش.

به ما خرّمی بده؛ آن‌گونه که به خوبانت عطا فرمودی و دلشان را از هر چه غیر یادت بود، رها کردی.

به ما شوق بده؛ آن‌گونه که به مشتاقانت ارزانی داشتی و سینه‌شان را لبریز آن ساختی.

به ما شیرینی بده؛ آن‌گونه که به عبادت‌کنندگانت هدیه دادی و حلاوتِ عبادت خود را در کامشان فروریختی. و «به ما آن دِه که آن بِه»!

إنما وليكم الله ورسوله
والذين آمنوا الذين يقيمون
الصلوة ويؤتون الزكوة
وهم راكعون
قال النبي
علي ولي المؤمنين
بعدي

عاشق که شد که یار به حالش نظر نکرد؟!
ای خواجه، درد نیست وگرنه طبیب هست!
حافظ

□ دوشنبه ۹۵/۸/۲۴ (۱۴ صفر ۱۴۳۸) ساعت ۶ صبح

صبح به حرم رفتم. خیلی شلوغ بود. جدا از شلوغی یکی از پرسش‌های جدی مردم، نام درهای حرم، تاریخچه ساخت و اطلاعات مرتبط با آن است. با جوانی مشغول سخن گفتن شدم. او هم از همین چیزها می‌پرسید. اطلاعات مورد نیازش را از روی کتاب خواندم و او خیلی خوشحال بود:

صحن آستان مقدس علوی، در زمان شاه عباس صفوی، چهار دروازه داشت و در دوره عثمانی نیز، یک دروازه دیگر افزوده شد. بدین ترتیب، امروزه تعداد آن‌ها، پنج دروازه است که عبارت‌اند از:

۱. **باب السوق الکبیر**: به دروازه امام رضا علیه‌السلام نیز شناخته می‌شود و ورودی اصلی آستان به شمار می‌آید. مناره بزرگ ساعت، بالای این دروازه نصب شده و در ضلع شرقی آستان و رو به روی ایوان اصلی حرم مطهر واقع است.

۲. **باب الطوسی:** در سمت شمالی آستان واقع است و روبه‌روی آن، خیابان شیخ طوسی و مسجد و مرقد وی واقع است.

۳. **باب القبلة:** در سمت جنوبی آستان واقع است و بیرون آن، خیابان الرسول علیه‌السلام و بازار حویش قرار دارد.

۴. **باب الفرج یا باب سلطانی:** در سمت غربی آستان واقع است و به علت اینکه در ایام سلطان عبدالعزیز عثمانی در سال ۱۲۷۹ هـ.ق باز شد، به دروازه سلطانی شناخته می‌شود. به علت اینکه مسیر بیرون آن، به مقام حضرت مهدی علیه‌السلام منتهی می‌شود، به باب الفرج نیز شناخته می‌شود.

۵. **باب مسلم بن عقیل:** این ورودی، در سمت راست دروازه بزرگ و اصلی آستان قرار دارد.

حرم مطهر، میان صحن واقع شده و نمای آن، به شکل مربعی است که طول هر ضلع آن سیزده متر و مساحت آن، ۱۶۹ متر مربع است. گرداگرد حرم، رواق‌های مستطیل شکلی وجود دارد که طول هر ضلع آن، سی متر است در این رواق‌ها، چهار ورودی به صحن باز می‌شود که عبارت اند از:

۱. الباب الکبیر یا ورودی بزرگ که وسط ایوان طلا قرار دارد. دری که پیش تر در اینجا وجود داشت، «حاج محمدحسین خان اصفهانی»، صدراعظم قاجار، در سال ۱۲۱۹ هـ.ق نصب کرده بود. سپس در سال ۱۳۷۳ هـ.ق، این در بادرِ طلا کوب جدیدی تعویض گردید که «حاج میرزا مهدی مقدم» و برادرزاده‌های وی، با هزینه نیم میلیون تومان، ساخته و به آستان مقدس هدیه کرده بودند.

۲. ورودی مجاور مناره شمالی که به مقبره علامه حلی متصل است و در سال ۱۳۷۳ هـ.ق، ایجاد شده است.

۳.ورودی شمالی رواق که روبه‌روی باب طوسی صحن مطهر، قرار دارد.

٤.ورودی جنوبی رواق که به باب المراد شناخته می‌شود و روبه‌روی باب القبله صحن مطهر قرار دارد و دارای در نقره‌ای طلاکوبی است که در سال ۱۳٤۱هـ.ق، نصب شده است.

حرم مطهر دارای سه ایوان اصلی است که عبارت‌اند از:

۱. ایـوان طلا: زیباترین و باشکوه‌ترین ایوان حرم است که پایین پای مبارک و در سمت مشرق حرم، واقع شده و روبه‌روی آن، باب السوق الکبیر قرار دارد. ارتفاع این ایوان، چهل متر و طول آن، ٤٥ متر است. تمام نمای بیرونی ایوان، کناره‌ها و دیواره‌ها تا سقف و طاق آن، با طلای ناب پوشش داده شده است. طلاکاری ایوان، همزمان با طلاکاری گنبد و گلدسته‌های حرم، به دستور نادرشاه افشار صورت گرفته است. در جبهه ایوان نیز کتیبه‌ای وجود دارد که بیانگر طلاکاری ایوان و گنبد، به دستور این پادشاه، در سال ۱۱٥٦هـ.ق است.

۲. ایـوان علما: این ایوان در ضلع شمالی رواق حرم مطهر قرار دارد و به علت اینکه عالمان زیادی در این ایوان دفن شده‌اند، به «ایوان العلما» شهرت یافته است. کاشی‌کاری این ایوان که قدیمی‌ترین کاشی‌کاری باقی مانده در صحن مطهر امیر مومنان علیه‌السلام به شمار می‌آید، از دوره نادرشاه افشار است. در این ایوان، کتیبه‌ای وجود دارد که قصیده‌ای از «قوام الدین»، در شانزده بیت، در مدح دوازده امام بر آن نوشته شده است. در پایان کتیبه، نام خطاط آن، کمال الدین حسین گلستانه اصفهانی و تاریخ آن ۱۱٦۰هـ.ق، ثبت گشته است و ایوان سوم قرینه ایوان علما است که در ضلع جنوبی آن قرار دارد و بر روی آن ناودان طلا نصب است[۳].

۳ . زیارتگاه‌های عراق، ج۱، ص ۴۲-۴۳.

سپس برایش از علمای مدفون در حرم گفتم. گفتم در این حرم ملا احمد مقدس اردبیلی در ایوان طلا، در کنار قبر علامه حلی دفن شده است. مقدس اردبیلی از علمایی است که حکایات متعدد درباره او و شدت تقوایش نقل شده است. ملا محمد مهدی نراقی و فرزندش ملا احمد نراقی، دو استوانه در فقاهت و اخلاق بودند. کتب و آثار اخلاقی آن‌ها زبانزد عام و خاص است. این‌ها هم در این حرم دفن هستند. شیخ مرتضی انصاری که معروف به شیخ اعظم است، بزرگ‌ترین فقیه شیعه است که پس از گذشت قریب به دو قرن از رحلتش هنوز کتاب‌هایش، کتاب درسی حوزه‌های علمیه است، او هم در همین حرم دفن است. مقبره او در باب القبله و در درگاه (ورودی) حرم است. محدث نوری که کتاب «لؤلؤ و مرجان» او در سفارش‌های اخلاقی و معرفتی به اهل منبر و روضه‌خوانان شهرت فراوانی دارد، در همین حرم مدفون است. سید محمد کاظم طباطبایی یزدی. صاحب عروة الوثقی. که کتاب مورد رجوع همه فقهای ما در اعصار کنونی است، آخوند خراسانی. صاحب کفایه الاصول. که کتابش متن درسی حوزه‌های علمیه در علم اصول فقه است، آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی. مرجع بزرگ شیعیان در سامرا. که بسیاری از فقهای بزرگ شاگرد او بودند، شیخ محمد حسین اصفهانی (کمپانی)، فقیه و اصولی بزرگ و شاعر توانا که شعر او در وصف حضرت زهرا علیها السلام نقل مجالس ذکر اهل بیت علیهم السلام است، و میرزا محمد حسین نائینی فقیه و اصولی برجسته شیعه همه و همه در همین حرم مدفون اند. شیخ عباس قمی را می‌شناخت. به او گفتم صاحب مفاتیح الجنان که کتاب او امروزه در ایران، در هر خانه‌ای در کنار قرآن و نهج البلاغه، بر طاقچه‌ها یافت می‌شود، در همین حرم مدفون است. برایش از کتاب «المراجعات» و نقش آن در احیای نام امام علی علیه السلام و اثبات ولایت آن حضرت، سخن گفتم و اینکه صاحب این اثر (سید عبدالحسین شرف الدین عاملی) در همین حرم دفن است. به ایوان طلا اشاره کردم که در زیر گلدسته قبر حاج آقا مصطفی خمینی (فرزند امام عزیز) است و حجره‌ای را نشان دادم که قبر آیت الله سید ابوالقاسم خویی بود.

آنچه برایش می گفتم شگفت انگیز بود و بسیار مبهوت این همه تاریخ عظیم شیعه و علمای آن در حرم علوی بود. چه ستارگان درخشانی در کنار بارگاه ملکوتي مولا پرتوافشانی می کنند و خوشا به سعادت آن ها. گمان می کنم هدیه ای بهتر از این برای یك عالم شیعی نباشد که او را در جوار بارگاه امامش دفن کنند و از خورشید پرفروغ آن حضرت بهره مند باشد.

از ناودان طلا پرسید، در ایوان ضلع جنوبی حرم. گفتم این ناودان، تنها راه خروجی باران هایی است که بر گنبد، و سقف ایوان و حرم مطهر می بارد. برخی از زائران این باران ها را مثل باران ناودان طلای کعبه، جمع می کنند و به نیت تبرک بر می دارند و به نیت شفای بیماری ها و بیماران خود از آن استفاده می کنند. برخی هم در آنجا نماز می خوانند و از امام علی علیه‌السلام حاجات خود را طلب می کنند. با این همه، هیچ روایت یا نقل قولی از علما، درباره این ناودان وارد نشده است و نماز در زیر آن مانند همه جای حرم ثواب دارد.

از مسجدی که به حرم چسبیده پرسید. گفتم نامش مسجدالخضراء است. ظاهراً مربوط به قرن هفتم هجری است که چند بار بازسازی شده و به شکل مسجد فعلی در آمده است. این مسجد محل تدریس آیت الله سید ابوالقاسم خویی بوده و هم اکنون بسیار نزدیك به قبر ایشان است، به طوری که دیوار بین مسجد و قبر ایشان را برداشته اند و با پنجره هایی پوشانده اند.

درباره بالا سر ضریح امیر مؤمنان پرسید و اینکه آیا سر امام حسین علیه‌السلام آنجا دفن است. گفتم مشهور میان علمای شیعه این است که سر امام حسین علیه‌السلام به بدن شریفشان ملحق شد؛ امّا اقوالی وجود دارد که سر امام حسین علیه‌السلام در مدینه به خاک سپرده شد، یا آن که سر امام حسین علیه‌السلام در دمشق به خاک سپرده شد و پس از مدتي به محل نامعلومی برده شد. در قاهرة مصر هم مکانی به نام «رأس الحسین علیه‌السلام» وجود دارد که بنابر اقوالی سر آن حضرت در آنجا دفن شده است. خیلی جویا شد که از آن اقوال برایش بگویم. کتابی که در دستم بود باز کردم و بخش مربوط به دفن سر امام حسین علیه‌السلام در بالا سر امام علی علیه‌السلام را برایش خواندم:

«قول دیگر درباره محل دفن سر امام حسین علیه‌السلام، شهر نجف است. مبنای این قول، روایاتی است که در برخی منابع حدیثی مهم شیعه نقل شده است؛ از جمله شیخ کلینی و ابن قولویه روایت کرده‌اند که حضرت امام صادق علیه‌السلام به همراه فرزندشان اسماعیل و راوی (یزید بن عمر بن طلحه)، از حیره به قصد زیارت امیر مؤمنان علیه‌السلام به نجف رفتند و هر سه در آنجا نماز خواندند. سپس امام علیه‌السلام به فرزندش اسماعیل گفت: بایست و بر جدت حسین بن علی علیه‌السلام سلام بده. راوی از امام پرسید: «آیا امام حسین علیه‌السلام در کربلا نیست؟» حضرت فرمود: «بلی. امّا هنگامی که سر مطهر آن حضرت را به شام آوردند، یکی از دوستان ما آن را ربود و کنار امیر مؤمنان علیه‌السلام دفن کرد[۴]».

کلینی و ابن قولویه، روایت دیگری نیز نقل کرده‌اند که «ابان بن تغلب» می‌گوید:

همراه امام جعفر صادق علیه‌السلام بودم. ایشان از پشت کوفه عبور کرد و در جایی، از مرکب پیاده شد و دو رکعت نماز خواند. بعد اندکی جلو رفت و دو رکعت دیگر نماز خواند. سپس کمی حرکت کرد و باز پیاده شد و دو رکعت نماز خواند. سپس فرمود: «اینجا قبر امیر مؤمنان علیه‌السلام است». عرض کردم: «فدایت شوم! پس آن دو مکان که در آن نماز خواندید چه بود؟» حضرت فرمود: «یکی مکان سر امام حسین علیه‌السلام بود و دیگری، جای منبر قائم علیه‌السلام[۵]».

در روایت سومی نیز از حضرت امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: «وقتی به غَری (نجف) وارد شدی، دو قبر می‌بینی: قبر بزرگ و قبر کوچک. قبر بزرگ، قبر امیر مؤمنان علیه‌السلام است و قبر کوچک، محل دفن سر حسین بن علی علیه‌السلام است[۶]».

همچنین در روایت دیگری از «یونس بن ظبیان» نقل شده است که به همراه امام صادق علیه‌السلام از حیره خارج شد و امام علیه‌السلام در دو نقطه نزدیک به یکدیگر، نماز خواند

۴ . الکافی، الکلینی، ج ۴، ص ۵۷۱؛ کامل الزیارات، ص۳۱؛ ترجمه کامل الزیارات، ص۹۷.

۵ . الکافی، ج ۴، ص ۲۷۵؛ کامل الزیارات، ص ۱۳؛ ترجمه کامل الزیارات ، ص ۸۹.

۶ . کامل الزیارات، صص ۱۳ و ۲۳؛ ترجمه کامل الزیارات، ص ۹۹.

وبعد به راوی گفت که یکی از این دو جا، قبر امیر مؤمنان علیه السلام و دیگری، مدفن رأس الحسین علیه السلام است که آن را پس از فرستادن به شام، به کوفه بازگرداندند و خداوند آن را به نزد امیر مؤمنان علیه السلام فرستاد. پس سر با جسد و جسد با سر است[۷].

با استناد به این روایات، برخی معتقدند که مدفن شریف سر امام حسین علیه السلام کنار قبر مطهر امیر مؤمنان علیه السلام و در محلی که امروزه به مسجد الرأس شهرت یافته است، قرار دارد. امّا بر اساس دیدگاه دیگری، محل دفن سر بریده امام علیه السلام که در روایات فوق نیز به آن اشاره شده منطبق بر مسجد حنانه، در شرق نجف، دانسته شده است که امروزه در آنجا، ضریحی منسوب به سر امام حسین علیه السلام وجود دارد...

همچنین گفتنی است، در کتب ادعیه، زیارتنامه‌ای برای امام حسین علیه السلام وارد شده است که خواندن آن، به‌ویژه در حرم امیر مؤمنان علیه السلام مستحب است. برخی علما افزون بر روایات بیان شده، این زیارتنامه را نیز قرینه‌ای بر وجود سر امام حسین علیه السلام در روضه مطهر امام علی علیه السلام در نجف دانسته‌اند[۸].

۷ . کامل الزیارات، صص ۱۳ و ۲۳؛ ترجمه کامل الزیارات ، صص ۵۰۱ و ۶۰۱.

۸ . زیارتگاه‌های عراق، ج ۱، ص ۰۵-۲۵.

نبود نقش دو عالم که رنگ الفت بود
زمانه طرح محبت نه این زمان انداخت
حافظ

دوشنبه ۹۵/۸/۲۴ (۱۴ صفر ۱۴۳۸) ساعت ۱۱ شب

بادوستان تصمیم براین شد که به وادی السلام برویم؛ همان قبرستانی که بزرگ ترین قبرستان جهان است و در قدمت نیز از قدیمی ترین آن ها به شمار می رود. از دیرباز مرسوم بوده که مؤمنان را از شهرهای مختلف برای دفن به نجف و این قبرستان می آورند. شاید علت اصلی آن، روایات فراوانی است که درباره این قبرستان در کتب حدیثی ذکر شده است. در نقلی آمده است که هر مؤمنی، در هر نقطه ای از خاک بمیرد، به روح او امر می شود که به وادی السلام ملحق شود؛ چه آن که وادی السلام، قطعه ای از بهشت عدن است.

فردی به امام صادق علیه‌السلام گفته بود: برادرم در بغداد زندگی می کند و می ترسم اجلش در آنجا فرارسد. امام در پاسخ فرموده بود: اهمیت مده. هر جا بمیرد. چه در مشرق و چه در مغرب عالم. خدا روحش را به وادی السلام می فرستد. فردی پرسد وادی السلام کجاست و امام می فرماید: پشت کوفه، انگار با چشم خود می بینم که حلقه حلقه

نشسته‌اند و با هم سخن می‌گویند؛ باز هم از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که در روز جمعه و عید فطر و عید قربان، به ارواح مؤمنان که در عرصه‌های بهشت‌اند، رخصت داده می‌شود که به خویشان و دوستان در دنیا سر بزنند. آن‌ها در وادی السلام فرود می‌آیند و از آنجا به شهرها و بلاد خود می‌روند و به خویشان و آشنایان سر می‌زنند و سپس به جایگاه خود باز می‌گردند، امّا آنچه بیش از همه باعث شده که حتی بزرگان و علما وصیت کنند تا آن‌ها را در وادی السلام دفن کنند، روایاتی است که بر طبق آن، عذاب قبر و سؤال نکیر و منکر از کسانی که در این قبرستان و در جوار امام علی علیه‌السلام دفن شده‌اند، برداشته می‌شود. در قدیم گاه جنازه مؤمنان را در همان شهر خود دفن می‌کردند و پس از سی یا پنجاه سال، استخوان‌های آن را به نجف منتقل می‌کردند و در وادی السلام به خاک می‌سپردند. از جمله افرادی که سرگذشت او چنین بود، «عمان سامانی» شاعر مشهور آیینی و صاحب منظومه مشهور «گنجینه اسرار» است. خاطرم هست زمانی که به دنبال برپایی کنگره عمان سامانی بودیم، به شهر سامان در نزدیکی شهرکرد سفر کردیم و خانهٔ عمان را زیارت کردیم و مطلع شدیم بدن عمان را پس از گذشت سی سال از دفن، به نجف و وادی السلام منتقل کرده‌اند، و امثال این مسئله بارها اتفاق افتاده است. نیز اگر به وادی السلام بروی برخی را می‌بینی که ناخن‌های خود را می‌گیرند و در خاک دفن می‌کنند به امید آن که جزو کسانی باشند که اجزا یا جزوی از بدنشان در وادی السلام دفن شده است و در قیامت بدون عذاب قبر و سؤال نکیر و منکر محشور و مشمول عنایت و شفاعت امام علی علیه‌السلام شوند.

در ایام اربعین بسیاری از مردم پس از خواندن نماز صبح در حرم امام علی علیه‌السلام و زیارت آن حضرت و اذن گرفتن از او، پیاده روی به سمت کربلا را آغاز می‌کنند و از وادی السلام به سمت خروجی نجف و مسیر کربلا حرکت می‌کنند. این است که در اوایل صبح با جمعیت عظیمی در وادی السلام روبه‌رو می‌شوی که در حال حرکت هستند. در وادی السلام در اطراف قبرها خاک‌های فراوانی جمع شده است. خیابان‌های وادی السلام هم اغلب

آسفالت خوبی ندارد و خاک و گرد و غبار فراوانی روی آن انباشته شده است. چنین است که با حرکت زائران، گرد و غبار زیادی فضا را فرا می‌گیرد و این گرد و غبار غلیظ را به خوبی می‌توان مشاهده کرد. موکب‌هایی هم مشغول پذیرایی از زائران با حلیم یا عدسی یا امثال آن هستند.

در ابتدای وادی السلام، یعنی ورودی آن، مغازه‌های متعددی وجود دارد. این مغازه‌ها اغلب به فروش مواد غذایی، گلاب، گل‌های مصنوعی، سنگ‌های تراشیده برای قبر، جانماز و تسبیح و چفیه، لباس‌های مردانه و زنانه و امثال آن اختصاص دارد. برخی از این مغازه‌ها هم سی‌دی‌های مداحی می‌فروشند. در اغلب مغازه‌ها، برای جلب مشتری، تلویزیون‌های بزرگ یا همان ال‌سی‌دی نصب شده که تصاویر مداحان مشهور و کلیپ‌های آنان را نشان بدهد. مع الاسف تصاویر مختلف از قمه‌زنی با آهنگ‌های تند مداحی پخش می‌شود. بسیاری از زائران هم به تماشای این تصاویر و نماهنگ‌ها ایستاده‌اند. البته زائرانی که به این تصاویر و نماهنگ‌ها نگاه می‌کنند، لزوماً موافق آن نیستند و گاه سری از روی تأسف تکان می‌دهند. این تصاویر را فقط در وادی السلام مشاهده می‌کنیم و در سی‌دی‌فروشی‌های داخل شهر کمتر به آن برمی‌خوریم.

یک مشکل عمده در وادی السلام، فقدان تابلوهای کافی برای راهنمایی زائران است. ورودی‌های قبرستان هم چندان حال مناسب ندارد و برخی با آنکه وادی السلام رو به روی آن‌هاست، از آن سؤال می‌کنند. می‌توان برای این قبرستان باستانی و شگفت‌انگیز با نزدیک به سه میلیون قبر و قدمت هزار ساله، چند ورودی مناسب با سردرهای زیبا و سنتی طراحی کرد و با تابلوهای کافی، اطلاع‌رسانی نسبت به اماکن مختلف آن را آسان کرد.

به سمت مرقد یا مقام هود علیه‌السلام و صالح علیه‌السلام می‌رویم. در قبرستان وادی السلام، قبرهایی منسوب به این دو پیامبر عظیم الشأن وجود دارد. بیشترین تاریخ‌نگاران مسلمان، قبر

این دو پیامبر را در یمن دانسته‌اند، امّا در منابع حدیثی ما، روایاتی مبنی بر حضور قبر ایشان در وادی السلام وجود دارد. نیز امیر مؤمنان علی علیه‌السلام وصیت کرده که او را در قبر هود و صالح دفن کنند که نشان از قبر این دو پیامبر بزرگ در نجف دارد. قبر هود و صالح به همت مرحوم سید محمد مهدی بحر العلوم. عالم مشهور شیعی و مرجع تقلید شیعیان. آشکار و ساخته شده که البته بعدها خراب و ساختمان نویی بر روی آن بنا شده است.

علامه بحر العلوم، علاوه بر این، مقام منسوب به امام مهدی علیه‌السلام را نیز ساخته است. این مقام هم در وادی السلام قرار دارد و بسیاری از زائران به آنجا می روند و در محراب آن، دو رکعت نماز به امام زمان علیه‌السلام هدیه می کنند و ظهور او را از خداوند می خواهند. در کنار این مقام چاهی نیز وجود دارد و نیز اتاقی که به مقام امام صادق علیه‌السلام شهرت دارد. ظاهراً این مکان، مکان نماز خواندن امام صادق علیه‌السلام بوده است.

با دوستان به سمت قبر عارف مشهور، مرحوم سید علی قاضی حرکت می کنیم. مرحوم حاج سید میرزا علی قاضی طباطبایی تبریزی، فرزند مرحوم سید حسین قاضی طباطبایی است. پدرش از عارفان مشهور و از عبّاد روزگار بود و مرحوم قاضی در چنین خانواده‌ای و در محضر چنین پدری در تبریز به دنیا آمد و در حوزه علمیه تبریز به تحصیل علوم دینی پرداخت. پس از آن به نجف رفت و از محضر آخوند خراسانی، شیخ محمد حسن مامقانی، سید محمد کاظم طباطبایی یزدی (صاحب عروة الوثقی) بهره مند شد و در ۲۷ سالگی به درجه اجتهاد رسید. مجاهدت کم نظیر او در مباحث اخلاقی و عرفانی، او را سرآمد عارفان عصر خود و استاد بزرگانی چون علامه طباطبایی (صاحب میزان)، آیت الله بهجت، آیت الله دستغیب و بسیاری از بزرگان حوزه کرد. مرحوم قاضی، خود سرسلسله بسیاری از عرفای پس از خود شد. او را پس از رحلت در وادی السلام دفن کردند. البته او خود در زمان حیات به حضور در قبرستان وادی السلام علاقه وافری داشت و هر روز یا در هفته چند بار به قبرستان می آمد و به تفکر و عبادت می پرداخت. قبر او در وادی السلام، محل حضور بسیاری از زائران و مشتاقان به عرفان و سلوک و طی مقامات

معنوی است. تا آنجاکه خود سراغ دارم در طی چندین سفر به عتبات، هیچ گاه قبر او خالی از زائر نبوده است. در راه هم که می آمدیم چند نفر سراغ قبر ایشان را می گرفتند. مع الاسف چند تابلوی مشخص کننده قبر ایشان وجود ندارد و بسیاری از زائران پرسان پرسان باید قبر او را بیابند. در کنار قبر حاضر شدیم. طلبه های فراوانی حضور داشتند و فردی با صدای بلند مشغول خواندن قرآن بود و افراد به احترام قرآن سکوت کرده بودند. فضای معنوی خوبی حاکم شده بود.

از قبرستان وادی السلام خارج شدیم. دوستان گرسنه بودند. به آنها پیشنهاد کردم صبحانه خوبی بخوریم. به دنبال یک رستوران یا به قول عرب ها مطعم تر و تمیزی گشتیم تا سد جوعی کرده باشیم. چشم می چرخاندیم. مطعم ها یا تمیز نبودند یا بسیار شلوغ بودند. با بچه ها سخن این بود که چرا عراقی ها این قدر کارها را با شدت و حدّت انجام می دهند. مثلاً مگر پختن یک تخم مرغ یا سرخ کردن آن و تبدیل آن به نیمرو چقدر نیازمند شعله آتش است که ماهی تابه را بر روی یک آتش عظیم با شعله های سرکش و زبانه های تا آسمان رفته می گذارند؛ این شعله ها و آتش ها در ایران معمولاً برای کارهای سنگین مثل صافکاری ماشین یا تغییر دادن ورقه های فلزات با حجم بالا به کار می رود!

اشاره ای به مغازه روبه رو باعث شد دوستان به سمت آن بروند. بر صندلی آن نشستیم. ما نیمرو خواسته بودیم ولی در حین پخت آن به مغازه دار اشاره کردیم که گوجه هم به آن اضافه کند. مغازه دار هم به نشانه فهمیدن موضوع سری تکان داد و ما هم آن را نشانه تأیید گرفتیم. ولی سرانجام همان نیمرو (بدون گوجه) را جلوی ما گذاشت و ما هم صرفاً به همدیگر نگاه کردیم و پس از چند لحظه به کسی که غذا را جلویمان گذاشته بود اعتراض کردیم. او هم گفت گوجه تمام شده است. در میز کناری ما چند عرب اول صبح مشغول خوردن کباب بودند که ما را هم به وسوسه انداخت و یک سیخ کباب سفارش دادیم. صبحانه را به گمانم با چای خوردیم. حالا باید به سمت شارع مدینه حرکت می کردیم و برنامه روزانه را پی گیری می کردیم. این بود که با شتاب حرکت کردیم.

در شارع مدینه، به حسینیه‌ای رفتیم که سال گذشته یکی دو شب در آن جا بودیم. عده‌ای از جوانان از تهران در آنجا ساکن بودند و اغلب هم عزاداری برگزار می‌کردند. محاسن بلند، انگشترهای منحصر به فرد، گردن بند و دست بندهای نقره‌ای یا مسی که اغلب با حرز و نام معصومان علیهم‌السلام همراه است، شلوارهای کردی، و سیگارهای روشن از ویژگی های آنان بود. در عین حال صفای باطنی فراوانی داشتند و با آغوش گشاده و چهره متبسّم با ما روبه‌رو می‌شدند. از ویژگی های بچه‌های هیئتی، تفویض امور به اهل بیت علیهم‌السلام و قائل بودن به اینکه هیچ کاری از بندگان بدون رخصت آن‌ها رخ نمی‌دهد می‌باشد.

چنین بود که در اولین دیدار با آقای قلی، مسئول هیئت، از کرم مولا علی علیه‌السلام و اینکه خودشان همه کارها را برای ما آماده کردند سخن به میان آمد. آقای قلی می‌گفت من اصلاً آشپز نیستم، امّا اینجا با مدد مولا غذا پختم. آن هم غذایی مثل ما کارانی برای افراد فراوان که باید بسیار مراقب باشی تا شفته نشود و از آن طرف خیلی خشک و نپخته هم نباشد. همه این کارها با مدد مولا انجام می‌شود. بعد می‌گفت: این مغازه روبه‌رویی در قدیم خیلی درآمد نداشت و صاحب آن فقیر بود. با این همه در ایام اربعین، اجناس را به رایگان در اختیار مردم قرار می‌داد. به سبب همین خدمت به زوار امام علی علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام چنان برکتی زندگی اش را فرا گرفت که توانست دو مغازه کنار خود را هم بخرد و حالا ثروت عظیمی دارد. هنوز هم در خدمت زائران است.

آقای قلی می‌گفت چند وقت پیش برای اربعین برنج تهیه کردیم. پولی نداشتیم. امّا به دوستان گفتم برنج را نسیه می‌خریم، خود مولا پولش را جور می‌کند. نمی‌توانیم منتظر بمانیم تا پولش جور شود و بعد بخریم. اربعین زائران غذا می‌خواهند. این بود که برنج را تهیه کردیم و به عراق آوردیم. مولا هم پول آن را جور کرد و پرداخت کردیم و بخشی باقی مانده که آن هم ردیف خواهد شد.

بعد قلی از عالم طلبگی سؤال کرد و از اینکه در نجف طلبه بودن خیلی صفا دارد. می گفت کسی که در نجف طلبه هست خیلی نمی خواهد درس بخواند! اگر به مولا و زیارت او و کرم او اعتقاد داشته باشد، مولا خودش سینه طلبه را پر از علم می کند و او عالم خواهد شد و مثال هایی هم می زد.

قلی نظم خوبی در حسینیه برقرار کرده بود و افراد هم همه او را کمک می کردند و او هم هوای آن ها را دارد. در این حسینیه آماده کردن غذا در جلوی حسینیه یعنی در خیابان انجام می پذیرد. در همان خیابان منبری قرار دارد که شب ها فردی بر روی آن می نشیند و ضمن بیان فضایل اهل بیت علیهم السلام روضه مختصری می خواند و سپس در دیگِ غذا را باز می کنند. از در حسینیه بیرون آمدیم. بوی غذای ایرانی انسان را مست می کند. آقای قلی خیلی اصرار می کند که بمانیم تا وقتی که غذا آماده شود و ناهار را همان جا بخوریم. با این همه نمی توانیم و باید زودتر برویم. از او خداحافظی می کنیم. هنگام خداحافظی به من می گوید لااقل شب به اینجا بیا و منبر برو. گفتم اگر توانستم می آیم.

در نزدیکی پل ثورة العشرین و مقبره شهید حکیم، مجموعه بزرگی با عنوان «احباب الرضا» قرار دارد. مکان این موکب به واقع سالن ورزشی بزرگی است که به نام شهید حکیم نامگذاری شده است. این سالن در اختیار زائران و خادمان ایرانی قرار داده شده است. سقف بسیار بلندی دارد و محوطه آن وسیع است. فضای پایینی سالن در اختیار آقایان است و طبقه فوقانی را در اختیار خواهران قرار داده اند. در بخشی از آن هم، جایگاهی برای پی گیری کارهای اجرایی آماده شده که ما به همراه برخی خادمان به همان جا می رویم. حاج آقای حسینی سید جلیل القدری است که نماز جماعت و امور فرهنگی این موکب را بر عهده دارد. او جوان و اهل خوزستان است و به دلیل عرب بودن رابط خوبی بین زائران ایرانی و زائران عراق و احیاناً مسئولان عراقی است. مردی با احساس سفید وارد می شود و ما به احترام او برمی خیزیم. او در کنار ما می نشیند. نام ایشان آقای اصفهانیان است که مجموعه با همت او تشکیل شده است. ظاهراً هیئت رزمندگان

شهرستان ساوه، این موکب را برپا کرده‌اند. احوال‌پرسی نسبتاً مفصلی کردیم. شربت و میوه هم برای پذیرایی در جلوی ما قرار داده‌اند. کمی هم نخود و کشمش و نبات در بسته‌هایی در جلوی ما گذاشتند که توجه ما را به خود جلب کرد و من مشغول خوردن آن شدم. مسئول موکب، آقای اصفهانیان، می‌گفت: این موکب در سال گذشته نیز برقرار بود و همین باعث شده که زائران سال گذشته که در این موکب مستقر بودند، این مکان را به دیگر زائران معرفی کنند و امسال با حجم بیشتری از زائران مواجه شویم. حجم کار ما بسیار بالا رفته است. در مجموع حدود هفت هزار صبحانه، ناهار و شام تدارک دیده‌ایم. در پشت این سالن، نانوایی نسبتاً بزرگی، نان‌های داغ را برای زائران آماده می‌کند. خادمان، در آشپزخانه سه نوبت مشغول کار هستند. غذاها هم نسبتاً مفصل است. امروز صبحانه، آش جو بود. برای آماده کردن صبحانه، دیشب بسیاری از خادم‌های ما نخوابیدند.

ما برای بهتر اداره کردن و خدمت‌رسانی بیشتر، چند کمیته تشکیل دادیم. هشتاد خادم را در کمیته‌های مختلف به کار گرفتیم. نخستین کمیته، کمیته استقبال بود. چون به لحاظ امنیت، تشکیل این کمیته ضروری بود. کمیته دوم اسکان بود که پتو و جای استراحت هر زائر را مشخص می‌کند. کمیته نظافت و خدمات، مسئولیت نظافت موکب و سرویس‌های بهداشتی را بر عهده دارد. کمیته پشتیبانی، مایحتاج موکب را تأمین می‌کند. کمیته ۲۵ نفره خواهران، به خواهران خدمت‌رسانی می‌کند. کمیته پذیرایی، پهن کردن سفره و توزیع غذا را بر عهده دارد. خواهران خادم در کارهایی مثل پوست کندن سیب‌زمینی و پاک کردن سبزی مشارکت دارند. در کنار همه این کارها، ایستگاه صلواتی را دایر کرده‌ایم که چهار وعده در روز، خدمت‌رسانی می‌کند.

اصفهانیان می‌گفت: کمک‌های مردمی هم چنان به دستمان می‌رسد. ساعت قبل، پولی را برای ما فرستادند تا در امور زائران مصرف کنیم و مشغول تصمیم‌گیری درباره نحوه هزینه کردن آن بودیم. امّا توجه داشته باشید که نیازهای زائران، فقط غذا و اسکان نیست، بلکه نیازهای فرهنگی و معنوی اهمیت فوق‌العاده دارد.

مابخش کمیته فرهنگی را باتمام توان برنامه ریزی کرده ایم و حاج آقای حسینی زحمت آن را بر عهده گرفته اند و نماز جماعت، سخنرانی و توسل را برگزار می کنند. نیز باید توجه داشته باشید که فقط نیازهای زائر، خوراک و تأمین مکان نیست. مشکلاتی مانند گم کردن پول، گذرنامه، همراهان و درگیری ها و مشکلات دیگر هم وجود دارد که باید برای آن ها آماده باشیم. همین دیروز خانمی از منطقه حیدریه بازگشته و بسیار نگران و مضطرب بود. ساک و همه وسایلش را در موکبی در همان حوالی گم کرده بود. صاحب موکب که مرد عربی بود بسیار ناراحت شده بود و برای خودش عار می دانست که وسایل زائری در موکب او گم شود. لذا کل افراد موکب را بسیج کرده بود و پس از ناامیدی از پیدا شدن، حدود پانصد و پنجاه هزار تومان به این خانم داده بود. بعد این خانم از آن ها جدا شده بود. با او تماس گرفته بودند که کیفت پیدا شده است. این خانم مانده بود که پول را چه طور به صاحب موکب برگرداند. من شماره موکب را پیدا کردم و تماس گرفتم و مطلب را به اطلاع صاحب موکب رساندم. او گفت: این پول را در راه امام حسین علیه السلام هزینه کنید. خدا را شکر امور بسیار عالی پیش می رود.

آقای اصفهانیان می گفت: امسال صد و پنجاه تخته فرش به همراه آوردیم. پنج هزار پتو و یک دستگاه پخت نان به قیمت ۲۵ میلیون (که صاحب آن نیمی از هزینه آن را نگرفت)، نزدیک به ۶ بار حبوبات و مواد غذایی، به همراه آوردیم. فرش ها و پتوهای سال گذشته را به دو قالی شویی در ساوه دادیم تا بشویند، هزینه شست و شو نزدیک به بیست میلیون تومان شد، امّا ریالی از آن را نگرفتند. من پیش از حرکت و پیش از خداحافظی با مادرم، به گلزار شهدا رفتم تا از شهیدان عزیز تشکر کنم. چون عقیده دارم نعمت زیارت امروز ما، به برکت خون شهدای ماست. در آنجا پیرمرد سیدی را دیدم که هم پدر شهید و هم برادر شهید بود. با او احوال پرسی کردم و حلالیت طلبیدم. گفت: به کربلا می روی؟ گفتم: بله! در جیب هایش مشغول گشتن شد. تراول پنجاه هزار تومانی پیدا کرد. آن را به من داد و گفت: این را خرج سید علی، فرزند شهیدم کن. همین کمک های خالصانه، آن قدر برکت دارد

که ما جمع می شویم و گفت و گو می کنیم تا به تصمیم درباره نحوه هزینه کردن آن دست یابیم. بحمدلله نعمت فراوان است. سال گذشته، از بندر عباس در همین مکان زائر داشتیم. امسال همان ها، ده حلب خرما و ده دبّه ترشی به همراه پول نقد آوردند تا بین زائران توزیع کنیم. آن قدر نذری داریم که می ترسیم بماند و خراب شود. سیدی از دماوند، یک کامیون سیب ارسال کرد. شخص دیگری چهارصد کیلو برنج ایرانی هدیه کرد. فردی پانصد هزار تومان پول هدیه کرد و تازه مدام عذرخواهی می کرد! در مجموع، تلاش کردیم فرمایش حضرت آقا مبنی بر مردمی بودن این فضا را حفظ کنیم، و از این رو با آن که می توانستیم. افراد متموّل و سازمان هایی مثل شهرداری را وارد کار نکردیم. سعی کردیم با عراقی ها و موکب های مجاور تعامل داشته باشیم، و خدا را شکر از حضور ما راضی اند و همدلی خوبی بین ما حاکم است و در مسائل مختلف به هم کمک می کنیم. (حاج آقای حسینی:) سال گذشته برای دختربچه ها، گیره های فانتزی سر آورده بودیم و هدیه می کردیم. امسال یکی از همان دختربچه ها با همان گیره سر آمده بود و از اینکه مرا دوباره می بیند خوشحال بود.

آقای اصفهانیان درباره جمع آوری امکانات پس از اربعین می گفت: کانکس هایی تهیه کردیم که در بین راه نجف و کربلا در نزدیکی عمود ۴۰۳ قرار دارد و همه امکانات پس از اربعین در آنجا برای سال بعد نگهداری می شود.

در پایان البته آقای اصفهانیان گلایه هایی از متوازن نبودن تعداد مبلغه ها نسبت به افراد حاضر در موکب و برخی مشکلات در تبلیغ هم سخن گفت و اعلام کرد که شب گذشته بدون هماهنگی و به شکل ناگهانی، گروهی مبلغه به اینجا فرستادند که البته با کمک خادمان، مشکل اسکان و غذا و استراحت آن ها مرتفع شد.

از آقای اصفهانیان و دیگر خادمان تشکر کردیم و از موکب خارج شدیم. حالا اذان مغرب شده و نماز را در گوشه ای در کنار موکب کوچکی به امامت آقای رضوی خواندیم.

به‌سرعت بسیاری از ایرانی‌ها پشت سر ما ایستادند و صفوف نماز گسترده و به هم فشرده شد.

در نزدیکی پل ثورة العشرین، فضایی وسیع است که پر از چمن‌کاری است. چند موکب کوچك هم بر روی چمن‌ها وجود دارد که یکی از آن‌ها که تصاویری از امام و شهدا داشت، چشم دوست ما محمد غفاری را به خود جلب کرد و مشغول سخن گفتن با آن‌ها شد. حالا قرار است به سمت مسجد حنانه برویم. ایستگاه صلواتی بزرگی در نزدیکی مسجد وجود دارد که نام «سازمان مردم نهاد آبشار عاطفه‌ها» بر آن نقش بسته است. تصاویری از شهدای مدافع حرم در اطراف آن نصب شده است. چند تصویر از مقام معظم رهبری هم در آن نصب شده است. ظاهراً این موکب به همت جوانان استان لرستان برپا شده است. جوانان با اشتیاق فراوانی مشغول پذیرایی از زائران هستند. حالا به مسجد حنانه رسیده‌ایم.

این مسجد در شرق شهر نجف، نزدیك مرقد کمیل بن زیاد قرار دارد و از مساجد تاریخی نجف، به شمار می‌آید. دربارهٔ علت نام‌گذاری این مسجد، چند قول وجود دارد:

برخی معتقدند هنگام عبور کاروان اسرای اهل بیت علیهم‌السلام، سرهای بریدهٔ امام حسین علیه‌السلام و یارانش را در این محل بر زمین گذاشتند و از زمین، ناله و شیونی برخاست. از این رو این محل، به حنانه معروف شد.

بر اساس قول دیگر، در این محل، میل یا ستونی وجود داشته است که به گفته «این شهر آشوب»، هنگام عبور جنازه مطهر امیر مؤمنان علیه‌السلام از کوفه به نجف، به نشانه تأسف و ناراحتی، کج شد.

برخی نیز معتقدند که کلمه حنانه، از نام یك دیر مسیحی به نام «حنّا» (از دیرهای قدیمی منطقه حیره)، گرفته شده که پیش‌تر در محل مسجد، وجود داشته است و می‌تواند بر میل یا ستونی منطبق باشد که در روایت امام صادق علیه‌السلام، به آن اشاره شده است.

امروزه در این مسجد، ضریحی منسوب به سر امام حسین علیه‌السلام وجود دارد که به قولی، محل

دفن سر شریف آن حضرت علیه‌السلام به شمار می‌آید.[۹]

در حیاط مسجد حنانه، جمعیت فراوانی نشسته‌اند و با هم مشغول صحبت کردن هستند. برخی هم استراحت می‌کنند. از لابه‌لای جمعیت به شبستان مسجد می‌رویم. جمعیت داخل شبستان به دو بخش تقسیم شده‌اند: جمعیتی که در کنار ضریح منسوب ایستاده‌اند و مشغول زیارت یا نماز خواندن هستند و جمعیت نسبتاً فراوانی که پای منبر حجة‌الاسلام والمسلمین حائری‌زاده از واعظان و سخنرانان مشهور تهران نشسته‌اند. البته طبق برنامه‌ای که ما در بعثه دیده بودیم، می‌بایست حجة‌الاسلام والمسلمین واضحی در این شب به منبر بروند، در هر حال ما به گوشه‌ای نشستیم و ضمن پرس‌وجو، متوجه شدیم که مسئول هیئت شباب الخمینی در جلسه حضور دارد و ظاهراً ایشان جلسه مسجد حنانه را رتق و فتق می‌کند. او به استقبال ما آمد و در گوشه‌ای نشستیم و مشغول سخن گفتن از کم و کیف برنامه‌ها شدیم. ظاهراً کمی از برنامه‌ریزی‌های امسال گله داشت و می‌گفت به تبع، برنامه‌های ما هم کمی افت کرده است. می‌گفت در سال‌های قبل تمام مسجد و حتی حیاط و صحن پر از جمعیت مشتاق سخنرانی و مداحی بود امّا امسال چنان که ملاحظه می‌کنید، نیمی از مسجد پر شده است. شب اول می‌بایست حجة‌الاسلام ثمری و آقای جواد احمدی به اینجا می‌آمدند که هنوز به عراق نیامده بودند! مدام شاهد تغییر برنامه‌های سخنرانی و مداحی بوده‌ایم. برای ما خوب نیست که هر شب سرافکنده مردم باشیم در حالی که برنامه‌ها را پیش‌تر تبلیغ کرده‌ایم. تولیت مسجد حنانه، نهایت همکاری را با ما داشته است و فعالیت‌های فرهنگی خوبی انجام داده است. نمونه آن برگزاری نمایشگاه عکس شهدای حشدالشعبی است که در صحن مسجد می‌توانید مشاهده کنید. تولیت مسجد در برگزاری برنامه‌ها هم نهایت همکاری را داشته است و هر زمان که درخواست برنامه و جابجایی در فضای مسجد بوده، امام جماعت مسجد که سید بزرگواری است با ما همراه بوده است. این مجموعه، جوانان بروجرد و خرم‌آباد. طبیعتاً از معجزات انقلاب اسلامی است که دو

۹ . زیارتگاه‌های عراق، ج ۱، ص ۷۲.

شهری که گاه به جدال و نزاع در پیش از انقلاب مشهور بودند، در این مسجد برادرانه با هم کار می کنند و به زائران اربعین خدمت می رسانند.

آقای غفوری نژاد. مسئول هیئت شباب الخمینی. می گفت: نباید فضا به سمت تحکّم پیش رود. قرار شده بود قاری و مجری برنامه را با خود به همراه بیاوریم. آوردن آن ها برای ما هم هزینه می برد. امّا وقتی به نجف آمدیم متوجه شدیم که خودشان مجری آورده اند و باید از مجری آن ها استفاده کنیم. بچه های لرستان به دلیل حجم بالای کار، گاه در شبانه روز سه ساعت می خوابند و به عشق امام حسین علیه السلام کار می کنند. برخی از دوستان ما به زحمت توانستند از شرکت نفت مرخصی ده روزه بگیرند. برخی دیگر که نظامی بودند برای مرخصی گرفتن بسیار به دردسر افتادند. آن وقت، چنین مشکلاتی برای خادمان ما خیلی گران تمام شد. ما در سال گذشته، هنگام خداحافظی به خادمان دائمی این مسجد، هدیه ای. هرچند ناچیز. اهدا کردیم. هدیه ما در حدّ بسته گز و برخی سوغات های ایرانی بود. امّا امسال همین جزئیات را فراموش کردند حتی ما مقداری عسل به همراه آوردیم که لب مرز از ما گرفتند و حالا من نمی دانم چگونه محبت های عراقی ها را جبران کنم. این امور ستادی است و نباید به راحتی نادیده گرفته شود. البته ما در حد خودمان توانایی هایی داشتیم و کارهایی انجام دادیم. مثلاً خانواده های برخی از شهدای حشدالشعبی را به مشهد دعوت کردیم و از آن ها پذیرایی کردیم و می دانیم این، ضامن ارتباط عمیق تر ما با ملت عراق خواهد شد؛ ولی این کفایت نمی کند و توقع از ستاد اربعین، بیش از این هاست. درباره سخنرانان هم باید تلاش کرد افرادی که بیشتر ایجاد انگیزه می کنند و مخاطب فراوان تر دارند، مثل آقای پناهیان یا دکتر رفیعی که چهره های محبوب و رسانه ای اند، دعوت شوند تا تأثیرگذاری بیشتر شود.

سخنرانی آقای حائری زاده به پایان نزدیک می شد، از مستمعان می خواست که همه دست راست خود را به نشانه بیعت با امام حسین علیه السلام بالا بیاورند و سپس با صدای بلند، لبیک یا حسین بگویند. مستمع هم آماده بود و طنین لبیک یا حسین، شبستان مسجد را پر

کرد. حال و هوای هیئتی، مسجد و جمعیت جوان آن را در این چند روز کمتر دیده بودیم. تزئینات محفل اعمّ از پارچه‌های مشکی، پرچم‌ها، لامپ‌های قرمز، طراحی جایگاه و... همه و همه نشان از یک محفل ایده‌آل داشت. آقای غفوری نژاد می‌گفت: سخنرانی و عزاداری این مسجد را در سال‌های قبل به نام آقای پناهیان، و آقایان میثم مطیعی و مهدی رسولی می‌شناختند، امّا امسال از سخنرانان دیگر هم استفاده شده است.

بحث آقای حائری زاده که درباره آداب زیارت و فضایل امام علی علیه‌السلام بود، به پایان رسید و روضه‌گرمی هم خواند. پس از آن مجری به جایگاه آمد و شروع به خواندن قطعه ادبی عاشورایی کرد و حضار گریه می‌کردند. سپس مردم به شعارهای لبیک یا حسین و لبیک یا عباس و مرگ بر آل سعود پرداختند. مداح محفل محمدحسین پویان فر بود که نخست شعری در مدح نجف خواند. از مسجد خارج شدیم و در حیاط آن، لحظاتی با تولیت محترم آن، احوال‌پرسی کردیم. حالا دلم نمی‌آید از مسجد خارج شوم. مسجدی که عطر و بوی عاشورا و محرم را دارد.

باران‌های عاشورایی، تنها در محرّم چشم‌ها نمی‌بارد؛ هرگاه دلی به عشق می‌اندیشد، پر از ابرهای احساس و حماسه می‌شود و می‌بارد.

کربلا، سرزمین عشق و احساس و حماسه و درد است. کربلا، گستره‌ی عاطفه‌های پاک، جان‌های تشنه‌ی افلاک و دلیرمردان سینه‌چاک است؛ آنان که عشق و حماسه را به هم آمیختند و به کام بشر ریختند.

امروز، تمام هستی، به حسین علیه‌السلام می‌بالد. امروز، تمام اقیانوس‌ها، عطش خیمه‌های او را دارند و تمام کوه‌ها، در برابر گودال قتلگاه، زانو می‌زنند. امروز آفتاب، متواضعانه از خرمن گنبد حسین، خوشه می‌چیند و مهتاب، هر شب در آغوش فرات، آرام می‌گیرد.

حسین علیه‌السلام، زره شهادت پوشید و شمشیر شجاعت حمایل کرد و پای در رکاب اسب اعتماد، بر دشمن تاخت و سرفتنه را برید و نیزه در پهلوی ستم کرد. کدام دلیر مرد او را می‌ماند که هرگاه به پیشانی، چین آورد، زمین و آسمان بلرزد؟

حسین، راز سرخی است که روز عاشورا برملا شد. حسین، تجلی «ما عرفناک حق معرفتک» است. او ابراهیمی است که با شنیدن نامش، بت‌ها به زمین می‌افتد. اوست که شمشیرها را به بوسه بر تن خود، فرا می‌خواند و اوست که عاشقی را می‌تواند.

ای حسین، وقتی سخن از تو به میان می‌آید، درختان به رکوع می‌روند و برگ‌ها، به نشانه‌ی سجده، از شاخه‌ها فرو می‌ریزند. وقتی سخن از تو به میان می‌آید، خورشید از پشت کوه‌ها سَرَک می‌کشد و از حرارت شوق تو آتش می‌گیرد. وقتی سخن از تو به میان می‌آید، نسیم کوچه به کوچه می‌دود و عطر تو را در خانه‌های شهر می‌پراکند.

وقتی سخن از تو به میان می‌آید، آسمان آبی‌تر می‌شود و پرنده‌ها در بی‌کرانه‌ی آن، بال اشتیاق می‌گشایند. وقتی سخن از تو به میان می‌آید، «سخن» به ناتوانی خود اعتراف می‌کند و کُمیت واژه‌ها، از حرکت باز می‌ایستد.

نام تو، فراواژه‌ای است که تنها در فرهنگ آسمان‌ها، ترجمه می‌شود. به زلال حقیقت تو، آب رشک می‌برد و خاک، شادمان است که قدم‌گاه تو را در آغوش می‌کشد.

آنجا که شمشیر تو از غلاف سر بر می‌کشد، ستم، عجز خود را فریاد می‌زند و خواب نفاق آشفته می‌شود. وقتی که نام تو بر دفتر تاریخ، تکرار می‌شود، قلم از پا می‌افتد و مرکّب، همچو دریا متلاطم می‌شود.

ای سزاوار! کدام آفتاب، طاقت گرمی هنگامه‌ی عشق تو را دارد و کدام رزم‌آور، با یاد حماسه‌هایت، از هوش نمی‌رود؟ آنجا که رکاب، پای تو را در آغوش می‌کشد، مرحب‌ها سپر می‌اندازند. آنجا که عرق پیشانی را به آستین پیراهنت می‌بری، دل یزیدهای لرزد.

پس از تو خون، سرخ ماند و شهادت پایدار. پس از تو بزم عاشقان رنگ لاله گرفت و غروب، بادل‌های گرفته به نجوا پرداخت.

اینک، هیهات گویان جهان، به نماز ظهر عاشورا اقتدا می‌کنند و با یاد تو، حماسه به پا می‌سازند. آنان که حماسه آفرینی یارانت را آرزو دارند، از مرگ نمی‌هراسند و عاشقانه، در خون خود گلچرخ می‌زنند. زمانه رستم‌ها گذشت. اکنون، در شهر عزّت و افتخار، سکّه به نام تو می‌زنند!

به سمت مقبره شهید حکیم حرکت کردیم. در آنجا هم شب‌ها اجتماع عظیمی از زائران به عزاداری می‌پردازند. وارد حیاط مقبره شهید حکیم شدیم. جوانان زیادی در حال رفت‌وآمد بودند. به شبستان رفتیم تا مگر کسی را بیابیم و با او سخن بگوییم. سرتاسر مسجد پر از پتوهایی بود که برخی از افراد بر روی آن دراز کشیده بودند و اجتماع تقریباً سیصدنفری در حال گوش دادن به سخنرانی حاج آقای برادران بودند. سخنرانی رو به اتمام بود و مهدی رسولی مشغول به مداحی شد. سعید غضنفری را که در اربعین سال گذشته بسیاری از کارهای کمیته فرهنگی را برعهده داشت یافتیم و در گوشه‌ای مشغول به صحبت شدیم. بحث بر سر حال و هوای اربعین امسال و نحوه برگزاری برنامه‌ها و نقاط قوت و ضعف بود. به اصرار سید مهدی رضوی هنگام سینه‌زنی از مسجد خارج شدیم و به سمت هتل حرکت کردیم.

حالا وارد هتل شده‌ایم و برخلاف آنچه گمان می‌کردیم، هنوز سفره شام برقرار بود. در رستوران هتل متوجه حضور جمعی از ورزشکاران جوان مانند بهداد سلیمی و کمیل قاسمی شدیم. آقای رضوی و غفاری خیلی به ورزشکاران علاقه‌مند بودند و به کنار آن‌ها رفتند و با آن‌ها مشغول صحبت شدند و من هم به دلیل مکالمه تلفنی با همسرم مجبور به ترک رستوران هتل شدم!

یا مهدی ادرکنی

خیال روی تو در هر طریق همره ماست
نسیم موی تو پیوند جان آگه ماست
حافظ

سه‌شنبه ۹۵/۸/۲۵

پس از نماز صبح، بچه‌ها را به ضرب و زور بیدار کردم تا خیلی سریع به سمت پل ثورة العشرین برویم. بچه‌ها خسته بودند و شب‌ها هم صدای خروپف من امان آن‌ها را گرفته بود. در هر حال خیلی زود آماده شدند و حرکت کردیم. ثورة العشرین نام پلی در ابتدای مسیر نجف به کربلاست. آغاز استقلال عراق در ۱۹۲۰ میلادی بوده است و ثورة العشرین (انقلاب ۲۰) اشاره به همان سال دارد.

در سال‌های گذشته، در کنار این پل، مراسم افتتاحیه پیاده‌روی برگزار می‌شد و افراد فراوانی در این مراسم شرکت می‌کردند. از این رو برای ما شرکت در این برنامه و ثبت وقایع آن اهمیت ویژه‌ای داشت. تفاوت برنامه امسال با سال‌های قبل این بود که سه روز برنامه افتتاحیه پیاده‌روی را در مکانی نزدیک به پل برگزار کرده بودند. الحمدلله فاصله میان هتل ما تا ثورة العشرین هم کمتر از نیم ساعت بود و می‌توانستیم پیاده خود را به آنجا برسانیم. با دوستان حرکت کردیم و به نزدیکی ثورة العشرین، مکان برگزاری برنامه افتتاحیه رسیدیم. با کمال ناباوری، جمعیت مستقر شده بسیار بسیار کمتر از سال‌های گذشته

بود. به گمانم جابه‌جایی مکان اثر مهمی در این مسئله داشت. چون مکان قبلی، بر سر راه زائران پیاده اربعین بود و این مکان چندان سر راه نبود. سخنرانی تمام شده بود و مهدی رسولی. مداح جوان زنجانی که این روزها و به‌ویژه پس از دهه محرم امسال آوازه‌اش خیلی جاها پیچیده و طرفداران فراوان‌تری پیدا کرده. مشغول نوحه‌سرایی بود. نغمه‌های مناسبی برای محفل خود انتخاب کرده بود و از این رو صدای او برای جمع حدود دویست نفر حاضر، دلنشین بود. اغلب جمعیت سرپا ایستاده بودند. در اطراف جایگاه. که مثل جایگاه‌های نماز جمعه کمی مرتفع بنا شده بود. نمایشگاه عکسی آماده شده بود که تصاویر شهیدان. به‌ویژه تصاویر شهید صدر و شهید نمر و شهید عماد مغنیه. در آن می‌درخشید. از نوع رنگ‌آمیزی و سلیقه درخشان در نصب تصاویر، متوجه می‌شدی که باید کار گروه‌های جهادی خودمان باشد؛ چرا که تصاویر با سلیقه‌ها و تذهیب خاص ایرانی آماده شده بود. در هر حال، مراسم تمام شد و زودتر از موعد هم تمام شد. ما هم باید به سرعت حرکت می‌کردیم و به جاده می‌رفتیم تا موکب‌ها را بررسی و گزارش تهیه کنیم.

سوار بر مینی‌بوس شدیم. می‌خواستیم به عمود ۶۵۷ برویم. امّا مینی‌بوس تا عمود ۶۰۰ بیشتر نرفت و اعلام کرد که بیش از این به او اجازه رفتن نداده‌اند. حال باید در حدود ۵۷ عمود را پیاده می‌رفتیم. در راه به موکبی برخوردیم که اهالی مازندران آن را بنا کرده بودند. نام موکب «آبشار عاطفه‌ها» بود. وارد موکب شدیم. موکب نسبتاً بزرگی بود که چند موکب نیز به آن اضافه شده بود. از افراد حاضر در موکب، سراغ مسئول آن را گرفتیم. گفتند: خانم شعبانی مسئول موکب است. برای ما اینکه یک زن ایرانی بتواند عهده‌دار مسئولیت موکب بزرگ و تأثیرگذاری مانند این موکب بشود، جای شگفتی داشت. به همراه مرد جوانی وارد موکب کناری شدیم. موکب با گونی‌های سبز رنگ پلاستیکی پوشیده شده و با تابش خورشید بسیار گرم شده بود. زیلوهای کف نیز نامرغوب بود و از این رو یکی از خادمان با شتاب، پتویی به همراه آورد تا بر روی آن بنشینیم. گوشه چادر موکب را هم کنار زدند تا کمی هوا رد و بدل شود، امّا چندان تأثیری نداشت.

سرکار خانم شعبانی. مدیر موکب. تشریف آوردند و ما همه دو زانو نشسته بودیم تا مدیریت زنان ایرانی را باور کنیم. آن هم مدیریت موکبی که بیش از پنجاه خادم داشت. از سخنان او متوجه شدیم که مجموعه آبشار عاطفه‌ها یک مجموعه مردم نهاد است که شعبه‌های فراوانی دارد اما همه آن‌ها با کمک مردم اداره می‌شود. می‌گفت قرار بود که ما در عمود ۲۰۲ موکب داشته باشیم. اما چنین نشد و به اینجا آمدیم و با کمک عراقی‌ها، توانستیم موکب را سرپا کنیم. می‌گفت: چهار روز است که غذا می‌پزیم و از زائران پذیرایی می‌کنیم. دستگاه نان پزی داریم و نان تازه به زائران می‌دهیم. شب‌ها نیز بیش از پانصد نفر را جا می‌دهیم تا استراحت کنند. البته مشکل پتو و امکانات استراحت زائران داشتیم که برادران عراقی به ما کمک کردند و مقداری پتو در اختیار ما گذاشتند. برگزاری نماز جماعت، و پخش جزوه‌ها و پیام‌های فرهنگی از کارهای دیگر این موکب بود.

از نگرانی‌ها و مشکلات آنجا بحثِ نبودِ اینترنت را مطرح کرد. می‌گفت بیش از یک هفته است که با خانواده‌هایمان ارتباط نداریم؛ چون خطوط تلفن همراه عراقی در بین راه به خوبی جواب نمی‌دهد و هزینه‌های تماس هم زیاد است. مشکل مهم دیگری که به آن اشاره کرد بحث خدمات درمانی بود. می‌گفت سال گذشته کمبود امکانات درمانی و دارو را به چشم دیدم. امسال یک پاکت دارو برای خودم آوردم ولی همه آن‌ها تمام شد! حالا برای تهیه چند قرص مسکّن ناچاریم تا عمود ۹۰۰ برویم! می‌گفت پیرمردی دچار ایست قلبی شد و مجبور شدیم او را تا عمود ۹۰۰ برسانیم. معجزه امام حسین علیه‌السلام بود که زنده ماند! امکانات بهداشتی ما نیز اندک است. برخی از خادمان موکب ما، برای استحمام مجبورند تا عمود ۲۰۲ بروند و بازگردند که گاه رفت و آمد آن‌ها در این ازدحام اربعینی، یک روز طول می‌کشد! از این گذشته هیچ امکاناتی برای استحمام زن‌ها وجود ندارد و این هم مشکل بسیار جدی است! البته خانم شعبانی می‌گفت: این‌ها دلیل نمی‌شود که کار نکنیم یا بخواهیم گله کنیم؛ امّا می‌گوییم تا ان شاء الله برای سال‌های بعد چاره اندیشی شود و امکانات بهتری فراهم شود. ما به شکل خودجوش و کاملاً مردمی این امکانات را برای زائران آوردیم امّا معتقدم نهادها

و سازمان‌ها با توجه به اعتباراتی که در اختیار دارند، می‌توانند کمک کنند و مشکلات را مرتفع سازند.

سخنان ایشان تمام شد و با چای و شیرینی از ما پذیرایی کردند. حقیقتاً وجود چنین مجموعه‌های خودجوش و کاملاً مردمی، جای شکر فراوان دارد. مجموعه‌هایی که با عشق کار می‌کنند و بیشتر بار خدمت‌رسانی به زائران را صد البته همین مجموعه‌ها بر دوش می‌کشند. برای آن‌ها آرزوی توفیق کردیم و از موکب خارج شدیم. حالا باید زودتر به عقب برگردیم و اذان ظهر در عمود ۲۸۵ موکب امام رضا علیه‌السلام باشیم. کمی معطل ماشین شدیم. ماشین‌ها یا پر از مسافرند یا هم مسیر مانیستند. ماشینی فریاد می‌زد: بصره، بصره. رضوی گفت سوار شویم. گفتم آخر به مسیر ما نمی‌خورد و حتماً از میانه راه به جاده دیگری می‌رود. گفت: سوار شویم، مشکلی ندارد. به حرفش اعتماد کردیم و سوار شدیم. نزدیک عمود ۲۸۵ به جاده کناری رفت و ما را دقیقاً همان نزدیکی پیاده کرد. خیلی خوشحال بودیم. پیدا کردن تاکسی در اربعین گاه نیاز به نذر و نیاز دارد، ولی ما به راحتی نزدیک به پانصد عمود را در مسیر عکس طی کرده بودیم و حالا به عمود ۲۸۵ رسیده بودیم. پرچمی با ارتفاع بسیار بلند در کنار موکب نصب شده بود. پل هوایی شبیه پل‌های عابر پیاده (و ظاهراً برای راحتی کار عکاسان و فیلم‌برداران) در جلوی در موکب نصب شده بود. بر سر در موکب نیز نام امام رضا علیه‌السلام به زیبایی نقش بسته است. در روبه‌روی موکب، فضایی با حال و هوای حرم امام رضا علیه‌السلام و تصاویر آن درست شده که هر کس وارد آن می‌شود به یاد مشهد می‌افتد و در داخل نیز فضای نمایشگاهی آماده شده است. وارد موکب امام رضا علیه‌السلام می‌شویم. خیل جمعیت در داخل حیاط و محوطه موکب نشسته‌اند. به گمانم بیش از سه چهار هزار نفر باشند. خادمان موکب نیز به مهربانی، افراد را به داخل موکب و مکان‌های خالی برای نماز یا استماع سخنرانی هدایت می‌کنند. موکب، ساختمان عظیم و دو یا چند طبقه دارد. اغلب زائران، ایرانی‌اند. مستقیم سراغ اتاق مسئول موکب را می‌گیریم و به طبقه فوقانی می‌رویم. در راهرو چند مأمور ایستاده‌اند امّا ظاهراً چون طلبه

معمم هستیم با ما خیلی کار ندارند. در طبقه فوقانی دور تا دور اتاق است و گروه های مختلف مثل فیلم برداران، صدابرداران و... مشغول کار هستند. به سمت اتاق مدیریت می رویم. می گویند مدیر، هم اکنون در حسینیه پای منبر آقای پناهیان نشسته است. با این همه ما را به اتاقش وارد می کنند. ما هم ضمن وضو گرفتن، وارد اتاق می شویم و نماز می خوانیم. اتاق یک میز کنفرانس بزرگ دارد و مقداری مبل و صندلی هم در اطراف آن و چسبیده به دیوار وجود دارد. بر روی یکی از آن ها می نشینیم، نشریه ای نظر ما را به خود جلب می کند. نشریه درباره اربعین و خدمات زائران و مباحثی از این دست می باشد. تصویری از حضرت امام و مقام معظم رهبری بر دیوار نصب شده است. اتاق نسبتاً تر و تمیز و نوساز است و پنجره هایی به بیرون دارد که از آنها می توان خیل زائران را تماشا کرد. نسیم ملایمی نیز می وزد که به همراه ظروف آب روی میز، گرمای عطش زای تن ما را می گیرد و نفس راحتی می کشیم. کم کم متوجه می شویم که مسئول این موکب همان حجة الاسلام والمسلمین سید حمید حسینی. روحانی مشهور عراقی. است. به انتظار او نشسته ایم. یکی از دغدغه های دوستان ما این است که آیا به ما ناهار هم می دهند یا باید خودمان به بیرون برویم و به نوعی سدّ جوع کنیم تا اینکه یکی از خادمان وارد اتاق می شود و می گوید ناهار را الان میل می فرمایید یا صبر می کنید و با حاج آقای حسینی میل می فرمایید. خیالمان راحت می شود و با لحن نسبتاً آرام و همراه با اطمینان قلبی می گوییم: ان شاء الله با ایشان غذا را می خوریم! البته این گفت و گو به گمانم با زبان عربی انجام شد! سید حمید حسینی. با قامت بلند و محاسن سفید. وارد اتاق می شود. متواضعانه همه ما را در آغوش می کشد و اهلاً و سهلاً می گوید. به همراه ایشان نیز برخی از مسئولان موکب های خراسانی و سردار سعید قاسمی (رزمنده نام آشنا و چهره تلویزیونی تأثیر گذار در این سالها) وارد می شود. ناهار را می آورند و سید تعارف می کند. بر سر سفره می نشینیم. ناهار قورمه سبزی است که به سبک ایرانی طبخ شده و بسیار لذیذ است، طوری که برخی بر سر سفره چشمشان به آن غذای اضافی وسط سفره است. در این حین، سعید قاسمی، تلفن همراهش را روشن می کند و تصویری را به آقای حسینی نشان می دهد. تصویری که چند شب پیش در موکب خراسانیها در نجف به او نشان

دادم و برایش فرستادم. تصویر مربوط به حضور او در حدود پانزده سال پیش در مدرسه حقانی قم و خاطره گویی دفاع مقدس در جمع طلاب بود. سپس به سید می گوید با این آقا از آن سال ها آشنا بوده ایم. سپس رو به من می کند و می گوید الآن در قم چه کاری می کنید و آیا تشکیلاتی دارید یا نه. من هم جسته گریخته از فعالیت های قم می گویم و سعید قانع نمی شود و می گوید باید بیش از این ها فعالیت داشته باشید. رفت و آمدها به اتاق سید فراوان است و مدام برای پی گیری مسائل به اتاق وارد می شوند. فرزندان او هم مدام درباره کارها با او مشورت می کنند. امّا ما موضوع مصاحبه را با او گفته ایم و از این که قصد داریم وقایع اربعین را ثبت و ضبط کنیم خوشحال است. برای همین مدام عذرخواهی می کند که اتاق شلوغ است. بر روی میز یک دسته برگه قرار دارد و مشغول امضای آنهاست. این برگه ها آن طور که خودش می گوید باج نام دارد و به واقع برگه تردد خبرنگاران و عکاسان اربعین است که باید آن ها را امضا کند. یکی از مسئولیت های او در عراق، ریاست اتحادیه شبکه های تلویزیونی عراق است. منتظر است تا اتاق خلوت شود و همه بروند تا بتواند راحت تر سخن بگوید. کم کم سعید قاسمی، موسویان (رئیس موکب مشهدی ها) و بقیه خداحافظی می کنند و می روند. سید شروع به سخن می کند.

سخنان سید چند محور کلی داشت. نخست درباره اربعین بود: رهبری درباره اهمیت اربعین به رئیس جمهوری دستور دادند او هم به وزیر کشور دستور داد و وزیر کشور هم به آقای ذوالفقاری مسئولیت امور را واگذار کرد. او هم زحمت فراوانی کشید و کمیته هایی تشکیل داد که همه در چارچوب بتوانند کارها را انجام دهند. برنامه ها و چارچوب هایی که بود در ایران و بر اساس سلیقه و فکر ایرانی و امکانات ایران تنظیم شده بود و از این رو بسیاری از آن ها در عراق، نتیجه بخش نبود. بسیاری از این برنامه ها نهایت تا مرز مهران پاسخ گوی زائران است. امّا در عراق پاسخ گو نیست. شیوه های فراوانی برای ورود زائران به عراق مهیا شده امّا برای خروج زائران شیوه های کارآمد آماده نشده است. مردم به تدریج از مرز مهران وارد عراق می شوند، امّا یک جا قصد خروج از عراق را دارند. در داخل عراق،

اغلب خواسته‌ها و دستورها جانب سفیر ایران در عراق و اطرافیان او را گرفته است. حال آنکه سفیر و اطرافیانش امکانات مالی و غیر مالی اندکی دارند. از سوی دیگر فعالیت رسمی ایران برای اربعین، پس از دهه محرم شروع می‌شود حال آنکه اربعین نیازمند ستاد سالانه و برنامه‌ریزی قبل از محرم است. مسئولان برگزاری اربعین، در ایران مسئولیت‌های متعدد دارند و یکی از کارهای آن‌ها اربعین است و اگر بخواهند صرفاً به اربعین بپردازند، کارهای دیگرشان بر زمین می‌ماند؛ حال آنکه ظرفیت و الای اربعین و تاکیدات حضرت آقا، تلاش و همت بیشتر از این را طلب می‌کند.

اگر اربعین، منحصر به زائران عراقی بود شاید مشکل خاصی وجود نداشت، زیرا سال‌هاست که مردم می‌دانند چگونه و با چه برنامه‌هایی باید از زائران اربعین پذیرایی کنند. امّا اربعین منحصر به زائران عراقی نیست و زائران فراوانی از کشورهای دیگر دنیا به عراق می‌آیند. این زائران گاه روحیات متفاوت با عراقی‌ها دارند و همین گاه موجب مشکلات عدیده می‌شود. پس مسئولان ایرانی باید اهتمام ویژه‌ای داشته باشند. در مرز مهران موکب‌هایی وجود دارد که به هنگام ورود زائران به عراق از آن‌ها پذیرایی می‌کنند. امّا پرسش مهم این است که به هنگام خروج یک باره این همه زائر از عراق چه امکاناتی فراهم است. این خروج ناگهانی می‌تواند خطرآفرین باشد. ما در عراق در منطقه نود کیلومتری مهران، منطقه‌ای به نام کوت داریم که همانند شیر تنظیم کننده می‌تواند ورود و خروج زائران را تنظیم کند و از هجوم به مرز جلوگیری کند. استان کوت توانایی اسکان دویست هزار نفر را دارد. ما برای هر استان، یک ستاد فرماندهی خدمت به زائران تشکیل داده‌ایم که هر کدام متشکل از هزار خادم افتخاری است. آنها سال قبل صد و پنجاه هزار نفر از زائران را در خانه‌های مردم اسکان دادند. تجربه موفقی بود. امسال این فرماندهی را گسترده‌تر کرده‌ایم و بحمدالله این ستادها آمادگی‌های لازم برای شرایط بحرانی را دارند. اگر به مردم اعلام کنیم مرز شلوغ است و در استان کوت امکانات برای استراحت شما فراهم است، مردم یقیناً صبر خواهند کرد. این‌ها نیازمند مدیریت است و اگر به ما اعتماد کنند،

مجموعه ما توان مدیریت را دارد. بسیاری از کمیته‌های تشکیل شده در وزارت کشور، در ایران کارآیی دارد، امّا در عراق کارآیی لازم را ندارد. نمونه آن کمیته حمل و نقل است که در عراق نمی‌تواند کاری کند. باید به موازات کمیته‌های ایران، کمیته‌هایی در عراق نیز تشکیل شود. پس مدیریت اربعین نباید کاری در کنار بقیه کارهای مدیران باشد و به تخصص و فراست و وقت لازم نیاز مند است؛ نیز نباید همه کارها را به عتبه علویه و عتبه حسینیه و عباسیه سپرد. زیرا عتبه‌ها خود کارهای فراوانی دارند و توقع مدیریت آن‌ها در بخش‌های دیگر، نابجاست. اربعین در عراق و ایران نیاز مند مدیران فارغ البال است.

سید حمید حسینی می‌گفت: با همه انتقاداتی که دارم، کمیته فرهنگی خیلی خوب و درخشان عمل کرد. از این رو آرامش خوبی را در بخش فرهنگی شاهد هستیم. سال گذشته مشکل ما در این بخش فراوان بود. امّا امسال چنین نیست و مشکلات ما مربوط به بخش‌های دیگر است. یکی از معضلات ما بحث اپراتورهای ایرانی و ایجاد اینترنت در بین راه است که طرف ایرانی اهتمام لازم را نداشت و همین باعث شد که مسئله اینترنت و وای فای با مشکل مواجه شود. البته در کمیته فرهنگی هم برخی کارگروه‌ها ضعیف عمل کردند، مثل کارگروه قرآن یا گزارشات (گزارش‌ها). نیز کارگروه مراسمات ضعیف عمل کرد. شما ببینید مثلا این موکب با این عظمت، شب‌ها نیاز مند یک خطیب توانا است. امّا آقای پناهیان را به جای شب، ظهر به اینجا فرستاده‌اند. ظهرها، زائران خسته‌اند و صرفاً برای توقف در این موکب حاضر می‌شوند و حیف است خطیبی مثل ایشان، ظهر در اینجا سخنرانی کند و شب به موکبی برود که نه زائر مثل اینجا دارد و نه امکانات مانند اینجا. شب گذشته برای رسیدن از اینجا به جلسه‌اش مجبور شدیم اتومبیل دیپلمات را هماهنگ کنیم. این مسئله منحصر به موکب ما نبود و اغلب موکب‌ها ناراضی بودند.

بخش دیگری از سخنان حاج آقای حسینی درباره راه اندازی موکب امام رضا علیه‌السلام بود. می‌گفت: این زمین را با دو بانی دیگر خریداری کردیم. بیست هزار متر زیربنا دارد و برای اسکان دو هزار نفر در طول سال مهیا شده است. می‌خواستیم افراد بی بضاعت را

در طول سال به اینجا بیاوریم و اسکان دهیم. اتوبوس هایی هم برای انتقال آنان به نجف و کربلا و زیارت تهیه دیدیم. تقریباً بیست میلیارد خرج کردیم و دیدیم کار از توان ما خارج است. چون از همان روز اول به نام امام رضا علیه السلام بنا کرده بودیم به ذهنمان رسید که تحویل آستان قدس رضوی بدهیم و وقف کنیم. از این رو وقف نامه را با شروطی تنظیم کردیم که با آستان قدس رضوی هماهنگ باشد. نگاه من از اول این بود که در تمام سال پذیرای زائران باشیم ولی در اربعین ستادی برای سایر موکب ها شویم. یعنی، آب، غذا و پتو را به موکب های نیازمند بدهیم. هنگام این تصمیم بسیاری از موکب های اطراف هم اعلام آمادگی کردند که در خدمت امام رضا علیه السلام باشند. یقین دارم اگر این کار به سرانجام برسد، مردم چنان حمایتی بکنند که قابل تصور نباشد. این چنین مردم هم سر سفره امام رضا علیه السلام نشسته اند و هم میهمان جد بزرگوار امام رضا علیه السلام شده اند. امسال خدام امام رضا علیه السلام با همان لباس های خدمت خود، به اینجا آمدند و نبات حرم رضوی را به مردم تقدیم می کنند. در عراق چنین رسمی وجود ندارد که چیزهایی را برای امام رضا علیه السلام وقف کنند. این کار سرآغاز یک حرکت بزرگ است؛ چون مردم عراق خیلی امام رضا علیه السلام را دوست دارند. تئاتر نجم الثاقب در سالهای پیش بسیار پربیننده بود، تلاش کردیم امسال در جاهای مختلف اجرا شود. نیز تلاش کردیم مراکز خبری را با فعالیت بیشتر سامان بدهیم.

سید از دو مسئله هم خیلی ناراحت بود. یکی نفوذ جریان فردی که مدعی است سید یمانی است (احمدالحسن) و دیگری کم اطلاعی ایرانی ها از نحوه پذیرایی عراقی ها. عراقی ها نسبت به زائران دست و دل باز ند و زائران گمان می کنند این کار اسراف است. حال آنکه عراقی، دارو ندارش را بر سر سفره آورده است و دوست دارد باقیمانده غذای زائر را به عنوان تبرک بردارد.

حاج آقای حسینی به سمت پنجره رفت و خاکریزهای پشت موکب را به ما نشان داد. این خاکریزها برای نوجوانان آماده شده بود تا ضمن بازی کردن، آموزش نبرد با تکفیری ها را بیاموزند. سپس به محوطه موکب رفتیم و اتاق های مختلف را به ما نشان داد

و ما هم با فعالیت های گروه های گوناگون آشنا شدیم. از سید تربت کربلا خواستیم که وعده داد در کربلا در هتل بعثه برایمان بیاورد.

در حین گفت و گو، پیرمردی وارد اتاق شد که بسیار مورد تکریم سید قرار گرفت. سید می گفت: این پدر، فرزند جوانی داشته که سال گذشته در همین موکب خادم بود؛ ولی مع الاسف بر اثر تصادف از دنیا رفت. پدر به نیابت او به زیارت آمده است. ظاهراً پسر خیلی دوست داشته امسال هم برای خدمت به موکب بیاید. پیرمرد می گفت: برای همین در نجف به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردم خیلی دوست دارم خواب پسرم را ببینم. دیشب در خواب دیدم که بسیار خوشحال است و دارد ضریح و ظرف های زیر گلدان آن را گردگیری می کند. همه متأثر شده بودیم. پیرمرد که رفت، سید می گفت اگر کارها مردمی باشد، ساماندهی با خود اهل بیت علیهم السلام است و با نظم پیش خواهد رفت. ما در همان شکل استانی فعالیت خودمان، فرم هایی درست کردیم که هم زائران و هم صاحب خانه ها کرامات و معجزاتي را که به چشم دیده اند، بنویسند. برگه ها به دستم رسید. اتفاقاتي در آن نوشته شده بود که هیچ گاه نشنیده و ندیده بودم. قصد داریم اینها را در قالب کتابی منتشر کنیم و به رهبری عزیز تقدیم کنیم.

از سفارش های سید به ما این بود که به موکب هایی که تلفیقی بین عراقی ها و ایرانی هاست، بیشتر سرکشی کنیم و این انس دو ملت به برکت امام حسین علیه السلام را بیشتر به تصویر بکشیم؛ این مسئله با سفارش رهبری به لزوم حفظ میزبانی عراقی ها هم تطابق دارد.

از موکب خارج شدیم. دقیقاً روبه روی موکب، جایگاهی برای پذیرایی از زائران تدارک شده بود و متوجه حضور آقای میرزا محمدی شدم. آقای میرزا محمدی از مداحان تهران و برادر حجة الاسلام والمسلمین میرزا محمدی از خطبا و فضلای قم است. سال پیش نیز او را در همین جا ملاقات کردیم. از تلاش های صورت گرفته می گفت و اینکه در شبانه روز ۲۵ هزار پرس غذا آماده می کنیم و در اختیار زائران قرار می دهیم.

کمی هم از خاطرات خودش و برادرش می گفت.

حالا نزدیك غروب بود و باید به نجف برمی گشتیم. ازدحام شدید راه برگشت را ناهموار کرده بود. در جلوی موکب، سید وحید موسویان. از اعضای ستاد اربعین مشهد و مدیر برخی از امور زائران. گفت ما قرار است با حاج سعید قاسمی به نجف برگردیم و ماشین هم داریم. این بود که مدتی معطل شدیم تا حاج سعید قاسمی بیاید و با ماشین به سمت نجف حرکت کردیم. ماشین مدل بالا پلاک حکومتی داشت و ما می توانستیم از مسیرهای فرعی و گاه خلاف جهت؛ حرکت کنیم. چنین بود که با سرعت فراوان حرکت کردیم. حالا حاج سعید قاسمی هم مزاحش گرفته بود و با راننده عراقی که ظاهراً پیش از این با او مراوداتی داشته شوخی می کرد و ما هم عقب ماشین می خندیدیم. ظاهراً به راننده می گفت ما را به میهمانی خودت دعوت کن. به شرط آنکه گوشت گوسفندی به ما بدهی و خلاصه آن قدر گفت که راننده به شوخی در کنار جاده ایستاد و گفت پیاده شو، و بعد دوباره با هم شوخی می کردند. همچنین راننده با صفا از مقاومت عشیره اش در مقابل تکفیری ها سخن گفت و اعلام کرد که چهارصد شهید تقدیم کرده اند؛ و چند هزار داعشی را به هلاکت رسانده اند.

چشم به هم زدیم به نزدیك بحرالنجف و صافی صفا رسیدیم. از پله های برقی بالا رفتیم و وارد فندق الرسل شدیم. بسیار شلوغ بود. راه هم تا حرم خیلی شلوغ بود. به رضوی و غفاری گفتم حالا که برخی دوستانمان قرار است امشب به کربلا بروند، خوب است ساک بزرگم را به آن ها بدهیم و کربلا تحویل بگیریم. از اول راه هم این ها به من غُر می زدند که این ساک بزرگ چیست که آوردی و من هم توجیهات خودم را می گفتم. به هتل خودمان که رفتیم گفتم شما ساک را بردارید و نزدیك ثورة العشرین یا اوایل جاده به اتوبوس دوستانمان برسانید. بیچاره ها هم همین کار را کردند ولی ظاهراً به یك راننده فس فس کنان رسیده بودند و وقتی رسیدند که اتوبوس رفته بود و باز به هتل برگشتند. خسته و کوفته و نالان؛ کاروانی از لبنانی ها در هتل بود که مشغول مصاحبه با آن ها شدند.

اکنون که از موکب امام رضا علیه‌السلام آمده‌ام، حال و هوای حرمش زنده شده و یاد نجمه، مادر با فضیلتش وجودم را فرا گرفته است. می‌خواهم با مادر گرامی‌اش سخن بگویم:

تو ای مادر خورشید،

به روزهایی می‌اندیشم که آغوش گرمت، میزبان تجلی رضایت پروردگار و باغ پرفیض هدایت لیل و نهار بود. روزهایی که آغوشت گهواره‌ی امامت بود، فرزندت با عطر دل‌انگیز لالایی تو آرام می‌گرفت. روزهایی که دستان مهربانت، گیسوان فرزند آسمان را شانه می‌زد و به رایحه‌ی باغ تجلی لبخند می‌زد. روزهایی که دستانت، گهواره‌ی تجلی اسماء و صفات الاهی و روح بلندت در سایه شاخه‌های پرمیوه‌ی درخت رحمت پروردگار نشسته بود.

دل تو، قاصدک باغ خوبی‌ها، پروانه‌ی محفل آسمانیان و کبوتر بندگی خدا بود. دل تو، باغی از گل‌های اشراق، سرزمینی پر از نسیم دلنواز سعادت، آبشاری از رحمت بی‌کران پروردگار، کوه استواری در مسیر ناملایمات و خورشیدی درخشان در افق درنگ‌ها بود. دل تو لبخند را تقسیم می‌کرد، خوبی را می‌پراکند، سعادت را انتشار می‌داد. عشق را فریاد می‌زد و عاطفه را جاری می‌ساخت. دل تو، دل از خود گذشتن، از عشق مالامال شدن، از اندیشه سرشار شدن، از عزت تنومند شدن و از عاطفه لبریز شدن بود. دل تو، دل شوکت‌ها، استقامت‌ها و شهامت‌ها بود. دل تو، دلی خدایی بود و خدا در دل تو خانه داشت.

تو مادر بودی؛ مادر، بهاری همیشگی است که تبسم‌هایش شکوفه‌زاست. مادر، شب قدری است که قدر آن ناشناخته مانده است. مادر، عطیه‌ای الاهی به زمینیان است که همیشه عطر و بوی ملکوت را به همراه دارد. مادر، فصل روشنی از خوبی‌ها و نیکی‌هاست که باران طراوت و صلابت آن قطع ناشدنی است. مادر، دریای شورانگیزی است که کرانه‌هایش ناپیدا و ارتفاع امواجش از کوه‌ها فراتر

است. مادر، حس پرواز است که آسمان هستی را فرا گرفته است و دل انگیزی آن، جانها را شیفته ی خود ساخته است. مادر، الهه ی صبر و امید، شکوفه فطرت، تکرار آهنگین صبوری و شکیبایی، بهار مهربانی و پروازی تا معراج است. روزها می گذرد، ماه ها و سال ها شتاب می گیرد، دفتر تاریخ ورق می خورد. امّا نام مادر همیشه تازه باقی می ماند و خاطره ی حضورش از یاد نمی رود. اندوه مادر، اندوهی فراموش ناشدنی و داغی خاموش ناشدنی است. مادر، ستاره ای است که هیچ گاه در آسمان خاطرات آدمی غروب نمی کند و شکوه یادش، از صفحات دفتر دل پاک نمی گردد. مادر، آن ذات ناشناخته ای است که اگر نبود، عاطفه رنگی به خود نمی گرفت، مهربانی طلوع نمی کرد، صداقت روشنایی نمی یافت، صفا شکوفه نداشت و احساس در باغ زندگی گل نمی کرد. مادر آن چشمه ی جوشانی است که از زلال معرفت و محبت سرشار است و بشارت همیشگی بهار. آن زمان که ناملایمات زندگی رو می آورد، چون کوه استوار است و آن هنگام که دلتنگی ها آدمی را فرا می گیرد، چون دریا بی کرانه و آرام بخش! آن لحظات که تندبادهای محنت و رنج، فضای دل را فرا می گیرد، چون درختی تنومند گنجشک های بی پناه را در آغوش می گیرد. این شکوه بی مانند همان است که پیامبر صلی الله علیه و آله بهشت را زیر پای او می دانست و بدین گونه خط سرنوشت را در دفتر او رقم می زند و تو مادر بودی، مادر امامی که یاد خجسته اش، سرزمین دل ها را فرا گرفته است.

اکنون تو ای بانوی فرزانه! به خود مباهات کن که زیباترین باغ عاطفه، شیداترین بلبل فطرت، دل انگیزترین رایحه معنویت، دل گشاترین حریم عشق، خوشبوترین گل هستی، زلال ترین چشمه صلابت، کریمترین دست سخاوت، رئوفترین آفتاب برای منتظران صبح و بهترین بهترین ها را در دامن خود پروردی. اکنون به خود مباهات کن!

در روزهایی که دشمنان شما با ارعاب و ستم دل های مؤمنان را می آزردند، چه کسی

پناه ستمدیدگان بود؟! آن روزها، روزهای سختی بود. دیوها و ددها حاکم بودند و سلیمان‌ها در غربت و تنهایی. دیوها هراس می‌افکندند، ستم می‌کردند، دل‌ها را می‌آزردند، آسمان را بیمناک می‌ساختند، زمین را می‌ترساندند، دل ماه و ستاره را آشفته می‌ساختند و بندگان خدا را دچار استخفاف می‌کردند. فضا، هولناک، وحشت زا، دهشت انگیز و مخوف بود. چه روزهای مرگ‌باری بود. چه شب‌های خوفناکی بود. چه صبح‌های مهیبی بود. چه غروب‌های خون‌آوری بود و چه فضای غم‌آلودی آسمان را پر کرده بود؛ امّا شما، خاندان نور، سراسیمه نبودید، مضطرب نمیشدید، ترس نداشتید، شک نمی‌کردید، خود را نباخته بودید، بر خود نمی‌لرزیدید، نمی‌هراسیدید، از پا در نمی‌آمدید و صبور و استوار در معرکه‌ها قدم می‌نهادید و از کیان فطرت دفاع می‌کردید. شجاعت شما مثال زدنی بود، شهامت شما اسطوره‌گونه بود، دلیری شما سرمشق‌پذیر بود و حضورتان حضوری خجسته بود. آری! آن پویایی هم چون رود، آن دلیری‌های هم چون رعد، آن بی‌باکی‌های هم چون باران، آن آزادگی‌های چون دریا، آن تنومندی‌های هم چون درخت و آن ایستادگی‌های هم چون کوه، توانست عشق را از چنگال نفرت، و عاطفه را از دست خشونت برهاند و بهار را میهمان جان‌های همگان سازد. به راستی کدام زبان می‌تواند سلحشوری شما را بیان کند؟! کدام قلم می‌تواند از حماسه شما بنویسد؟! کدام دل می‌تواند دلیری شما را آیینه شود؟! و کدام چشم می‌تواند فضایل شما را شماره کند؟!

سال‌ها زندان و اسیری نتوانست همسر تو، موسی بن جعفر علیه‌السلام، را از پا درآورد. شکنجه‌ها و ستم‌های وارثان خزان نتوانست به صلابت سرو رعنای بهشتی آسیبی بزند. آن آفتاب روشنی بخش، حتی در سیاه‌چال‌ها هم توانست بندگان پروردگار را میهمان نور خود سازد و گوشه گوشه زندان را روشن سازد. آن حقیقت ناب، بادلی آزاد و شکوهی بی‌نظیر، ناملایمات را پشت سر می‌نهاد و دست از مبارزه با فرعون‌ها برنمی‌داشت. آری! موسای اهل بیت علیهم‌السلام ایستاد و ایستادگی کرد و مکر ساحران و

ستم فرعونیان را بر ملا کردو تو آن همسر نمونه، او را در این راه نورانی یاری کردی.
آفرین بر تو! که زن را به حماسه و عزّت و شرف دعوت کردی و روایتی پرشکوه از خود بر جای نهادی!

آفرین بر تو که جای خالی او را، صبورانه پر کردی و چراغ هدایت را در خانه اش روشن نگاه داشتی. آفرین بر تو که دعایت را بدرقه ی سلامتی اش کردی و التماست به نزد پروردگار را غلام حلقه به گوش آزادی اش ساختی. و آفرین بر تو که در دامان مهرت، مَه و مهر را که همانا معصومه و رضایند پرورش دادی!

در اندرون من خسته دل ندانم کیست
که من خموشم و او در فغان و در غوغاست
حافظ

چهارشنبه ۹۵/۸/۲۶ (۱۶ صفر ۱۴۳۸) ساعت ده شب

امروز صبح کمی دیرتر از خواب بیدار شدیم. علت آن هم خستگی بچه‌ها بود. بیچاره‌ها دیروز خیلی اذیت شدند. دیروز روز پرکاری بود. صبح، مطلع شدیم برخی از دوستان طلبه‌مان از جمله آقایان الیاسی، معماریان و روح‌الله کاظمی به نجف آمده بودند. محل استقرار آن‌ها در شارع الرسول نجف، در مدرسه سیّد بود. فرصت را غنیمت شمردیم تا از این طریق، از حال و هوای مدارس علمیه نجف در ایام اربعین مطلع شویم و هم سری به دوستانمان زده باشیم. گفتند مدرسه تقریباً روبه‌روی دفتر آیت‌الله العظمی سیستانی حفظه‌الله است. با دوستان حرکت کردیم. به دفتر آیت‌الله سیستانی رسیدیم. خیل عظیم جمعیت جلوی دفتر ایشان جمع شده بودند و درخواست ملاقات با ایشان را داشتند. بسیاری از جمعیت ایرانی هستند. مأموران انتظامات هم به مردم پاسخ می‌دادند که آقا ملاقات ندارند. با این همه جمعیت متفرق نمی‌شدند و هم چنان جلوی کوچه ایستاده بودند. یاد ایامی افتادم که به دیدار ایشان رفته بودم. چند سال پیش در قالب کاروانی به عراق آمده بودم. من

روحانی کاروان بودم. در نجف مطلع شدم که آیت الله سیستانی، دیداری ویژه طلاب و روحانیون، هر روز در نزدیکی ظهر دارند. شرط ورود طلاب ایرانی هم داشتن گذرنامه است. گذرنامه را از مسئول هتل گرفتم و برای دیدار به شارع الرسول رفتم. در آنجا در صف ایستادم و پس از بازرسی در طی چند مرحله به داخل رفتم. بازرسی در آنجا به مراتب سخت تر از ایران بود؛ چه آنکه هیچ شیئی نباید به همراه داشته باشی. حتی کاغذ. این بود که لحظه‌ای وارد اتاق ایشان شدم که هیچ چیز در جیب‌هایم نبود و به معنای واقعی طلبه یک لاقبا بودم. در اتاق افراد عادی مشغول دیدار با ایشان بودند. امّا به من که طلبه بودم اشاره شد که گوشه بنشینم. طلبه‌های دیگر هم در کنار من نشسته بودند. پس از رفتن کامل مردم عادی، طلبه‌ها تقریباً گرد اتاق را فرا گرفته بودند. آیت الله سیستانی ضمن خوش آمد به طلاب، چند جمله‌ای سخن گفتند و غنیمت شمردن فرصت زیارت را متذکر شدند. بعد هم تک تک برای دست بوسی به محضرشان مشرف شدیم. لحظات شیرینی بود. حالا در جلوی کوچه منتهی به منزل ایشان یاد آن لحظات افتادم.

با دوستان در جست و جوی مدرسه سید بودیم. نشانی مدرسه را از فردی پرسیدیم. او ما را به ابتدای بازار حویش هدایت کرد، به داخل مدرسه رفتیم. زائران فراوانی در حیاط و داخل مسجد مشغول استراحت بودند. هر چه گشتیم دوستانمان را پیدا نکردیم. ناامید شدیم. آقای رضوی گفت بعید است آن‌ها را پیدا کنیم. یکی دو جای دیگر هم رفتیم، امّا حاصلی نشد. ناامیدانه در شارع الرسول مشغول قدم زدن بودیم که دوستان را یافتیم. آن‌ها هم اول صبح گرسنه بودند و به دنبال صبحانه‌ای می گشتند. با آن‌ها همراه شدیم و به مدرسه سید کاظم طباطبایی یزدی رفتیم. مدرسه سید از مدرسه‌های مشهور نجف است که به دست عالم ربانی مرحوم آیت الله سید کاظم طباطبایی یزدی بنا شده است. در نجف مدارس علمیه متعددی وجود دارد. از آن جمله می توان مدرسه ملا عبدالله یزدی (مؤلف حاشیه منطق التهذیب)، مدرسه غرویه، مدرسه صدر، مدرسه ایروانی، مدرسه هندی، مدرسه میرزای شیرازی، مدرسه آخوند خراسانی، مدرسه

شیخ العراقین، مدرسه عبدالعزیز بغدادی، مدرسه بشریه و مدرسه کاشف الغطاء را نام برد.

وارد مدرسه سید شدیم. دالان دل انگیزی همان ابتدا دل ما را برد. بنا کاملا قدیمی بود، امّا مرمت شده بود. کاشی های فیروزه ای، سقف نسبتاً کوتاه، حجره های خیلی کوچك با درهای چوبی قدیمی، پله های آجری، گلمیخ های نصب شده بر روی درها، همه و همه حال و هوای حوزه علمیه قدیم را تداعی می کرد و حس خوبی به انسان می بخشید. داشتم به این موضوع می اندیشیدم که از دل این حجره های ساده چه انسان های بزرگی ظهور کردند و چه خدمات بزرگی را ارزانی داشتند. وارد یك حجره شدیم که دوستانمان شب گذشته در آن استراحت کرده بودند. حجره بسیار کوچك بود تا آنجا که به زحمت شش نفری در آن نشستیم و ساعتی سخن گفتیم. بعد به حیاط رفتیم. نماز را به جماعت خواندیم. پس از نماز از آقای الیاسی خواستیم روضه ای بخواند. روضه که در حیاط مدرسه شروع شد، آیت الله کریمی جهرمی که ظاهراً در حجره کناری حضور داشت، به حیاط آمد و در کنار ما نشست. محفل باصفایی بود. بعد هم قرار شد شعرخوانی باشد، محمد غفاری چند بیتی خواند. من هم با مراجعه به حافظه توانستم چند بیتی بخوانم. اشعار مورد تفقّد آیت الله کریمی جهرمی واقع شد، آن هم با لحن عالمانه و دل انگیز ایشان؛ بعد هم قرار شد یك عکس دسته جمعی با هم بگیریم. از همراهان آیت الله کریمی جهرمی کسانی بودند که در شعر عرب دستی داشتند و با آن ها درباره شعر حوزه و طلاب شاعر و رویش های حوزه در عرصه شعر و ادبیات در سال های اخیر صحبت شد. من گفتم الآن ما انبوهی از شاعران حوزوی داریم که در همایش ها و کنگره ها و مسابقات کشوری، اغلب جزو برگزیده ها هستند و این از افتخارات حوزه است که باید تقویت شود. حس کردم آیت الله کریمی جهرمی از شنیدن این خبرها خوشحال شد. به اتفاق دوستان از مدرسه سید خارج شدیم در حالی که چندین عکس یادگاری از آن جا گرفتیم. به سمت خیابان بنات الحسن رفتیم. در راه آقای حاج منصور ارضی و همراهانش را که برای اربعین و برنامه های آن آمده بودند، ملاقات کردیم. می گفت امشب را در نجف هستند و فردا به کربلا می روند. گفتم به صورت پیاده یا

باماشین. گفت پیاده نمی توانم مریض حال هستم. بیماری قندم اذیتم می کند. مجبورم سواره بروم.

امروز روز آخر حضور ما در نجف است و کماکان مشکل چمدان حجیم من که نمی توانم آن را به همراه ببرم وجود دارد. ولی با آقای جلیلیان. مسئول هتل. قرار گذاشتیم که او امشب آن را به کربلا ببرد و به هتل جواهر. محل استقرار بعثه رهبری. تحویل دهد. خوشحال شدیم که ساک ما زودتر و بدون دردسر به کربلا می رسد. الان دیگر آقای الیاسی هم با ما همراه شده است و با هم در مسیر حرکت می کنیم. می خواهیم تا شب خود را به منطقه حیدریه. در نزدیکی خان النص. برسانیم. از آنجا هم به مسیر شط یا همان مسیر سبایا برویم و امشب را میهمان منزل زید الیاسری باشیم. زید الیاسری فردی بود که سال گذشته با او آشنا شدیم. سال گذشته با دوستان از مسیر شط فرات (سبایا) پیاده روی کردیم. آن مسیر به دلیل حضور نخلستان های فراوان و هم جواری با شط فرات دل انگیزی خاصی دارد. این مسیر در قدیم مسیر پیاده روی علما و بسیاری از زائران عراقی اربعین بوده است. بسیاری از زائران ایرانی و غیر ایرانی از وجود چنین مسیری اطلاع ندارند و از این رو، این مسیر بسیار خلوت است. یک نواخت نبودن و حضور روستاهای متعدد در مسیر، نیز از نکات ویژه مسیر است. از منطقه خان النص راهی به این مسیر وجود دارد که می توان در کمتر از نیم ساعت وارد مسیر شط شد. با زید الیاسری در عمود ۶۱۰ قرار گذاشته ایم. به سر قرار می رسیم. منتظر آمدن زید هستیم تا با اتومبیل دوستان او به خانه اش برویم. در همان مکان وعده موکبی که متعلق به شیعیان کشور تایلند است توجه ما را به خود جلب می کند. در مقابل موکب، جمعیت انبوهی صف کشیده اند تا از طعام نذری آن ها استفاده کنند. مساحت موکب چندان وسیع نیست و حالت اتاق های پیش ساخته (کانتینر) را دارد. در داخل چند نفر مشغول آماده کردن کباب کوبیده یا کتلت (شامی) هستند و آقای رضوی برای گفت و گو با افراد وارد موکب می شود. اینکه افرادی از تایلند در مسیر نجف به کربلا حاضر باشند و از زائران پذیرایی کنند برای ما شگفت انگیز است. این شگفت

انگیزی پس از پرس و جوی ما شگفت انگیزتر می شود. فردی که ظاهراً از طلبه های جامعة المصطفی است و از این رو به فارسی تسلط دارد، به زائران خیر مقدم می گوید و آنان را به موکب دعوت می کند. با گفت و گو متوجه می شویم پایه گذار این موکب که پنج سال است در ایام اربعین دایر می باشد، چند طلبه تایلندی مقیم در قم هستند. این چند نفر که از طلبه های جامعة المصطفی هستند، در یکی از سال ها در حین پیاده روی اربعین، با هم گفت و گو می کردند که امام حسین علیه السلام متعلق به عرب ها صرفاً نیست و متعلق به همه مردم جهان است. از این رو مردم تایلند هم می توانند در راهپیمایی اربعین و پذیرایی از زائران سهیم باشند. از این رو بنا به بضاعت خود این موکب را پایه گذاری می کنند و از مسلمانان تایلندی می خواهند کمک های خود را به حسابی واریز کنند. پس از مدتی سیل کمک های مردمی سرازیر می شود. جمعیت پانزده میلیونی تایلند، دویست هزار نفر شیعه دارد و این موکب به نمایندگی آنان برپا شده است. کمک ها هم در طول سال جمع آوری می شود.

ناراحتی او از این بود که مردم مسلمان، تایلند را به پاتایا می شناسند و از جنبه های منفی و فساد آنجا سخن می گویند، حال آنکه، تایلند شیعیان عفیف و محترم و عاشق و دلداده امام حسین علیه السلام، بسیار دارد و کمک های همان شیعیان باعث شده که این موکب در سه نوبت پذیرای زائران اربعین باشد.

به اخلاص جوان تایلندی و دوستانش غبطه می خورم و اینکه فردای قیامت، با توجه به اخلاص چنین جوانانی و تلاش وافر آن ها در مسیر تعظیم شعائر دینی و احیای معنویت عاشورایی، امثال من دست خالی و شرمنده خواهیم بود. چه آنکه نعمت عظیم انقلاب اسلامی و حضور در کشوری با اکثریت جمعیت شیعه را داریم، امّا آن گونه که باید در این مسیر قدم نگذاشته ایم و تقصیر و قصور فراوان داریم. از جوان تایلندی و دوستانش خداحافظی می کنیم.

سوار بر اتومبیل دوستان زیدالیاسری، به سمت منزل او در حرکت هستیم. نوای دل

انگیز نوحه‌های عربی که از طریق دستگاه ضبط ماشین پخش می‌شود در دل این نخلستان انبوه، بسیار شنیدنی است. در جلوی در منزل، پدر و برادر زید همانند سال گذشته، با آغوش گرم به استقبال ما آمدند و به ناگاه همه خاطرات سال گذشته سراسر وجودمان را فرا گرفت. زید دانشجوی رشته ادبیات عرب دانشگاه نجف و برادرش فارغ التحصیل حقوق از دانشگاه موصل است.

پدرشان، بزرگ عشیره، مردی دانشمند و برخوردار از قریحه شعر، بسیار متین و باشکوه است که مانند سال گذشته چفیه و عقال بر سر، دشداشه و کت بر تن آمده است. پذیرایی زایدالوصف این خانواده در سال پیش، بسیار ما را شرمنده ساخت. از تهیه غذاهای فراوان، میوه‌های شیرین، چای دل انگیز، تا آوردن پزشک برای معاینه با داروهای فراوان، تا حتی تهیه چندین شارژ تلفن همراه، ما را مبهوت عشق این خانواده به زائران امام حسین علیه‌السلام و خدمت به آن‌ها کرده است. آن‌ها گویی تمام هستی خود را نثار زائران امام حسین علیه‌السلام می‌کنند. با اینکه خانواده‌های عراقی، اغلب چندان متموّل و متمکّن نیستند، امّا هر چه دارند بر سر سفره زائر حسینی قرار می‌دهند و از هیچ چیز دریغ نمی‌کنند. یادم نمی‌رود که سال گذشته بر سر اینکه ما به خانه کدام یک از افراد این روستا برویم، دعوا و منازعه بود و زید توانست بر رقیبان چیره شود. واقعاً در این دنیایی که بسیاری بر سر پول و مال با یکدیگر مشاجره و منازعه دارند، این گونه عشق و محبت را چگونه می‌توان تفسیر کرد؟ خانواده زید از عشیره‌های معروف عرب و از سادات منتسب به زید فرزند امام سجاد علیه‌السلام (زید بن علی) هستند. نام پدر زید هم علی است و او به زید بن علی شهرت دارد. آن‌ها در این روستا به کشاورزی و دامداری مشغول هستند.

به داخل منزل رفتیم. داخل همان اتاقی که سال پیش در آن حضور داشتیم. جوانی نسبتاً بلندقامت، لاغر، با دشداشه مشکی وارد شد. او از دوستان زید است. نام او حیدر است. ظاهر حیدر و سخنان او نشان می‌دهد از جوانان پرشور عراقی است. این را بعد بیشتر حس کردیم. زیرا سخن از حشدالشعبی و حضور جوانان عراقی در مبارزه با داعش شد.

می گفت دو سال پیش از دانشگاه به خانه رفتم. حوالی ظهر، مشغول تماشای تلویزیون بودم که ناگهان برنامه‌های رسمی تلویزیون قطع شد و شیخ مهدی کربلایی، نماینده آیت‌الله سیستانی. حفظه‌الله. در یک کنفرانس خبری زنده، فتوای تاریخی ایشان درباره لزوم جهاد با داعشی‌ها را قرائت کرد. کمی پول در زیر فرش، ذخیره کرده بودم. آنها را برداشتم و بی آنکه به خانواده هم اطلاع دهم، به سمت بغداد حرکت کردم و از آنجا نیز به سمت پادگان‌های ارتش رفتم. چون فتوا تازه اعلام شده بود، بسیاری از ارتشی‌ها اطلاع نداشتند و کاری برای جذب جوانان انجام نمی‌دادند. خودم به سمت استان الانبار حرکت کردم. سوار اتومبیلی شدم که چند مسافر دیگر هم در صندلی عقب آن نشسته بودند. در مسیر، راننده رادیو را روشن کرد و با شنیدن اخبار، شروع به ناسزا گفتن به شیعیان کرد. مسافران صندلی پشتی من هم با او همصدا شدند. تازه متوجه شدم در جمع طرفداران داعشی‌ها گرفتارم. در اطراف جاده هم، پرچم داعش را در دست افرادی می‌دیدم.

هندزفری موبایلم را داخل گوشم گذاشتم و خودم را مشغول گوش کردن آهنگ نشان دادم. با این حال راننده از من پرسید: اهل کجایی؟ چرا ساکتی؟ من هم با شهامت گفتم شیعه‌ام و برادرم در حملات امثال شما به شهادت رسیده است و دارم می‌روم جنازه اش را تحویل بگیرم. راننده گفت: امروز خطرناک است و نمی‌توانی بروی. تو میهمان مایی! من هم خود را کاملا راسخ نشان دادم. مسافران عقب در گوشی سخن می‌گفتند و می‌خندیدند. به ایستگاه بازرسی رسیدیم. راننده و سه نفر عقب خود را داعشی معرفی کردند و من خودم را شیعه معرفی کردم. یک ماشین نظامی جلو آمد و همه ما را ضمن پیاده کردن از اتومبیل خود، سوار کرد و به پادگان نظامی برد. به سمت سالنی حرکت کردیم. در آن سالن با ناباوری و حیرت تمام، پرچم حزب الله را مشاهده کردم! راننده و مسافران، هم کاملاً مبهوت بودند. من را از همراهانم جدا کردند و به اتاقی بردند و فردی برای بازجویی من وارد شد. پرسش‌های متعدد و از جمله پرسش از محل تحصیلم در دانشگاه و پاسخ‌های گسترده من باعث شد که گفته‌هایم را صادق بداند. ظاهراً راننده و همسفرانم هم

اعتراف کرده بودند که قصد کشتن من را داشته اند. آری، این منطقه به تصرف نیروهای مردمی و حزب الله عراق در آمده بود و آنان برای رصد دشمن بالباس داعشی و پرچم های آن ها در همان منطقه به بازرسی ادامه داده بودند. این را لطف خدا به خودم می دانم.

سخنان حیدر، عمق پافشاری جوانان بر اصول و ارزش های دینی را در ذهنمان زنده می سازد و ما را به عراقی سراسر آبادانی و راسخ در مبارزه با دشمنانمان امیدوار می کند.

حالا آماده غذا شده ایم. غذایی کاملاً مفصل و لذیذ که در سینی ریخته شده است. برنج، گوشت گوسفند، مرغ، خورش ترش، میوه ها، نوشیدنی ها، و جوانان عراقی که با اشتیاق بر سر پا ایستاده و آماده خدمت رسانی اند. برای هر دو نفر یک سینی بزرگ پر از برنج و گوشت قرار داده اند. مطمئن هستیم که دو نفری نمی توانیم این غذا را تمام کنیم. آن ها هم می دانند امّا این رسم عرب است که غذای فراوان در جلوی میهمان می گذارند و بعد باقیمانده غذای او را به عنوان تبرک بر می دارند. عرب ها لذت می برند که میهمان یک شکم سیر از غذای سفره آن ها بخورد و اشتهای خود را به غذا نشان بدهد؛ به ویژه آن که این میهمان، زائر سیدالشهدا علیه السلام باشد.

پاسی از شب گذشته است. شب نخلستان دل انگیزی خاصی دارد. آن قدر لذت بخش است که دلت نمی آید تا بخوابی. می خواهی به بیرون از اتاق بروی و آسمان را تماشا کنی. می خواهی سکوت نخلستان و همهمه باد را که به دنبال بر هم زدن این سکوت است حس کنی. این است که در شب نخلستان، دلت در بین الحرمین آرامش و آشوب گرفتار می شود. فرصت را مغتنم می شمارم تا لحظاتی با خدای خودم نیایش کنم و دفترم را بگشایم:

با یاد کیست که دل ها آرام می گیرد و جان ها قرار می یابد؟ آن کیست که یادش هماره بزرگ داشته می شود و در هر زمان و هر مکان پرستیده می شود؟ آن پاک کیست که روح ها در زلالِ نیایش، با او تطهیر می یابد؟ آن دانندهٔ سترگ کیست که خِرَدها در برابرش خُرد است؟ آن همدم کیست که در کنار او بودن، آسایش را به دنبال می آورد

و در نیایش با او، دل، پر و بال در می آورد؟ آن بی کران آبی کیست که دریا با یادش توفان می شود و آرامش ساحل، موج خیرِ بی قراری اش می گردد؟ آن عطوف کیست که چون یادش کنی، یادت می کند و چون شادمانش سازی، شادت؟ آن کیست که چون وعده می فرماید، وفا می کند و چون وفا می کند، دل را مصفّا می سازد؟ آن پنهان کیست که در خانهٔ جان، همیشه پیداست و آن پیدا کیست که در همهٔ ذرات جهان پنهان است؟ آن بی همتا کیست که به پاک ستایی اش، کمال پدیدار می شود و به جلوهٔ خدایی اش، عشق و حال آشکار؟ آن زلال کیست که هرگاه نامش بر زبان جاری می شود، کوثری از اشک را از گونه ها فرو می چکاند؟ آن سبز کیست که به یادش، هوای خانهٔ روح، بهاری می شود و باغچهٔ تنهایی، پر از شکوفه و قناری؟ آن همیشه کیست که در خلوت و جلوت، در شب و روز، در ناگهان و هماره، در سکوت و بی قراری، در آسایش و سختی و در بهار و پاییز، جلوه کرده است؟ آن شکوهمند کیست که چون ذکرش به گوش آید، بُهت عظیمی، نگاه را فرا می گیرد؟ آن بزرگ کیست که فرشتگان آسمان، صبح و شام، به بردن نامش مباهات می کنند؟ آن گشاده دست کیست که چون نیازمند به درش رو آورد، پیش از سخن، از عطایش لبریز می گرداند؟ آن مهرورز کیست که محبتش خاص و عام را در بر گرفته و کون و مکان را لبریز ساخته است؟ آری! آن کیست؟

بی همتا!

نهال های دوستی ات را در سرزمین دل های خسته مان بکار و گلستان جانمان را غنچه باران حضور خودت ساز. ما را به سرخوشی بخششت امیدوار کن و به دلکشی آمرزشت کامکار گردان. خاطرمان را هماره رنجور مخواه و چشمانمان را از بیکرانهٔ دیدارت دور مپسند. پرچم خودپرستی را بر بام وجودمان افراشته مگذار و روحمان را به خاک، با گناهانی انباشته مسپار. ما را با دلواپسیِ فرود مگذار و تنمان را با عذاب آتش و دودت آشنا مساز.

مهربان!

هر صبح که چشم به آسمان بی کرانه ات می گشایم، شعر آبی مهربانی ات را می سُرایم. هر شب که چشم فرو می بندم، به شوق دیدار تو در خواب، خشنود می شنوم. هر نفس که می کشم، ریه هایم به حضور تو سوگند می خورند و هر پلک که می زنم، ظهور تو را در همهٔ اجزای عالم، سپاس می گویم. در هر نمازم، عصمت تو را آرزو می کنم و در هر روزهام، با رأفت تو، دل را مُشکبو می سازم. در هر مناجات، با خیالِ وصالِ تو دل خوش می دارم، و در هر ناله، از آسمان دیده به استقبالت، چون ژاله می بارم.

بخشنده!

زنده نباشم روزی که مرا از درگاه خود دور بداری و از نگاهداری خود تهی بگذاری. خاطرم به آن لحظه آشنا نباشد که مرا در پرتگاه های تباهی، تنها بخواهی، و در دلم بنهی از امید دیدارت، حسرت و آهی. چشمم نبیند آن شبی را که دستم از دامن عفوت کوتاه باشد و ناله ام نارسا به آن بلند درگاه.

معبودا!

ما بیماران دوری از تو، به سلامت خانه وصال تو امیدواریم و به مهر ورزی تو روز را به شب می سپاریم. ما مستمندان همیشهٔ تو، به ناگهان عفو تو دل خوش داشته ایم و سالهاست که بذر رأفت تو را در دل کاشته ایم.

اکنون، این خوب! دل از همه بریده ایم و تنها مهر تو را برگزیده ایم آری! ما بندهایم، پناهندهایم.

گدای کوی تو از هشت خلد مستغنی است
اسیر عشق تو از هر دو عالم آزاد است
حافظ

پنج شنبه ۹۵/۸/۲۷ (۱۷ صفر ۱۴۳۸)

صبح از خواب بیدار و آماده رفتن شدیم. صاحب خانه فی الفور صبحانه را آماده کرد. مواجه شدیم با تخم مرغ و کره و پنیر و... و صبحانه دلچسبی خوردیم و بر ماشین دوست زید نشستیم تا ما را به طریق اصلی برساند و کار گفت و گو و وقایع نگاری را ادامه دهیم. به مسیر اصلی می رسیم. گروهی با پرچم کشور استرالیا در حرکت اند. بچه ها با این گروه مصاحبه می کنند. ظاهراً یکی از جوانان استرالیایی که قصد آمدن به کربلا را داشت در فرودگاه کشور خود بازداشت شده بود. آن ها گمان کرده بودند او از اعضای گروه های تروریستی است. او هم سه ساعت تمام درباره شیعیان، اربعین، کربلا، قصد خود و مباحثی از این قبیل به آن ها توضیح داده بود و آنها هم سرانجام قانع شده بودند و آزادش کرده بودند. امّا کار از کار گذشته بود و هواپیما پرواز کرده بود. از این رو با قیمت گرانی بلیط تازه ای تهیه کرده بود. این جوان که علی نام دارد، از ویژگی های اربعین می گوید و شوق و شور خود را در این سفر بیان می دارد و البته از زیارت امام رضا علیه السلام و میهمان نوازی ایرانیان هم بسیار سخن می گوید. عکس مقام معظم رهبری را به سینه خود چسبانده است و می گوید او رهبر من است و در کشورم به راحتی نمی توانم عکس او را بر لباسم نصب کنم. ولی اینجا می توانم. پرچم استرالیا را هم به دست می گیرم تا به دنیا اثبات کنم اربعین جهانی است.

درگوشه‌ای پرچم ایالات متحده امریکا دیده می‌شد. درکنار پرچم، زائر جوانی ایستاده است؛ امّا چهره‌اش به امریکایی‌ها نمی‌خورد! به سراغ او می‌رویم. جوان ۱۷ ساله دُرّ علی نام دارد. پدران او اصالتاً اهل پاکستان بوده‌اند. امّا او به همراه خانواده‌اش در شیکاگو امریکا ساکن است. او برای اولین بار و به تنهایی به زیارت اربعین آمده است. ساک و وسایلش در فرودگاه گم شده ولی با این حال، باز هم حاضر به بازگشت به امریکا نشده و با همان پول باقیمانده، وسایل را تهیه کرده و خود را به راهپیمایی اربعین رسانده است. او مثل بسیاری از زائران بادمپایی ساده‌ای به راه قدم گذاشته و عاشقانه از کربلا و این راه شگفت انگیز سخن گفته است.

موکب پاکستانی‌ها هم حال و هوای خاصی دارد. مسئول موکب، حسن نام دارد. آشپزخانه را نشان می‌دهد و از اینکه ۳۵ خادم مشغول خدمت رسانی در موکب اند سخن می‌گوید. می‌گوید مردم پاکستان و هند، در غذا و چای سلیقه خاصی دارند. چای آن‌ها سفید رنگ است و با چای‌های متداول ایرانی و عراقی متفاوت است. غذای آن‌ها هم با ادویه و فلفل فراوان همراه است. هدف از برپایی این موکب این بود که امکانات رفاهی برای مردم هند و پاکستان فراهم شود و آن‌ها بتوانند چای و غذای دلچسب و مطابق سلیقه خود را بنوشند و بخورند. با این همه بسیاری از ایرانی‌ها در هنگام توزیع غذا، مراجعه می‌کنند و غذا می‌خواهند. ما هم پیش تر به آنها اعلام می‌کنیم که غذا دارای فلفل و بسیار تند است، امّا آن‌ها می‌گویند طوری نیست، مع الاسف چند لقمه‌ای از غذا که می‌خورند، دیگر نمی‌توانند آن را ادامه دهند و غذا را به گوشه‌ای می‌اندازند و می‌روند و این ما را کمی نگران می‌کند؛ چون تهیه این غذا با هزینه‌های فراوان همراه است و اینجا هم تنها موکب غذاهای محلی هند و پاکستان است. او از ما می‌خواهد این مسئله را به زائران ایرانی گوشزد کنیم. نیز می‌گوید که این موکب کاملاً مردمی است و هیچ نهاد دولتی در هند و پاکستان از آن حمایت نمی‌کند. با این همه به برکت امام حسین علیه‌السلام امسال ۲۵ هزار دلار هزینه ما بوده که همه را مردم تأمین کرده‌اند.

هنگام نماز شده است و نماز را باید در حسینیه پاکستانی بخوانیم. پیش از نماز با یکی از دوستان، سخن از ابوثمامه صائدی شد و اینکه آیا یادآوری نماز به امام حسین علیه‌السلام در روز عاشورا کار درستی بود یا نه.

بر اساس برخی از گزارش‌ها، او از یاران شجاع و دلاور امام علی علیه‌السلام بود و در جنگ‌هایی که در دوران حکومت ایشان اتفاق افتاد، حضور داشته است و پس از شهادت ایشان، از یاران امام مجتبی علیه‌السلام بوده است.

ابوثمامه، ساکن کوفه بوده و یکی از افرادی است که پس از مرگ معاویه، به امام حسین علیه‌السلام نامه نوشت و او را به قیام، دعوت کرد. هنگامی که مسلم بن عقیل علیه‌السلام، به نمایندگی از امام علیه‌السلام به کوفه آمد، ابوثُمامه، در زمره یاران مورد اعتماد او قرار گرفت و در تهیهٔ سلاح و امکانات مالی، فعالیت داشت. مسلم علیه‌السلام نیز او را به فرماندهی سپاهیان قبیلهٔ رُبع تمیم هَمَدان گماشت و سپاه او بود که ابن زیاد را در قصر حکومتی، محاصره کرد. هنگامی که مردم کوفه، مسلم علیه‌السلام را تنها گذاشتند، ابوثمامه، از کوفه خارج شد و خود را به امام حسین علیه‌السلام رسانید و در صف عاشقان و جان نثاران وی، قرار گرفت.

نگاهی گذرا به زندگی افتخارآمیز این مرد بزرگ، نشان می‌دهد که او، افزون بر استواری در ایمان، صلابت در ولایت اهل بیت علیهم‌السلام، دلاوری و شجاعت، از هوش و ذکاوت سیاسی و اطلاعات گستردهٔ امنیتی برخوردار بوده است. لذا هنگامی که کثیر بن عبدالله. که پیشنهاد ترور امام حسین علیه‌السلام را به ابن سعد داده بود. می‌خواست تا به عنوان پیام‌آوری وی، مسلّح بر امام علیه‌السلام وارد شود، او ممانعت نمود.

از کارهای برجسته و درخشان این مرد بزرگ. که در تاریخ عاشورا ثبت شده است. یادآوریِ فرارسیدن وقت ظهر برای اقامهٔ نماز در بحبوحهٔ نبرد در روز عاشورا است. در آن هنگامه، ابوثمامه، خطاب به امام گفت:

ای اباعبدالله! جانم فدای تو باد! من می بینم که اینان، به تو نزدیک شده اند. نه. به خدا سوگند، تو کشته نمی شوی تا این که من. به یاری خدا. پیش روی تو کشته شوم و دوست دارم وقتی که پروردگارم را ملاقات می کنم، این نمازی را که وقتش رسیده، خوانده باشم.

امام حسین علیه‌السلام، با شنیدن سخن ابوثمامه، سرش را بلند کرد و فرمود: نماز را یادآوری کردی. خداوند، تو را از نمازگزارانِ اهل ذکر، قرار دهد! آری، این، اوّلِ وقت نماز است.

سپس فرمود: از آن ها بخواهید که از ما دست بردارند، تا نماز بگزاریم.

حُصَین بن نُمَیر، به امام جسارت کرد و گفت: نماز شما، پذیرفته نمی شود! حبیب بن مظاهر، به او پاسخ داد و با او درگیر شد به شهادت رسید. پسر عموی ابوثمامه نیز که در سپاه ابن سعد بود. در این درگیری، به دست او کشته شد. در نهایت، در ظهر عاشورا به پیشنهاد ابوثمامه، نماز جماعتِ تاریخی امام حسین علیه‌السلام در میدان نبرد، برگزار شد؛ نماز جماعتی به امامت حسین علیه‌السلام، که با پیکری خونین در میدان جنگ و در برابر تیرهایی که از هر سو، امام و یارانش را نشانه می رفت، برگزار شد.

ابوثمامه، پس از شهادت شماری از یاران اباعبدالله علیه‌السلام، به میدان آمد و در حالی که اشعاری را زمزمه می کرد، به صف دشمن حمله کرد. وی در نهایت، در درگیری با قیس بن عبدالله به خیل شهدای کربلا پیوست.[10]

به دوستم گفتم که به نظرم، یادآوری نماز اشکالی ندارد، ضمن اینکه او، از اینکه دوست دارد پیش از شهادت امام، به شهادت نائل آید و اینکه می خواهد پیش از شهادت، نماز خود را ادا کرده باشد سخن گفته است، و این هیچ گونه تحکّمی را به امام وارد نمیکند و اوج مقام ادب و صبر او را نشان می دهد.

حالا جای آن است که به یاد آن شهید عزیز، با قلمم ترنم کنم:

---

۱۰ . دانشنامه امام حسین۷ ، محمد محمدی ری‌شهری، ج ۶، ص ۱۸۷ ـ ۱۹۱.

به نماز عشق می ورزید حتی آن هنگام که باران تیر و نیزه باریدن گرفته بود و به راز و نیاز، وقتی که خنجرها و شمشیرها تشنه ی خونِ تازه بودند. همگان را فهمانده بود که در قنوت، سکوت جایز نیست و چه خوش تر آن که در سجده ی آخر نماز. هم چون خورشید فروزان محراب کوفه. سجّاده لاله زار شود. نماز، او را رستاخیزی بود که پنج نوبت در دلش به پا می شد و اشك، آبی که در زلالِ آن «دائم الوضو» بود.

شمشیر زدن در رکاب حضرت عشق نیز، برای او نمازی بود که با هر ضربه باید «تکبیرة الاحرام» گفت. هر زخم که بر بدنش می نشست، پری از شهود بود که ملکوتِ حسین علیه‌السلام را نشانش می داد. هر عطش که به سمت او حمله می کرد، کوثری را فرا رویش می گستراند که در آن مردی جام به دست، به انتظارش ایستاده بود. هر دشمنی که به سویش می آمد، جهنمی را به خاطر می آورد که باید هر چه پرشتاب تر، او را بدانجا برساند و همهمه ی لشکریان خصم، برایش عربده ی فریب خورده هایی بود که لحظه لحظه در گنداب خویش فرو می روند.

نیایش خود را نشان داد به آنان که بت در آستین تکبر و خودپرستی داشتند، به آنان که آنی به آن سوی خویش نمی اندیشیدند، به آنان که به نانی، خویش را به بازار آورده بودند، به آنان که آن قدر بت پرستیده بودند که مانند بت ها سنگ و چوب شده بودند، به آنان که نمرودها و فرعون های خود را برانگیخته بودند، به آنان که به ابراهیم علیه‌السلام و موسی علیه‌السلام ایمان نداشتند، به آنان که به «آنان» گفتن باید بسنده کرد و آن ها را نام نبرد! به آنان که «خلق» بوده اند و هم اکنون تنها «حلق» شده اند. به آنان که روزی یکپارچه غریو بودند و هم اکنون دیو و به آنانی که به آسانی از قفا شوریدند و جفا پیشه ساختند.

و نماز، آن همیشه نیایش، او را از خویش وارهاند و به دریای موّاج «هَیهات مِنَّا الذِّلَّه» کشاند. نماز، دستی شد و شمشیر به دستش داد تا در هماره ی یاری فرزند پیامبر، بماند.

نماز، دستی شد که او را به معرکه «جَاءَ الحَقُّ وزَهَقَ البَاطِلُ» برساند. نماز، نیازی شد که او را به پرکشیدن وا بدارد، و نماز، بوسه‌ای بود که او بر پیشانیِ مرگ با عزّت زد.

«ابوثمامه» عازم کوچه باغ شهادت شد؛ با ملکوتی از نیایش و بدنی که فردا روز، به شجاعت او گواهی خواهد داد!

پس از نماز و صرف مقداری غذا، حرکت کردیم. در عمود ۷۰۸ موکبی متعلق به شهر داری تهران است. این موکب هم موکب امام رضا علیه‌السلام نام دارد و مثل بسیاری دیگر از موکب‌ها از دور داد می‌زند که موکب ایرانی است. شکل سازه‌ها، رنگ‌های به کار گرفته شده و پرچم بلندی که در نزدیکی آن در اهتزاز است، همه و همه نشان از سلیقه ایرانی دارد. کمی جلوتر به موکب‌های بزرگی برخوردیم که پرچم‌های متعدد ملل و کشورهای جهان در کنار آن نصب شده و معلوم بود که قصد دارند موکبی با حال و هوای وحدت اسلامی تأسیس کنند. نیز موکبی که در اطراف عمود ۷۵۶ با نام المقاومه الاسلامیه برپا شده بود، به همت جوانان مقاومت کشورهای لبنان، سوریه، افغانستان و پاکستان شکل گرفته بود و حال و هوای مقاومت و ایستادگی را زنده می‌کرد. نصب تصاویر شهدای مدافع حرم و آهنگ‌های به اصطلاح جبهه‌ای و مارش‌های نظامی، شوری زاید الوصف در این منطقه ایجاد کرده بود.

در گوشه و کنار جاده، افرادی ایستاده بودند تا ادامه راه را سواره طی کنند. چون، شب، شب جمعه بود و می‌خواستند در شب جمعه کربلا باشند. ماشین‌ها هم همه پر بودند و از این رو به محض توقف یک ماشین، ده‌ها نفر به سمت آن می‌دویدند. نیز مسیر با ترافیک سنگینی همراه است. هوا هم تاریک شده است و باید به فکر بازگشت به منطقه حیدریه باشیم. چون قرار بود شب به منزل زید الیاسری. دوستمان که شب گذشته را در آنجا بودیم. برویم. به زحمت فراوان ماشینی پیدا شد و سوار بر آن حدود عمود ۶۱۵ بازگشتیم. در آنجا به موکبی برخوردیم که خانواده شهید تقوی. که در عراق به شهادت رسیده بود. برپا کرده

بودند و تصاویر آن شهید والا مقام در اطراف آن نصب شده بود. همان جا گفت و گوی کوتاهی درباره شهید تقوی، حال و هوای اربعین و انگیزه های برپایی آن موکب، با خانواده شهید انجام دادیم.

زید الیاسری منتظر ما بود. سوار بر ماشین دوست زید شدیم و به منزل زید رسیدیم. قرار بود برخی از دوستان ما که سال گذشته در مسیر با ما بودند، امشب به منزل زید بیایند تا خاطرات تجدید شود. این دوستان، امسال هم مثل سال قبل، مسیر سبایا را برای پیاده روی برگزیده بودند. سال گذشته آن ها می گفتند، خلوت بودن این مسیر، حال و هوای نخلستان و دل انگیزی آب فرات، فضای آرام و در عین حال معنوی و کم نظیری را ایجاد می کند که باعث ترجیح این مسیر به مسیر های دیگر می شود. امسال هم از خوبی های مسیر تعریف و تمجید می کردند. ضمن اینکه امسال، برخی از دوستان، فرزندانشان را هم به همراه آورده بودند و این بچه ها شور و شوق بسیار عجیبی داشتند، با اینکه از صبح پیاده روی کرده بودند، ولی هنوز با نشاط فراوانی مشغول جنب و جوش و حرف زدن بودند.

خانواده زید شام مفصلی را فراهم کرده بودند و ما خجالت زده این همه تکریم بودیم. پس از شام به خواهش دوستان، محفل روضه ای به پا شد و یکی دو نفر از دوستان مدایح و مراثی دل انگیزی قرائت کردند. حال و هوای خوبی حاکم بود. حالا پاسی از شب گذشته است و من خواب به چشم هایم نمی آید. بی قرارم. شب جمعه است و دلم به حرمی گره خورده که دیگر فاصله چندانی با آن نداریم و فردا یا پس فردا میهمان آن هستیم. از این رو می خواهم از او یاد کنم و از او بگویم. عاشورا حقیقتی است که نمیتوان ساده از کنار آن گذشت.

توحید در محراب طفّ، نمازی دیگرگونه را شاهد است: نمازی که با تشهّد شفق و سلام رمل ها پایان می یابد. گودال قتلگاه، لبریز مناجات است، و خون، مرکّبی که قطره قطره «لا اله الا الله» را بر گستره ی خاک می نویسد. باید از حلقوم بریده پرسید که

چند رکعت تا معراج فاصله است!

عدل، هر صبح رو به بیکرانه ی عاشورا می ایستد و احیاگران خویش را سلام می گوید. خون حسین، هر روز یزیدیان ستم را به دادگاه می کشد. هیئت منصفهی بشریت، متهم را شایستهی عذاب می داند و خداوند، ریاست دادگاه، به فرزندان نمرود مهلت می دهد تا بر تباهی خود بیفزایند و شعله های کیفر را بر گرده ی خود انبوه کنند تا رستخیز فرا رسد. باید از خون به ناحق ریخته پرسید که چند مظلوم تا پایان ستم، راه است!

نبوت، هر شامگاه، بر آستانه ی غار حرا می ایستد و به عاشورا، فرزند بعثت، سلام می فرستد. جبرئیل، بال بر سنگ فرش حرم حضرت عشق می ساید و عطر خوش وحی را در صحن دلکش آفتاب می گستراند. اینجا، هر سحر، سوره ی «والفجر» نازل می-شود. اینجا، کلامُ الله آفتاب، مهمان مردمان روستای فطرت است. باید از قرآن ناطق نیزه ها پرسید که چند یحیی تا پایان پیامبری خون مانده است!

امامت، قافله سالار کاروانی است که به ساحل دلگیر فرات می رسد. در همیشه تموّج، قطره ها به رهبری رود آفرین می گویند و در آرزوی اقیانوس، لحظه ای قرار ندارند. کجا کسی امامت را لبیک گفت، آن گونه که عباس پا در رکاب بود؟ و اکنون که عطشِ امامتِ گل در سینه هاست، باید از کعبه پرسید که چند انتظار، تا طلوع دوباره ذوالفقار باقی است!

معاد، آشوبی است که هر آن، در دل عاشوراییان به پاست: رستاخیز همیشه بنی آدم، بعثت هماره ذرّات در محرم، هزاره چندم الفت گل با شبنم. هر دل یا محفلی که قیامت زده عاشوراست، شایان «ارجعی الی ربّك» است. باید از آفتاب پرسید که چند تابش تا روز انتقام مانده است!

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست؟
منزل آن مه عاشق کش عیّار کجاست؟
حافظ

جمعه ۹۵/۸/۵۸ (۱۸ صفر ۱۴۳۸)

برای نماز صبح که بیدار شده بودیم، همه شکایت می کردند. شکایت ها از فردی بود که دیشب در بالای اتاق خوابیده بود و صدای خروپف او امان همه را بریده بود. بودن یک سرویس بهداشتی و اینکه مجبور بودند داخل یک صف بایستند، باعث شد که بحث از دیشب و فردی که با صدای بسیار بلند خروپف می کرد داغ تر باشد. اتاق کوچک بود و بعضی تا صبح نتوانستند بخوابند. بعضی هم مثل من که خواب نسبتاً سنگین دارند، کمی بیشتر خوابیده بودند و فقط گهگاه از خواب پریده بودند. بچه ها به من تبریک می گفتند؛ زیرا تازه فهمیده بودند که صدای خروپف من در شب های قبل چندان آزاردهنده نبوده است.

هوای نخلستان در اول صبح بسیار دل انگیز است. درختان افراشته، نسیمی که گهگاه می وزد، هوای خنک امّا کمی شرجی، و شبنم پراکنده شده در همه جا، صبح را بسیار برایم خواستنی کرده است. جماعتی که دیشب نتوانستند به خوبی بخوابند، پس از نماز به سرعت

به زیر پتو رفتند. امّا من نتوانستم از این صحنه‌های دل انگیز طبیعت بگذرم. چنین بود که تصمیم گرفتم به حیاط بروم و قدم بزنم. دل انگیزتر از همه اینها اینکه صبح جمعه است و لحظه‌های ندبه؛ ندبه با آن امامی که تمام این مسیر، عطر و بویش مشهود بود. دلم می‌خواهد نجواهای عاشقانه‌ام با امام زمان علیه‌السلام را آغاز کنم:

...و حسین بن علی علیه‌السلام، این بهای سنگین عدالت و انسانیت، چشم به دروازهٔ آسمان دوخته و امیدوارانه از تو می‌گوید که: «خداوند توسط او زمین را بعد از مردن آن زنده می‌سازد و دین حق را بر تمامی ادیان چیرگی می‌بخشد؛ هر چند مشرکان را خوش نیاید.»[11]

آمدن تو، ای همه عدالت و ای تمام حقیقت هستی! ترجمان رفتن حسین علیه‌السلام است و تفسیر خون‌های پاکی که بر زمین و آسمان ریخته و پاشیده شد.

آمدن تو یعنی سبز شدن و جوانه زدن شعاری که هزار و اندی سال پیش، از انبوهة دلاوری‌های پروانشناخته به گوش می‌رسید.

آمدن تو این بزرگ ترین آرزوی بشریت! یعنی بزرگ شدن «اصغر» تاریخ و آرامش یافتن «سکینه» ای که نگرانی از چشمان بی قرار او هویدا بود. آمدن تو یعنی کاشتن لبخند بر لبان «عباس» که با حسرت خیمه‌ها آخرین نفس را در این دنیا کشید؛ و یعنی انتقام از همهٔ زخم‌هایی که بر تن غمستان کربلا نشست و التیام ناله‌هایی که شعلهٔ آشناسوز آن، هنوز چهرهٔ تاریخ را می‌سوزاند؛ ناله‌های کودکان حسین علیه‌السلام.

ما در انتظار تو هستیم، ای درمان تمامی دردهای انسانیت! اگر چه تیغ تیز نیشخند آنان که در خمخانهٔ بی خبری سر سپرده‌اند، بر تنِ روحمان نقش زخم اندازد. ما منتظریم؛ اگر چه آن گونه که امام و مولا شهیدان، حسین بن علی علیه‌السلام می‌گوید، ما را به تمسخر گیرند

۱۱ . اکمال الدین، شیخ صدوق، ص ۳۱۷.

و باورهایمان را با خنده‌های ننگین خود انکار کنند.

آری؛ امام ما می‌فرمود:

«او را غیبتی است که گروه‌هایی از مسلمانان در آن مرتد می‌شوند و دسته‌ای بر دین خود ثابت می‌مانند و مورد آزار قرار می‌گیرند و به آنان از روی تمسخر گفته می‌شود: این وعده‌ای را که می‌گویید. اگر راست است. چه هنگام واقع خواهد شد».

ما در برابر این طعنه‌های غبار آلود خواهیم ایستاد و از تو خواهیم گفت. ما باور داریم که می‌آیی؛ حتی اگر تنها یک روز به قیامت مانده باشد. می‌آیی و در دستان مهربان خود برای ما عدل و قسط و عشق را ارمغان خواهی آورد و مرهمی می‌شوی برای زخم‌های کهنهٔ شریعت و بشریت. ما می‌ایستیم و منتظر می‌مانیم؛ چرا که مولایمان حسین علیه‌السلام در پایان سخنش فرمود: «آگاه باشید! کسی که در برابر این آزارها و تکذیب‌ها در زمان غیبت امام خود استقامت ورزد، همپایهٔ مجاهد شمشیرزن در رکاب رسول خداست».

آقای من و مولای منتظران! آرزوی ما این بود که نام خود را در «بدر» و «خیبر» و «حنین» می‌دیدیم و در رکاب رسول حق شمشیر می‌زدیم؛ اکنون در برابر زخم زبان بی خردان و دشمنان تو می‌ایستیم تا نام خویش را در میان جنگاوران صدر اسلام ثبت کنیم.

تو می‌آیی! این را نسیم، سرِ گلدسته‌ی سرو فریاد زده است و شکوفه‌ها باور کرده‌اند. هر صبح قناریِ دل تنگی‌ام، بر شاخه‌ی نیاز می‌نشیند و برای استقبال از تو، سرود آماده می‌کند. هر غروب گُل‌های نرگس بر رشته‌های چادرِ مادرت بوسه می‌زنند تا فرزندش زودتر باز آید. باور کن تمامِ باغ تو را می‌خواهد؛ دیگر بی تو، عطرِ سیب هم چنگی به دل نمی‌زند.

تو می آیی؛ از پشتِ زمانها، از لابلای قرون، از سابقه ی تاریخ، از کنار برکه آرزوها، تنهای تنها و سوار بر اسبی به رنگ شکوفه ها. وقتی که بیایی، بهار به شوقت می ماند و نوبت به فصل دیگر نمی رسد. خورشید از آسمان پایین می آید و گلِ میخ آستانه ی خانه ات می شود.

تو می آیی؛ و به همراهت سبزینه ایمان می آوری. بر منبر گل های امید می ایستی و خطبه طراوت می خوانی. آن روز، متنِ سخنانِ تو را بر برگ های گلِ آفتاب گردان می نویسند و چلچله ها، با الهام از آن نغمه خوانی می کنند. آن طرف تر، خارهای ستم، از رعدِ فریادت آتش می گیرند.

تو می آیی؛ آخر تو از نسلِ آمدنی، از نسل بشارت، از نسل «جاء الحق و زهق الباطل». هم زمان با آمدنت، هزاران پرنده از قفس می پرند و آسمان در بی شماری پروازها، مشبّک می شود. چشم ها خیره ی بوسه های نسیم بر تحت الحَنَک تو خواهد ماند و گوش ها، جرعه جرعه، اذان خواهد نوشید. آن روز، لشکر لشکر گُل، دعای باغبان خود را آمین خواهند گفت؛

صبحانه را که خوردیم به سرعت حرکت کردیم. به مسیر اصلی یاهمان طریق یاحسین آمدیم. در مسیر اصلی سوار بر ماشین شدیم و تا خان النص راطی کردیم. راننده ماشین می گفت که بیشتر از این نمی تواند برود و راه بسته است. حالا بماند که همین مقدار کم را هم با چه بدبختی و بیچارگی طی کردیم. از وسط بیابان و از میان رمل ها؛ چند بار نزدیك بود ماشین در میان رمل ها گیر کند، همان طور که بعضی ماشین ها گیر افتاده بودند. انبوهی از ماشین ها در وسط بیابان، راه های مارپیچ راطی می کردند که بتوانند یکی دو کیلومتر جلو بیفتند. حالا در حوالی عمود ۸۲۰ هستیم. چند موکب ایرانی، نظرمان را جلب می کند. از سوی دیگر عجله داریم تا مسیر راطی کنیم و به کربلا برسیم. موکب حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام نیز بسیار فعال و اغلب سرگرم توزیع غذا بود. برخی از مردم قم را هم در آن

اطراف می دیدیم. چهره ها بسیار آشنا بودند.

نزدیکی سر در کربلا، جمعیت لحظه به لحظه بیشتر می شود، موکب ها دو طرف را فرا گرفته است. امکانات موکب های اطراف کربلا به مراتب بیشتر از موکب های مسیر است. شاید علت آن، آسانی رساندن امکانات و تهیه مواد غذایی باشد. این است که در دو طرف خیابان شاهد پذیرایی از زائران هستیم. امکانات درمانی نیز فراوان تر شده است. چند موکب بزرگ که برای درمان و پیش گیری بیماری های احتمالی دایر شده در جلوی چشم ما قرار گرفته است.

از بیرون که نگاه می کنیم می توانیم حدس بزنیم که امکانات درمانی آن ها نیز از امکانات مسیر بیشتر است. صدای نوحه خوانی ها هم بیشتر شده است. در دو طرف بلندگوها و وسایل مرتبط با پخش صدا به چشم می خورد و اغلب هم صدای مداحان عراقی است. در برخی از جاها آن قدر صدا زیاد است که صدای ما به یکدیگر نمی رسد؛ از این رو بیشتر باید مراقب باشیم تا مبادا همدیگر را گم کنیم. کمی هم نگران محمد غفاری هستم. زیرا شب گذشته، یک لنگه از کفشش در جلوی درِ خانه زید الیاسری گم شده بود. احتمالاً نیمه شب سگ ها آمده بودند و یک لنگه کفش را برده بودند. زید می گفت کفش ها برای سگ ها جذابیت دارد و آن ها را می برند و اغلب در همین گوشه و کنار پرت می کنند. ولی ما فرصت گشتن نداشتیم. با یک لنگه کفش هم نمی توان حرکت کرد. زید یک دمپایی آبرومند و نسبتاً نرم به محمد داد و کلی هم معذرت خواهی کرد. در اول طریق اصلی می خواست برایش کفش بخرد که من اجازه ندادم. بیچاره زید خیلی خجالت می کشید و ما هم از این همه محبّت او بیشتر خجالت می کشیدیم.

به یکی از موکب ها برای استراحت رفتیم. صاحب موکب ما را به پشت موکب برد. ابوحمزه. صاحب موکب. به همراه چند خادم مشغول پختن غذا بودند. می گفت کربلایی هستند و هر ساله برای پذیرایی از زائران به اینجا می آیند. این زمین را پس از مدتی خریده

و وقف کرده بودند و سپس با همت چند بانی ساخته بودند. می گفت: در سال پیش، زائری به اینجا آمده و شب در آنجا استراحت کرده بود. صبح می گفت خواب دیده که حضرت خدیجه علیهاالسلام در این موکب از زائران پذیرایی می کند. ما هم تصمیم گرفتیم نام این موکب را موکب حضرت خدیجه علیهاالسلام بگذاریم. چون حضرت خدیجه علیهاالسلام خیلی غریب است و در این اطراف موکبی به نام او نیست. به او گفتم: امسال، اربعین بسیار شلوغ تر از سال گذشته است. این افزایش جمعیت، مشکلی برای شما به وجود نیاورده است؟

گفت: نه، ما توان پذیرایی از صد میلیون زائر را داریم. اگر بیشتر از این هم شود استقبال می کنیم؛ زیرا میزبان اصلی خود اهل بیت علیهم‌السلام هستند و ما تنها وسیله هستیم. برای همین اصلاً نگران نیستیم.

ابوحمزه می گفت از همه ایرانی ها تشکر می کنم. چون هم تعامل خوبی با ما داشتند و هم در نظافت و شست و شو به ما کمک می کردند. حتی اگر حسینیه پر شود، شب ها در منازل خودمان از ایرانی ها پذیرایی می کنیم.

حالا هنگام خداحافظی از ابوحمزه است. با احساس وصف ناشدنی ما را مشایعت می کند. بسیار دوست دارد تا غذا میهمان او باشیم. لبخندهای ابوحمزه هنگام خداحافظی برایم فراموش ناشدنی است. انگار سال هاست او را می شناسم و او هم مرا می شناسد. این علاقه ها را به هیچ وجه نمی توان در قلم آورد. این علاقه ها از جنس دیگری است. کلمات تاب آن را ندارد و ترکیب ها و جمله ها در مقابل این همه عشق الکن است.

در راه پرچم بزرگ و زیبایی با نام امام حسن مجتبی علیه‌السلام چشممان را خیره می کند. ظاهراً موکب متعلق به مردم عربستان است. در ابتدای موکب تصاویری از عالم مجاهد مرحوم شیخ عمروی، روحانی مشهور شیعی که به واقع پشت و پناه شیعیان مدینه بود مشاهده می شود. شهر مدینه شیعیانی دارد که بسیار مظلوم هستند و سال هاست حکومت خودکامه آل سعود را تحمل می کنند. در طی این سال ها، شیعیان مدینه بارها مورد تعرض،

تعقیب و شکنجه قرار گرفتند و مشهورترین چهره مبارز که ده‌ها سال در زندان و تعقیب به سر می‌برد، شیخ عمروی بود. مسجد او در مدینه منوره، همواره مورد توجه زائران ایرانی قرار می‌گیرد و زائران ایرانی خود را مقید می‌کنند که حتماً از مسجد شیعیان بازدید کنند. این مسجد پایگاه اصلی فعالیت مرحوم شیخ عمروی بود. در جلوی در موکب سینی خرمایی قرار داده شده بود و افراد مختلف از خرماهای انصافاً خوشمزه مدینه تناول می‌کردند. در پشت موکب، حضور فردی روحانی که مشغول کمک به آشپزها بود، توجهمان را جلب کرده، ضمن اینکه همه برای مصاحبه او را به ما معرفی می‌کردند. با احترام نزدیک و مشغول احوال‌پرسی شدیم. استقبال گرمی از ما کرد و ما را به داخل موکب برد و بر روی صندلی‌ها نشاند. سپس دستور داد برایمان صبحانه بیاورند. با اصرار به او قبولاندیم که صبحانه خورده‌ایم و او را منصرف کردیم. حالا تقریباً متوجه شدیم که این روحانی پر انرژی و میهمان‌نواز، فرزند مرحوم عمروی است. شیخ کاظم عمروی با همه این گونه رفتار می‌کرد، خودش کوله پشتی‌ها را از دوش افراد برمی‌داشت، آنها را بر سر سفره می‌نشاند، غذا جلویشان می‌گذاشت و وسایل استراحت آنان را فراهم می‌کرد.

با شیخ کاظم گفت‌وگو می‌کردیم. امّا او مجبور بود در لابه‌لای سخن گفتن به امور زائران و میهمانان هم بپردازد. می‌گفت خواستیم نام امام حسن مجتبی علیه‌السلام را در این سرزمین احیا کنیم. این بود که نام موکب را موکب امام حسن مجتبی علیه‌السلام نهادیم. شیخ کاظم از وضعیت سخت حضور زائران عربستانی در مراسم اربعین می‌گفت. شیخ می‌گفت وضعیت صدور ویزا در عربستان بسیار سخت شده است و ما به مشقت فراوان توانستیم به کربلا بیاییم. با این همه شیخ از حضور پرشور زائران در اربعین خیلی خوشحال بود و امیدوار بود این جمعیت در سال‌های بعد بیشتر و بیشتر شود.

امروز تصمیم داریم خودمان را به هتل جواهر بعثه مقام معظم رهبری در کربلا برسانیم. برای همین مجبوریم با شتاب بیشتری از کنار موکب‌ها گذر کنیم. جمعیت انبوهی در ورودی‌های کربلا حضور دارند و ما آرام آرام حرکت می‌کنیم. در این میان کاروان‌های

نمادین نیز در حال حرکت اند. از آن جمله کاروانی با چندین شتر بود که افرادی بر آن سوار بودند و ماجرای اسارت اهل بیت علیهم‌السلام را به نمایش می گذاشتند. نوع پوشش های اهل کاروان، نیز پوشش های افرادی که در این نمایش خیابانی نقش دشمنان را داشتند و نوع استفاده آنها از طبل و سنج و... شگفت آور بود و جمعیت فراوانی را به خود متوجه کرد.

در نزدیکی یکی از دوراهی ها از دوستمان آقای هادی الیاسی جدا می شویم و باز به راه ادامه می دهیم. ایست های بازرسی که عرب ها به آن سیطره می گویند، خیلی وقت گیر است و جمعیت انبوهی در گرد آن جمع شده اند و درخواست عبور دارند.

سرانجام به نزدیکی بارگاه امام حسین علیه‌السلام رسیدیم و چشممان به گنبد و بارگاه سید الشهدا علیه‌السلام روشن شد. با چشمان پر اشک به آن حضرت سلام می کنم و از اینکه اربعین دیگری من را قابل دانست و به حرم باصفایش دعوت کرد تشکر می کنم. حالا وقت ترنّم است، وقت نجواست:

...و باد پرچمت را تکان خواهد داد، تا همیشه ی تاریخ! پرچمی به رنگ زخم های بی شمارت! پس از تو انقلاب را با رنگ سرخ می نویسند و خون، پرنده ای است در برابر همیشه ی شمشیر!

نهضت تو، عشق را به عقد حماسه فرا خواند و نسلی از «هیهات من الذلّه» را پرورانده. این، تو بودی که مسیر تاریخ را عوض کردی. تاریخ، خوب می داند که چگونه در گلوی یزید، هل مِن مزید ستم را خفه کردی و روز کاخ سبز اموی را سیاه! تنها تو بودی که ابن زیادها و ابن سعدها را دست بسته تحویل ملائکه ی عذاب دادی. گودال قتلگاه، شهادت می دهد که چگونه سرِ خشونت شمر را بریدی. تو بودی که تن ابوسفیان را در قبر لرزاندی، وقتی که فریاد «هل مِن عاشق» برآوردی!.. و تاریخ تو را لبیک گفت و آزادمردان، گروه گروه به پذیرش سرداران درآمدند. سرانجام، خون تو رازی شد که در همه ذرات تبلور یافت؛ آن گونه که به هر جا می نگریم، تو

را می‌یابیم. خون تو در هر گوشه‌ای، کربلایی آفرید که در آسمان آن، هر شب، هفتاد و دو ستاره سینه می‌زنند. کربلاهایی که در آن شلمچه شلمچه شهید، به قامت رسای علی اکبر تو، تکبیر می‌گویند. آن جا که با یاد علی اصغر تو، دسته دسته اشک، دور کعبه چشم‌ها هروله می‌کنند و پشت قمقمه‌ها با یاد لب عبّاست نوشته‌اند:

«آب کم جو، تشنگی آور به دست».

در فاصله حرم امام حسین علیه‌السلام تا خیمه‌گاه قرار است صحن جدیدی ساخته شود. از این رو بخشی از محوطه را با سازه‌هایی بسته‌اند. در کنار این سازه‌ها، موکب‌هایی برقرار است. یکی از این موکب‌ها، موکب مردم مهدیشهر شهری در کنار سمنان است که خیل جمعیت برای صرف ناهار در اطراف آن صف کشیده‌اند و خادمان با شتاب فراوان غذا را توزیع می‌کنند. خودمان را به مسئولان و خادمان موکب معرفی می‌کنیم و آن‌ها هم با استقبال گرمی ما را به داخل می‌برند. در همان ورودی چشممان به انبوهی از دیگ‌های غذا و خادمان متعدد در گرد آن روشن می‌شود. حال و هوا، حال و هوای اربعینی است و بوی قیمه امام حسین علیه‌السلام فضا را پر کرده است. به خادمان و آشپزان خداقوت می‌گوییم و با هدایت یکی دو خادم از کنار آن‌ها گذر می‌کنیم. ظاهراً آقای پارسا مسئول موکب است. نام موکب هم موکب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است. پارسا می‌گوید پس از عید قربان، شرایط برای این مکان فراهم شد و با لطف دوستان عراقی توانستیم برای نخستین بار، موکب مردم مهدیشهر را برپا کنیم. گروه اول خادمان از اول ماه صفر مشغول به کار شدند. البته ما موکب دیگری به نام موکب حضرت ولی عصر ارواحنافداه داریم که در پشت کنسولگری ایران برقرار است و در آن نان سنتی مهدیشهر پخت می‌شود. همه خادمان هم داوطلبانه حاضر شدند. به حول و قوه الهی روزی ۶ هزار غذا را در بین زائران توزیع می‌کنیم و با شلوغی جمعیت شاید به ۸ هزار غذا هم برسد. در راه اندازی چادرها و نصب داربست‌ها، عتبه حسینیه کمال همکاری را داشت و پیمان کار صحنی که قرار است به تازگی ساخته شود (صحن حضرت زینب علیهاالسلام) با تمام توان در کنار ما بود. کل هزینه‌های این موکب از طریق کمک‌های مردمی

تأمین می‌شود. بعد از دهه اول محرم، با اعلام عمومی و در مدت زمان کم، کمک‌های فراوانی جمع آوری کردیم. چیزی در حدود یک میلیارد و پانصد میلیون تومان هزینه جاری ما برای فعالیت‌ها بوده که همه آن کمک‌های مردمی است. همان طور که می‌دانید بعد از اربعین، موکب‌های عراقی، به سرعت وسایلشان را جمع می‌کنند و می‌روند. از این رو تصمیم گرفتیم با افزایش حجم غذای توزیعی در سه روز آخر بتوانیم به زائران بیشتر خدمت برسانیم.

آقای پارسا از مباحث فرهنگی هم سخن می‌گفت. می‌گفت: در حوزه فرهنگی، حجت‌الاسلام شیخ سائر مشهور به ابوعلی، از روحانیان جامعه‌المصطفی قم که عراقی است، با ما همکاری و نمازهای جماعت را برقرار می‌کند و به مباحث شرعی و اعتقادی زائران می‌پردازد. ما وصیت‌نامه شهیدان را دسته‌بندی کرده‌ایم و در اوقات نماز قرائت می‌کنیم. به پیشنهاد دوستان، برای برخی از کسانی که اقلامی مانند برنج را کمک کرده‌اند، به طور ویژه دعا می‌کنیم. در روزهای اول برنامه پرده‌خوانی داشتیم ولی به دلیل ازدحام کثیر جمعیت مجبور به تعطیلی آن شدیم. مهدیشهر ۲۰ هزار نفر جمعیت دارد و ما به عدد عمر امام زمان (عج) ۱۱۸۳ نفر از مردم شهر را برای کارهای فرهنگی و زیارت به کربلا آوردیم. سال گذشته هم دوستان ما ابتکار به خرج دادند و طرحی را اجرا کردند که فراگیر شد و آن حضور هر زائر به نیابت یک شهید بود که این مهم با کارت‌های مخصوص انجام می‌پذیرفت.

ما هر روز کرامات امام حسین علیه‌السلام را مشاهده می‌کنیم. از همان آغاز و تهیه شدن زمین موکب این عنایات را دیدیم. هنگام جمع آوری کمک‌های مردمی، پسری هفت هشت ساله چند سکه دویست تومانی هدیه کرد؛ برای من خیلی با ارزش بود چون می‌دانستم همه دارایی اش را آورده بود. در منطقه ما ایل و عشایر فراوان هست. عشایر به صورت خودجوش با بضاعت خود به ما کمک کردند و گوشت و برنج ما در این روزها را تأمین کردند. در همان روزهای اول، برای هماهنگی با مضیف (مهمان سرای) حرم سید

الشهدا علیه‌السلام به حرم رفته بودم. پیرمردی در کنار ما بود. پس از نماز به ما گفت: چند دوست عراقی دارم. شاید بتوانند به شما کمک کنند و من هم از طریق شما آن‌ها را پیدا کنم. حقیقت در اول چندان استقبال نکردم و قضیه را جدی نگرفتم. به دوستم گفتم: برای اینکه ناراحت نشود، شماره را بگیر. چند دقیقه بعد مسئول هماهنگی آمد و به ما گفت برای ادامه صحبت‌ها به مضیف برویم و بر سر سفره بنشینیم. از ما پرسید این پیرمرد هم اگر با شماست بیاید. من گفتم نه ولی شاید نیاز به کمک داشته باشد. به پیرمرد گفتم آن دوست عراقی که گفتی اسمش را بگو تا اگر این دوستان می‌شناسند کمک کنند و بتوانی آنها را پیدا کنی. پیرمرد گفت: آقای اباذری. ناگهان همه تعجب کردیم! مسئول هماهنگی گفت: ایشان رئیس ما هستند! پیرمرد را بسیار تکریم کرد و پیرمرد هم از خوشحالی به حدی گریه کرد که بی‌حال شد. گفت: سال گذشته در سفر زیارتی به همراه کاروان، با آقای اباذری آشنا شدم. ایشان خیلی محبت کرد. امسال هم با دویست هزار تومان از شهرم. بابا حیدر چهارمحال بختیاری. حرکت کردم. آنجا گفتند اگر به شهر کرد بروی راه را گم می‌کنی تا چه رسد به کربلا! ولی من حرکت کردم و آمدم. دو روزی در خیابان آواره بودم و ته مانده لقمه بچه‌ها را می‌خوردم. امروز به آقا پناه آوردم و الحمدلله شما واسطه خیر شدید تا میهمان سفره خود آقا در حرم باشم. این پیرمرد به کرامت آقا از آن روز میهمان ماست و افتخار می‌کنیم که میزبان میهمانان آقا باشیم!

در پایان آقای پارسا پیشنهاد کرد که یک شبکه مجازی برای موکب‌های ایرانی در اربعین راه‌اندازی شود تا با اطلاع از فعالیت‌ها و برنامه‌های یکدیگر، بهتر و موثرتر خدمت برسانند. نیز می‌گفت کیوسک‌ها و مراکز راهنمای زائر برای هدایت و اسکان مناسب زائران لازم است.

به آقای پارسا گفتم که چندی پیش به مهدیشهر آمده بودم تا در جمع مداحان و شاعران سخن بگویم. نیز سخن از امام جمعه سمنان و فرزندشان بود. می‌گفت سید جعفر فرزند امام جمعه را به خوبی می‌شناسد و از ما خواست که اگر به کربلا آمده بود، نشانی موکب مهدیشهر را به

اوبدهیم. پذیرایی گرم آن‌ها باقیمه کم نظیر و ته‌دیگ‌های خوشمزه هم هیچ‌گاه از خاطرمان نخواهد رفت.

حالا به هتل جواهر بعثه مقام معظم رهبری رسیده‌ایم. انبوهی از جمعیت در لابی هتل در حال رفت و آمد بودند. حامد نگارش از دوستان فعال در بعثه، نزدمان آمد و ما را برای خوردن غذا در رستوران هتل دعوت کرد. گفتیم غذا خورده‌ایم ولی دوست داریم به رستوران برویم و دیگر دوستان را هم ببینیم. رستوران هتل چشم‌انداز دل‌انگیزی دارد و بارگاه امام حسین علیه‌السلام و حضرت عباس علیه‌السلام و تل زینبیه به خوبی مشاهده می‌شود. قرار شد در هتل کمی استراحت کنیم و بعد به منزلی که برخی از کارکنان بعثه در آنجا مستقر بودند برویم و محل استقرار ما هم همان جا باشد.

نزدیک غروب، به همراه جوانی که راه بلد بود از پشت هتل جواهر به سمت ساختمان استقرار حرکت کردیم. احساس می‌کردم بچه‌ها خیلی رغبت ندارند به آنجا بیایند. احساسم درست بود. او اخر راه آقای رضوی گلایه می‌کرد و به جوان راه بلد می‌گفت من پایم درد دارد. مرا کجا می‌برید؟! جوانک هم بی‌تقصیر بود و سکوت می‌کرد. وارد ساختمان شدیم. کفش‌ها را درآوردیم و به طبقه بالا رفتیم. یک سالن و دو اتاق خواب فراروی ما بود. ما را به اتاقی راهنمایی کردند که سه چهار نفر دیگر هم در آنجا بودند. وسایل را بر زمین گذاشتیم و من کماکان ناراحت از اینکه چرا به جلیلیان در نجف اعتماد کردم و ساک و وسایل را آنجا گذاشتم تا به کربلا بیاورد و هنوز هم نیاورده است. رایزنی‌های بچه‌ها (رضوی و غفاری) با من شروع شد. اول از شأن من آغاز کردند که این مکان در شأن شما نیست و از دکتر احمدی بخواه جای بهتری به شما بدهند و من هم با خونسردی پاسخم منفی بود و به بچه‌ها می‌گفتم ما فقط اینجا را برای شب و استراحت می‌خواهیم. با این حال بچه‌ها باز ادامه می‌دادند و من هم می‌گفتم در این ایّام، به دست آوردن مکان خیلی دشوار است و الحمدلله اینجا هیچ مشکلی ندارد.

حالا باید به حمام می رفتیم؛ آن هم پس از چند روز که حمام نرفته بودیم و من لباس کافی نداشتم. لباس ها در نجف در داخل ساک بودند و مع الاسف جلیلیان به وعده اش عمل نکرده و ساک را نفرستاده بود. از این رو مجبور شدم لباس بچه ها را بگیرم و لباس خودم را بشویم و به پشت بام ببرم تا خشک شود.

ظاهراً سید مهدی رضوی خیلی اعصاب ندارد. علتش هم این است که مطلع شده مادرش به تنهایی به عراق آمده و راهی کربلا شده است. می گفت خیلی به مادرم گفتم که ایام اربعین به عراق نیاید؛ امّا دلش طاقت نیاورده و آمده است. حالا برای اسکانش چه کار کنم؟ برای غذایش چه کار کنم؟ گفتم غذا که فراوان است. گفت: مادرم غذاهای بیرون را نمی تواند بخورد و باید غذا را یا خودش درست کند یا در قالب های بسته بندی شده و کاملاً بهداشتی تهیه کند و برای همین در این ایام به زحمت فراوان خواهد افتاد. ظاهراً مادرش در نزدیکی کربلا بود. این بود که حرکت کرد. گفت برای جا خیلی مشکل نیست. با دوستمان آقای طبسی صحبت کرده ام که در مکانی که آنها چند سال است اجاره کرده اند مستقر شود. او رفت و من هم کم کم آماده خواب می شوم. امروز خیلی خسته شدیم؛ امّا مشکل عمده در اینجا خروپف دیگران است که صدای مهیبی را ایجاد کرده است؛ خصوصاً یکی که وحشتناک است و بعید می دانم دیگران با صدای او بتوانند استراحت کنند.

حالا گوشه ای نشسته ام و می خواهم از کربلا، دلتنگی ها و حماسه ها بگویم. از حقیقت عاشورا و حسین:

زنده ایم، تا آن زمان که تلاطم می کنیم. پاینده ایم تا آن کران که جان نثار می کنیم. ما از تبار آفتابی هستیم که در همیشه ی تابش خود، جهاد را فریاد زد.

او، آن چنان زیست که می باید، و آن چنان که مرد را می شاید. پا در رکاب کرد، همراه خانواده اش؛ فرزندان آفتاب از هر صحرا که گذشت، ریگ های بی قرار،

همچون سپندعنان از کف دادند. درختان به قامت برادرش سجده کردند و آسمان، عزاخانه‌ی کودک شش ماهه‌اش شد. دریا، تموّج قلب خواهرش بود و نسیم هروله گیسوی علی اکبرش.

باید از پنداره‌ها پند گرفت. باید چون «حبیب بن مظاهر»ها، حبیب باطن‌ها شد. باید در راه «مسلم بن عقیل»، مسلم بن قتیل شد.

باید در کوره راه ذلّت، هیهات بود و در جاده‌ی سبز عزّت، اهل مباهات. باید به شناسنامه، مهر ثبت احوال عشق زد.

عاشورا، جشن تولد شجاعت است و عزت. کربلا، روستایی است که رستم‌های روزگار، از آبِ قناعتِ آن می‌نوشند و دلیر می‌شوند. تمام هنگامه‌سازان راستین جهان، در ماه محرّم به دنیا می‌آیند. هر سال، مردان روزگار، به یاد سال ۶۰ هجری، از خود هجرت می‌کنند و در مدینه «هیهات من الذله» حکومت حسین علیه‌السلام برپا می‌کنند.

بر قله‌ی استقامت ایستاده است، استوار استوار و در تلاطم نگاهش، حماسه، کشتی می‌راند. گیسوانش شب عارفانه‌ای است که تاریخ در آن سجاده پهن کرده نماز می‌خواند. در گونه‌هایش، یک باغ گُل سرخ میهمان است، و شبنم از آن‌ها پذیرایی می‌کند. هر صبح، سپیده در ملکوت پیشانی‌اش به دعا مشغول است و دندان‌هایش برقی در آسمان تیره آرزوهای دل است.

در عرفات دست‌هایش همیشه نهم ذی‌الحجه جاری است و در خیبر پیشانی‌اش، حماسه‌های روز عاشورا! او قهرمان همیشه عرفان و حماسه است.

در محفل روحانیان ملکوت، ذکرش صلوات است و در مقتل دشمنان فرتوت، هیهات. چشم انتظار حدوث حادثه است و بی قرار «اذا وقعت الواقعة» عاشورای

او ادامه‌ی «**والفجر و لیال عشر**» است. از ظهر روز عشق، که با یاران به نماز جماعت ایستاد تا شام که بر نیزه‌ها، نماز را فرادا برپا کرد، لبریز از خدا بود.

... و او تا همیشه باقی است و هر حکایت غیر او همچنان فانی؛ هر صبح و شام، دست‌های عاشقان، بر شبکه‌های ضریحش گره می‌خورد و دل‌ها، همچو پرچم سرخش، بی‌قرار است.

مست بگذشتی و از خلوتیان ملکوت
به تماشای تو آشوبِ قیامت برخاست
حافظ

شنبه ۹۵/۸/۲۹ (۱۹ صفر ۱۴۳۸)

صبح به هتل جواهر رفتم. هتل پر بود از سخنرانان، مداحان و چهره‌های فرهنگی و رسانه‌ای. در این میان محمدحسین پویانفر مداح جوان تهرانی را دیدم. مرا به اتاق خود دعوت کرد. با هم به اتاقش رفتیم و گرم سخن گفتن شدیم. از او درباره حال و هوای اربعین، وضعیت محافلی که این چند روز برقرار بوده، رضایت یا عدم رضایت او از امکانات بعثه در برگزاری مراسم‌ها و مباحثی از این قبیل پرسیدم. در مجموع، از حال و هوای اربعین خشنود بود و البته به برخی نابسامانی‌ها به ویژه در حوزه حمل و نقل و اینکه گاه همین مسئله باعث شده به برخی موکب‌ها برای اجرای برنامه نرسد گریزی هم زد. در اتاقش پسته و بادام هم بود که در اربعین بسیار مغتنم است؛ چه آن که باعث قوت و ایجاد انگیزه خواهد شد! به ویژه برای من که پیاده روی‌های مکرر و گرم و سرد شدن هوا ضعیفم کرده بود. از اتاقش خارج شدیم تا به محل استقرار دوستانش در نزدیکی هتل سری بزنیم که ناگهان با جمال دل آرای دکتر احمدی مواجه شدیم و به سرعت دست من و پویانفر را گرفت و به اتاق جلسات برد. ساعت یک بعد از ظهر بود و قرار بود کار گروه بررسی

راهکارهای گسترش فرهنگ مهدویت برگزار شود. میهمان ویژه کارگروه هم دکتر سعید جلیلی. عضو مجمع تشخیص مصلحت و رایزن سابق هسته ای. بود. محمد حسین پویانفر هم به محض اینکه ناهارش را در کنار من خورد، به بهانه ای از محفل خارج شد و از من هم خواست به او بپیوندم. امّا از خجالت دکتر احمدی مجبور بودم تا پایان جلسه بنشینم. در حدود ۲۰ نفر در جلسه کارگروه حاضر بودند.

ابتدا دکتر احمدی از ضرورت گفت وگوی نخبگان ایرانی و عراقی و استفاده از ظرفیت اربعین برای گسترش تعاملات فرهنگی سخن گفت. دکتر احمدی می گفت تا کنون تفاهم نامه های فراوانی در عرصه مباحث فرهنگی بین ایران و عراق امضا شده ولی در حد تفاهم نامه مانده و اجرایی نشده است، امّا تجربه ما درج نشان داد که این نشست ها و جلسات گفت وگو، به مراتب مفیدتر و راهگشاتر است و این نشست به دنبال آن است که ظرفیت های مسئله مهدویت و راه های رسیدن به آرمان مهدویت را فراروی ما بنهد.

پس از سخنان دکتر احمدی، آقای دکتر سعید جلیلی سخن گفت. دکتر جلیلی می گفت: ده پانزده سال پیش حرکتی از سوی غربی ها در قبال جهان اسلام شکل گرفت. ریچارد پر در سال ۲۰۰۱ مقاله ای نوشت که ویژگی اصلی این مقاله آن بود که مبانی و سفارش های او را رئیس جمهوری های امریکا عملیاتي کردند؛ از این رو این مقاله اهمیت فراوانی یافت. در آن مقاله گفته شده بود ما باید جهان اسلام را به سمتی ببریم که دو اسلام شکل بگیرد و افراد فقط در انتخاب این دو مخیّر باشند: اسلام لیبرال و اسلام القاعده. اولی برای منافع ما ضرر ندارد و دومی را می توان با حرکات نظامی سرکوب کرد. رفتارهای بعدی امریکایی ها نشان داد که به جدّ به دنبال ایجاد این دو نوع اسلام هستند. از این رو اربعین فرصتی است تا بتوان ترفندهای دشمن را خنثی کرد. هم اسلام همسو با منافع دشمن را به چالش کشید و هم اسلام القاعده و داعش را.

پس از او حجه الاسلام والمسلمین حسینی به ظرفیت های عظیم اربعین و حالت پذیرنده افراد در این ایام اشاره کرد و معتقد بود که اندیشکده ای می بایست بر این موضوع کار اساسی

انجام دهد؛ زیرا هم اکنون در اربعین جامعه سازی در حال شکل گرفتن است. نیز باید مراقب بود تا اربعین دچار انحرافات و تحریفات نشود و این همه به کار جدی در این مقوله نیازمند است.

دکتر سعید عزّت که استاد ارتباطات بود به مبحث عقلانیت و شیعه، و هنر و شیعه در ماجرای اربعین اشاره کرد و اینکه اگر تحولات اربعین پی گیری شود، با استناد به روایات درباره امام حسین علیه‌السلام و زیارت او و تحولی که در زائر ایجاد می شود، می توان شاهد جامعه اخلاقی بر اساس اربعین بود. او معتقد بود که در اربعین باید برای پرسش های مهم چاره اندیشی کنیم. اگر خرافه ها غلبه پیدا کرد چه باید کنیم؟ در برابر آلودگی های رفتاری چه تدبیری بیندیشیم؟ در برابر ترور بیولوژیک که ممکن است توسط دشمن طراحی شود چه راهی پیش گیریم؟ برای حفظ ثبات در اربعین چه کار کنیم؟ و سرانجام چگونه ظرفیت های عقلانی اربعین را باز شناسیم؟

حجه الاسلام و المسلمین نجفی که نماینده بعثه رهبری بود از جهت دهی درست عشق و محبت مردم در ایام اربعین و ضرورت تبیین تفاوت های اسلام ناب محمدی (اسلام حقیقی) با اسلام اموی برای زائران سخن گفت.

دکتر باسم کربلایی. رئیس پژوهشکده علوم انسانی دانشگاه کربلا. در سخنانی به برکات اربعین اشاره کرد و اینکه طبق آمارها، وقوع جرم اجتماعی در ایام اربعین حتی از ماه رمضان نیز کمتر شده است و از این رو اربعین ظرفیت های فراوان برای گسترش فرهنگ مهدوی و ایجاد جامعه آرمانی مهدوی دارد.

آقای اسدی از اعضای اصلی حشد الشعبی هم به کمک های ایران به حشد الشعبی و نقش پررنگ سردار قاسم سلیمانی در پیروزی های رزمندگان اشاره کرد و حمایت های ایران را ارج نهاد و از برگزارکنندگان نشست هم بسیار تشکر کرد.

نشست بسیار باصفا و مفید بود و نام امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف حال و هوای جلسه را روحانی کرده

بود. از خواهران هم خانم لاله افتخاری که تقریباً عضو پروپاقرص همه نشست‌های علمی بعثه بود، حضور داشت و او هم سخن گفت، منتها حواس من به چای و میوه بود و نتوانستم اهم سخنانش را یادداشت کنم. آقای دکتر توکلی هم اغلب در لابه‌لای برنامه موضوعات مطرح شده توسط سخنرانان را جمع‌بندی می‌کرد.

پس از جلسه به طرف محفلی که در آن برخی از بچه‌های تهران و به واقع اعضای هیئت ریحانه‌النبی شمیران تهران حضور داشتند و مداح ثابت آن‌ها در ایران و عراق محمدحسین پویانفر بود رفتم. محل استقرارشان در نزدیکی هتل جواهر بود. آنجا دیدم که پیمان طالبی .شاعران جوان گیلانی که مدت‌هاست در تهران ساکن است. حضور دارد. بحث درباره شعر، شاعران، وضعیت هیئت‌ها و... بود و یک ساعتی حرف زدیم. بچه‌های هیئت گفتند که می‌خواهیم محفل روضه را به بیندازیم. با کمال میل به داخل اتاق رفتم. جلسه با شعرخوانی شروع شد و من و پیمان طالبی و محمد غفاری شعر خواندیم و بعد هم پویانفر و یکی دو نفر مداحی کردند و محفل با شور و حال بسیاری تمام شد. بعد هم غذا آوردند. نمی‌دانم غذای ساعت ۴ و ۵ بعد از ظهر ناهار نام دارد یا شام. به هر حال غذای خوشمزه‌ای درست کرده بودند و طعم برنج ایرانی و مرغ با طبخ ایرانی ما را به خوردن مفصل غذا دعوت کرد، ضمن اینکه ساعت یک ناهار خورده بودم.

به سمت بعثه برگشتم. دکتر احمدی می‌گفت امشب از طرف شبکه‌های استانی ایران برنامه زنده در کنار بارگاه امام حسین علیه‌السلام برگزار می‌شود تا شبکه‌های استانی هر کدام که توانستند آن را پخش کنند. برای همین به یک شاعر نیاز داریم. گفتم خودم در خدمت هستم. می‌دانستم که اگر قبول کنم، فرصت زیارت از فاصله نزدیک به گنبد هم نصیبم می‌شود. غروب با حاج آقای نجفی نماینده محترم بعثه به مکان استقرار خبرنگاران و فیلم‌برداران رفتیم. مکان پشت بام هتلی در نزدیکی حرم امام حسین علیه‌السلام بود که روزگاری بعثه مقام معظم رهبری هم بود. نماز را در پشت بام خواندیم.

منظره شگفت و دل‌انگیز گنبد و گلدسته‌های حرم، شب را کاملاً رؤیایی کرده بود.

گفتم تماسی با همسرم و نیز مادرم که احتمالاً الآن در منزلمان هست بگیرم و سلامشان را به آقا برسانم. تماس برقرار کردم اتفاقاً آن‌ها هم در حرم حضرت معصومه علیهاالسلام بودند. اشک چشمانم را فرا گرفت. وقتی به مادرم گفتم که رو به روی گنبد هستم بغض گلویش را گرفته بود و خیلی التماس دعا داشت. حالا باید برای برنامه آماده می‌شدم. آقای تحویلدار را دیدم. از مجریان خوب شبکه قم. خاطرات دل انگیزی از اربعین و حال و هوای زائران مسیحی اربعین داشت، ای کاش آن‌ها را ضبط کرده بودم.

اولین بار بود که صرفاً با یک دشداشه و عبا در جلوی تلویزیون حاضر می‌شدم. از دست جلیلیان و وعده‌ای که داده بود تا ساک مرا با خودش به کربلا بیاورد و نیاورده بود به خدا پناه می‌برم. چه کار کنم؟ لباده و قبا در ساک داشتم ولی الآن باید با دشداشه و عبا در مقابل دوربین باشم. موبایلم را به یکی از بچه‌ها دادم تا چند تا عکس زیبا از این صحنه بگیرد. مجری برنامه خیلی شیوا سخن می‌گفت و من هم تلاش می‌کردم حال و هوای کربلا را منتقل کنم. از خاطرات راه گفتم و عشق بی حد مردم عراق و ایران و شیعیان دیگر کشورها به امام حسین علیه‌السلام.

گفت‌وگوی برنامه تمام شد. آقای تحویلدار گفت مادر پشت بام کناری از شبکه ۲ پخش زنده داریم. برایت امکان دارد که اینجا هم گفت‌وگویی داشته باشیم. با کمال میل پذیرفتم. پشت بام کناری، سه چهار متر بالاتر بود و باید با نردبان بالا می‌رفتیم. لحظه ترسناکی بود. امّا سرانجام بالا رفتم. هوای آن بالا سرد بود و باد می‌آمد. مژده سرما خوردن را به خودم دادم. مهدی عزیزیان از مداحان جوان مشغول سخن گفتن با مجری برنامه بود. برنامه‌اش تمام شد و چند دقیقه‌ای با هم صحبت کردیم. برای اجرای برنامه‌ام آماده شدم و شعر نسبتاً طولانی را برای خواندن انتخاب کردم. سرمای هوا بیشتر می‌شد.

برنامه‌ام که تمام شد به سرعت از پله‌های نردبان پایین آمدم. امّا دلم نمی‌آمد بروم. لحظه‌ها زیبایی برای نجوا با امام حسین علیه‌السلام بود:

ای حسین!

هنگامی که ذوالفقار عمرت از مشرق نیام طلوع کرد تا غروب عاشورا، که بر افق پیوست، آسمان به «هیهات من الذله»ی سرخت، شهادت داد.

آنان که یوسف حضور تو را، طعمه ی گرگ های کینه نمودند، باور نمی کردند که روزی از چاه تنهایی به در آیی و دیده های یعقوب بشریت را روشن سازی. امروز، کنعان کنعان دل، به فرمان توست. کدام عاقل می اندیشید که روزی این گونه، اهل میکده ی فطرت، جنون زده ات شوند؟

شیطان، هر روز به آینه ی دل ها زنگ می زند تا شاید ارتباط فطرت را با تو قطع کند، امّا محرّم تو، «لَاُغوِیَنَّهُم اَجمعین» را از یاد می آورد. محرم تو رستاخیزی است تا هر کس به اعمال خویش بنگرد و از محضر عشق، طلب مغفرت کند. محرم تو، سفره ی گسترده ای است با نانِ شفاعت و خرمای شهادت.

ندای عدالت تو، ستم را به دادگاه کشاند و هیأت منصفه ی تاریخ، به مظلومیت تو گواهی داد. عاشورای تو نمایشگاه دائمی عبودیت است. خون تو، طریقه صحیح نماز خواندن را به بشر آموخت. امروز، در هر دل عاشق، حسینیه ای است که کودکان احساس در آن سینه می زنند.

وای زینب! برخیز! برخیز و بالا را نگاه کن! ملکوت را می گویم! راهت را بازیاب و قیامت را آغاز کن! از این که به سمت مشرق آفتاب گام برمی داری و سرشار از روشنی می شوی و سنگلاخ ها را در زیر گام هایت لِه می کنی، بر خود ببال!

برخیز! آن گونه که نشستن و ماندن، پیش رویت دست و پا بزند و خواب، در بستر تنهایی بیارامد. آن گونه برخیز که برخاستن با تو برخیزد و قیام تو، بهار را از خاک برخیزاند. آن گونه برخیز که چشمه ها، چون اشک، از چشمان، و اشک ها، چون آب، از چشمه ساران برخیزند.

برخیز که نفس گرم پیامبران پیشین، به تو روح بخشیده است و خونِ شهیدان

عشق، همراه باسپیده، چهره‌ی تو را سرخ و سفید خواسته است. برخیز که قیام مصلحان تاریخ، تو را قامت آفریده است و همّت دلیرمردان دشت جنون، تو را بازوان فراخ ساخته است. برخیز که خون دل‌های باغبان فضیلت، در سینه‌ی تو شقایق شده است و ملکوتِ نیایش شب زنده‌دارانِ عشق، روح تو را پرنده کرده است.

برخیز! برخیز و پنجره‌ای رو به عاشورا بگشا؛ پنجره‌ای به حماسه پنجره‌ای به عرفان پنجره‌ای به احساس و پنجره‌ای به هر چه پنجره! برخیز و پای در خنکای فُرات نِه تا دلت از گرمای نخل‌های سوزان کربلا آتش بگیرد. برخیز و دست در خاکهای تفتیده‌ی کربلا فرو بَر تا به خنکای بی‌وفاییِ نامردُ مردمان کوفه، نفرین روانه سازی. برخیز! برخیز که برخاسته بمانی.

ای کاش زمان به عقب برمی‌گشت و تو بار دیگر عباس را می‌دیدی که چون مهتابی از پشت خیمه‌ها تیغ برکشیده، و علی‌وار، غیرتش را وقف معصومیت کودکان می‌کند!

تو بالای گودال ایستاده‌ای و هنوز از بهت این واقعه بیرون نیامدی که، ناگاه، فریاد عمه جان کودکی، از میان هلهله‌ی شام، چنان ضجه سر می‌دهد و بار دیگر خاطره‌ی تازیانه‌های فدک، در نگاه زنده می‌شود.

...ایستاده‌ای و حالا خورشید را می‌بینی که بر پشت نیزه، تیغ کشیده است و این بار، تو هستی که زمان را به حرکت وامی‌داری تا فصاحت کلامت را به قامت چهل منزل استقامت، به گوش تمام تاریخ برساند.

سرِ ارادتِ ما و آستانِ حضرتِ دوست
که هرچه بر سر ما می رود ارادت اوست
حافظ

□ یکشنبه ۹۵/۸/۳۰ (۲۰ صفر ۱۴۳۸)

امروز در ایران اربعین حسینی است؛ امّا در عراق، فردا اربعین است. صبح با دوستان به محل برگزاری نشست ها در هتل جواهر آمدیم. از کشورهای مختلف در نشست امروز حاضر هستند. طبعاً برای من که خیلی به زبان غیر فارسی تسلط ندارم و فقط عربی دست و پا شکسته بلدم، نشستن در این محفل، خسته کننده و ملال آور است. بهترین کار آن است که با کمک آقای رضوی به نزد زائران غیر ایرانی حاضر در جلسه برویم و با آن ها گفت وگو کنیم. از این رو با آرنج دست به رضوی می زدم که زودتر برخیز تا به مصاحبه ها بپردازیم. امّا فردی به نام محمد فاروق از آفریقای جنوبی مشغول سخن گفتن است و تصاویری را هم بر روی پرده می اندازد. کلام او بیشتر درباره ضرورت الگوسازی از اربعین برای ایجاد جامعه جهانی اسلامی بود.

در راهرو روبه روی محل نشست ها با دوستان صحبت کردیم و سرانجام قرار شد اتاق نسبتاً کوچکی برای مصاحبه با افراد در نظر گرفته شود. این بود که تک تک افراد را از جلسه بلند می کردیم و مثل بازجوها آن ها را به راهرو هدایت و سپس گفت وگو می کردیم. محمد

عبدالله از اتیوپی مصاحبه را قبول کرد به شرطی که تصویری از او منتشر نشود؛ چون از وهابی های کشورش هراس داشت و می دانست با رسانه ای شدن تصویرش، تعقیب خواهد شد. به او اطمینان دادیم که تصویرش را منتشر نخواهیم کرد. ظاهراً سه سال است که شیعه شده و برای اولین بار به کربلا مشرف شده است. می گفت اطلاعاتم درباره کربلا و عاشورا خیلی اندک بود و صرفاً می دانستم عاشورا یکی از وقایع تاریخ اسلام است. علمای کشورم هم خیلی تحت تأثیر تفکر وهابی ها هستند و عالم شیعه خیلی کم داریم. خیلی خوشحال بود که توانسته با پای پیاده این راه را بپیماید و البته اشعاری هم نوشته بود که با صدای رسا می خواند. برایش حضور پیرمردان و پیرزنانی که در حالت عادی توانایی پیاده روی ندارند در بین راه و اصرار آن ها بر طی این مسیر به صورت پیاده خیلی عجیب بود. نیز اینکه جاده لحظه ای از حضور مردم خالی نمی شد و انبوه جمعیت زائر او را شگفت زده کرده بود. می گفت هنوز باورم نیست که توانسته ام این راه را پیاده بیایم و الآن در کنار حرم امام حسین علیه‌السلام باشم. شاید همه اینها که می بینم خواب است؛ باز هم شروع به خواندن اشعارش می کند. مضمون اشعارش هم سخنانش را تأیید می کند.

شبیه سخن او را فردی به نام حسن از ساحل عاج می گفت و او نیز شاکر خدا بود که توفیق زیارت حرم امام حسین علیه‌السلام نصیبش شده است. از مردم عراق هم خیلی تشکر می کرد و می گفت مهربانی هایشان عجیب بود.

علی نخبه از تایلند آمده بود. می گفت حقیقت اسلام در راهپیمایی اربعین مشاهده می شود و هر کس می خواهد اسلام حقیقی را ببیند باید در اربعین به کربلا بیاید. می گفت مردم عراق زمانی از صدام رنج می بردند، زمانی از آمریکا و حالا از داعش. ولی با همه اینها از بیست میلیون زائر پذیرایی می کنند. آن هم به بهترین شکل ممکن. در مقابل اسلام عربستان را ببینید که با بی تدبیری سعودی ها، هزاران نفر در ستخوش اتفاقات ناگوار می شوند و از دنیا می روند. من در اولین سالی که به سفر کربلا آمدم پولی نداشتم. شخصی تمام هزینه سفر و نیازهای آن را تأمین کرد، امّا امسال به هر شکلی تلاش کردم تا به زیارت مشرف شوم

وسال آینده هم همین برنامه را دارم. امام حسین علیه‌السلام از ما پشتیبانی می‌کند و خود او از ما پذیرایی می‌کند. اگر این اعتقاد را داشته باشید ضعف‌ها را نمی‌بینید و فقط زیبایی و خوبی خواهید دید.

گمان کردیم مصاحبه‌ها کفایت می‌کند. از هتل خارج می‌شویم و به سراغ زائران می‌رویم. دسته‌های عزاداری در اشکال مختلف با مردمان متفاوت در حال حرکت به سمت حرم هستند. تقریباً هر دسته‌ای پرچم کشور خودش را به همراه دارد.

علی اکرم اصالتاً اهل پاکستان است ولی هم اکنون در هلند به سر می‌برد. می‌گوید کمک کردن انسان‌ها به هم، زیباترین ویژگی اربعین است. در هیچ جای جهان این روح همدلی و محبت تا این اندازه وجود ندارد. شگفت آنکه این افراد از ملیت‌ها و کشورهای مختلف با زبان‌های گوناگون هستند. او از زائران ایرانی هم تشکر فراوان کرد. می‌گفت کاش در کربلا مثل مکه، دور تا دور حرم باز بود تا زائران به راحتی بتوانند عزاداری کنند. اربعین سال به سال شلوغ‌تر می‌شود و باید برای حضور زائران در کربلا چاره اندیشی کرد.

مردی از کشور آذربایجان، خادم دسته عزاداری بود و می‌گفت مشکلات فراوانی برای شیعیان در آذربایجان وجود دارد ولی از باکو موفق به حضور شده‌ام. خدا را شکر می‌کرد که مردم فراوانی از آذربایجان به زیارت آمده‌اند و امیدوار بود خدا عزاداری را از همه قبول کند.

کمیل از ما دا گاسکار آمده بود تا به حضرت زهرا علیهاالسلام تسلیت بگوید و در عزاداری عظیم اربعین سهیم باشد. می‌گفت در کشور ما مؤسسات و تشکل‌های خود جوش فراوانی وجود دارد ولی همه توان آمدن به زیارت را ندارند؛ البته بسیاری از کارهای فرهنگی ما در فرانسه انجام می‌پذیرد. این را رفیق او که از فرانسه آمده نیز تأیید می‌کند. دوستش می‌گفت پس از حملات تروریستی گروه‌های تکفیری، نگاه‌ها به اسلام و مسلمانان تغییر کرده است. مردم گمان می‌کنند همه مسلمانان تروریست هستند. البته عده‌ای هم هستند

که معقول می اندیشند و بین تروریست های تکفیری و مسلمانان حقیقی فرق می گذارند. می گفت اینکه افرادی همه زندگی خود را برای خدمت به زائران حسینی خرج کنند، خیلی شگفت آور است. پذیرایی عراقی ها از مسلمانان با هر نژاد و فرقه و گروهی واقعاً دیدنی است. او از این موضوع خیلی خوشحال بود.

حمد جبری از ترکیه نیز همین حرف ها را می گفت و از ارتباط تنگاتنگ زائران از کشورهای مختلف و با زبان های گوناگون اظهار شگفتی می کرد.

اگر فرصت داشتیم همان جا می ایستادیم و تا شب فقط گفت و گو می کردیم. امّا باید به شارع علقمه برویم و در مراسمی که ظهر برقرار است شرکت کنیم، ضمن اینکه آقای رضوی هم به مادرش که به شدت سرماخورده است سری بزند. شارع علقمه یا علقمی در پشت حرم حضرت عباس قرار دارد. لحظاتي در کنار حرم حضرت عباس علیه‌السلام می نشینیم و به یاد وفاداری علمدار کربلا می افتم:

از نسل نور است و فرزند حماسه. رگ های پیشانی اش، تورم «هیهات من الذلّه» است و دستانش «واللهِ اِنْ قَطَعتُمُوا یَمینی» را فریاد می زند. ابروانش، شمشیر زنِ پیکارِ عقل و عشق است و چشمانش، تلاطم اقیانوسی که فرات به آن می سرانجامد. قامتش الله اکبر را فریاد می کند و چهره اش، قامتِ ماه شب چارده را خم می کند. بنی هاشم قَمَر خود می داندش و بنی آدم سحرِ خود.

مادرش، ام البنین است؛ صاحب فرزندانی از آفتاب. در دامن شجاعت، می پرورانَدَش و درس هنگامه سازی اش می آموزد؛ آن گونه که در برابر خصم، چشمانش ذوالفقار باشد، دستانش گلوگاهِ معرکه را بفشارد و پاهایش، گرد و خاک را بر آشوباند.

او ساقی جامی است که ملائکه حسرت نوشِ زلالِ آن هستند و آسمانیان،

کاسه‌های آرزو را به التماس فرا می‌برند. او ساقی جامی است که عطش آباد تاریخ، چشم امید به آن دارد. کودکان روزگار، همیشه چشم به راهِ مشکِ اویند.

به منزلی که دوستان قمی و اقوام آقای طبسی اجاره کرده‌اند و مستقر شده‌اند رسیدیم. قرار است امروز ظهر آقای میرباقری در آنجا سخنرانی کند؛ امّا ظاهراً آقای میرباقری نیامده و این گونه است که از من خواستند چند کلامی صحبت کنم. سخت ترین کار آن است که بخواهی جای فرد دیگری به منبر بروی. چون باید تمام همت خود را به کار بگیری تا سخنانت بتواند کمی شبیه سخنران اصلی باشد و ذائقه عمومی هم آن را بپذیرد؛ سخت تر آنکه جای شخصیتی مثل آقای میرباقری که جای پدر ما قرار دارد بخواهی سخن بگویی. تلاش کردم مختصر و مفید در نیم ساعت سخن بگویم. وسط عرایضم آقای میرباقری تشریف آوردند. من هم یک جمله کوتاه روضه خواندم و آقای سید محمد جوادی به فیض رساند و قرار شد پس از ایشان از منبر آقای میرباقری استفاده کنیم. خلاصه آنکه ساعت ۴ گذشته بود که ناهار خوردیم. یادم نبود بگویم که پیش از منبرم، آقای جوادی از من خواست نوحه ای برای اربعین آماده کنم که گفتم در جیبم آماده دارم و خیلی خوشحال شد. گفت: در ابتدای همین کوچه، موکب بچه‌های کرمانشاه است که با آنها به کربلا آمده ایم و شب برنامه داریم. برای منبر شما را در نظر گرفته ایم. گفتم به چشم. حتماً خواهم آمد. این بود که چند ساعت باقی مانده را استراحت کردم و شب هنگام به موکب بچه‌های کرمانشاه رفتم. آنجا هم حال خوشی حکم فرما بود و جلسه با اشک و آه بسیار همراه شد. وسط های سینه زنی تصمیم گرفتیم از موکب خارج شویم. به همان خانه که ظهر مستقر بودیم آمدیم و آنجا با بچه‌ها تصمیم گرفتیم به موکب بچه‌های هیئت حسین جان و آقای حاج منصور ارضی سری بزنیم. چنین بود که پیاده به سمت شارع میثم تمار و محله ای که رو به روی هتل ایرانیان بود رفتیم. در راه با دوستان از خاطرات راه می گفتیم و از این رو خیلی زود به موکب رسیدیم.

علي الاصغر (ع)

مقام عیش میسّر نمی‌شود بی رنج
بلی به حکم بلا بسته‌اند عهد الست
حافظ

دوشنبه ۹۵/۹/۱ (۳۱ صفر ۱۴۳۸)

عزاداری‌های شگفت در روز اربعین عراق، سراسر شهر کربلا را فرا گرفته است. عده‌ای را در گوشه و کنار بازار می‌بینی که اشک در چشمشان حلقه بسته است و مشغول خواندن زیارت اربعین شده‌اند. سینه‌زنی‌ها و زنجیرزنی‌ها به سبک‌های فراوان رواج دارد. در این میان، عرض ارادت ترک‌های ایرانی. یعنی مردم تبریز، اردبیل، زنجان، ارومیه و.... حال و هوای خاص خود را پیدا کرده و دل‌ها را عجیب شیفته خود کرده است.

نیز عزداری یمنی‌ها، لبنانی‌ها و بحرینی‌ها برای ما ایرانی‌ها تازگی دارد؛ زیرا در غیر اربعین کمتر فرصت دیدن لحظات عزاداری آنها نصیب ما می‌شود و نهایت از طریق رسانه ملی می‌توانیم گوشه‌هایی از آن را مشاهده کنیم. با این همه مشاهده این عرض ارادت‌ها از نزدیک لذت کم نظیری دارد.

به شارع القبله در نزدیکی حرم امام حسین علیه‌السلام رسیدیم. در دو طرف خیابان موکب‌های نسبتاً بزرگی وجود دارد که اغلب آنها با تصاویر آقای سید صادق شیرازی همراه شده است. نیز تصاویر کوچکی که حاوی دیدارهای وی با علما و شخصیت‌های مشهور است وجود دارد. در ابتدای موکب‌ها، جزوه‌ها و کتاب‌هایی که ظاهراً درباره او و مطالبی از قبیل احیای شعائر و امثال آن است، بر روی میزی قرار داده شده است. از نگاه‌های کسانی که جلوی موکب‌ها حضور دارند می‌توان فهمید که آنها نیز مثل ما طرفدار شیرازی نیستند و فقط محض جست و جو و گرفتن اخبار و اطلاعات به اینجا آمده‌اند. یکی دو روحانی هم جلوی در موکب، افراد را برای ورود تشویق می‌کنند و به آنها که وارد می‌شوند احترام می‌گذارند. نیز چراغ‌های متعدد که به سبک عراقی چیده شده‌اند، نور فراوانی را در ابتدای موکب‌ها ایجاد می‌کند. خیلی نیاز نیست که ما در اینجا بایستیم و بخواهیم با افراد گفت و گو کنیم. چنین است که حرکت می‌کنیم و به موکب‌هایی می‌رسیم که مربوط به کشورهایی مثل کانادا هستند؛ البته برخی از آنها در حال تعطیلی است و دیروز یا امروز، روز پایانی کار آنها بوده است.

از کوچه‌های اطراف که نسبتاً خلوت هستند حرکت می‌کنیم تا به سمت حرم حضرت عباس علیه‌السلام برسیم. در کوچه‌ها هم موکب‌ها و حسینیه‌های فراوانی وجود دارد که مشغول عزاداری‌اند. نیز در جلوی آنها با خرما و میوه‌های مختلف و نیز چای، از زائران پذیرایی می‌شود. چند ماهی فروش که در آن ماهی را به داخل تنور می‌گذارند، چشم ما را می‌نوازد و یاد و خاطره ماهی خوری‌های سفرهای قبلی را زنده می‌سازد.

اطراف حرم حضرت عباس علیه‌السلام هم به قدری شلوغ است که ظاهراً رفتن به حرم امکان پذیر نیست. به حسینیه حضور دوستانمان در شارع علقمی می‌رویم. قرار است آقای میرباقری سخنرانی کند و سپس عزاداری برقرار باشد. جمعیت نسبتاً زیادی در داخل حسینیه حضور دارند و بسیار از برنامه مستفیض می‌شویم. کمی پس از برنامه باید استراحت کنیم. چون قرار است شب به سمت نجف حرکت کنیم. البته ما می‌توانستیم فردا را هم در کربلا بمانیم. امّا با انبوه زائران گمان نمی‌کنم بتوانیم به زیارت برویم ولی در نجف این امکان وجود

دارد و هم اکنون نجف کمی خلوت شده است.

گفتم به هر زحمتی شده امشب به حرم بروم و گوشه‌ای بنشینم. همین هم شد و سرانجام توانستم، گوشه صحن حرم امام حسین علیه‌السلام که حالا دارای سقف شده، بنشینم. جوانی از بروجرد کنارم نشسته بود. خیلی باصفا بود و حال خوشی داشت. از من درباره دفن امام حسین علیه‌السلام در این سرزمین پرسید. گفتم آنچه مشهور است این است که پس از بازگشت لشکر ابن سعد به کوفه، برخی از مردم قبیله بنی اسد در منطقه «غاضریه» به محل جنگ آمدند و ضمن نماز خواندن بر امام و یارانش آنها را دفن کردند؛ البته به اعجاز الهی، امام سجاد علیه‌السلام در این محل حاضر شد و نماز و دفن امام حسین علیه‌السلام را عهده‌دار شد. نیز علی اکبر علیه‌السلام را در پایین پای امام حسین علیه‌السلام دفن کردند و دیگر شهدای کربلا در اطراف بدن مبارک امام حسین علیه‌السلام دفن کردند.

حبیب بن مظاهر را به دلیل عظمت شأن و اینکه از بزرگان بنی اسد بود، جدا از دیگر شهدا دفن کردند. عباس بن علی علیه‌السلام را هم در همان جا که به شهادت رسیده بود دفن کردند. جوان پرسید: چرا بدن حضرت عباس علیه‌السلام را در کنار بدن امام حسین علیه‌السلام دفن نکردند. گفتم در این باره دیدگاه‌ها مختلف است. برخی گفته‌اند به دلیل کثرت جراحات آن بدن مطهر، امکان جابه‌جایی آن فراهم نبود. برخی هم گفته‌اند مشیت الهی این بود که این بدن، در بارگاهی مجزا حضور داشته باشد تا ملجأ و پناهگاه مؤمنان و حاجت‌مندان و وسیله تقرب همگان به سید الشهدا علیه‌السلام باشد که سرانجام چنین هم شد.

جوان پرسید: پس چرا بدن حُرّ از دیگر شهدای کربلا جداست؟ گفتم قبیله او، بر آن شدند تا بدن او را به نزد خود ببرند و در آنجا به خاک سپارند. جوان از نخستین زائران اربعین و اینکه آیا اهل سنت علیه‌السلام در اربعین به کربلا آمده‌اند پرسید. گفتم مناسب است برایت این مطالب را از کتاب زیارتگاه‌های عراق بخوانم. قبول کرد و با هم شروع به مطالعه کردیم:

برخی گفته‌اند نخستین زائر امام حسین علیه‌السلام، «عبیدالله بن حر جعفی» بود که به گزارش

طبری تاریخ‌نگار، پس از واقعه عاشورا، همراه یارانش به کربلا گریخت و با دیدن اجساد یا قبور شهدا، ابیاتی در رثای امام حسین علیه‌السلام و بیان پشیمانی خود از یاری نکردن آن حضرت، سرود. اما در این گزارش، به زیارت کردن عبیدالله بن حر از قبر امام علیه‌السلام و یارانش، اشاره تصریحی نشده است.

با این حال، مشهور میان علمای شیعه آن است که نخستین زائر قبر شریف امام علیه‌السلام، «جابر بن عبدالله انصاری»، صحابی بزرگ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود که در نخستین سالروز اربعین حسینی در ۲۰ صفر سال ۶۱ هـ.ق، به زیارت امام علیه‌السلام مشرف شد. البته منابع دیگر شیعه، جزئیات زیارت وی را دو گونه گزارش کرده‌اند:

نخستین گزارش از عمادالدین طبری (متوفای ۵۲۵ هـ.ق) است که زیارت جابر را همراه با عطیه عوفی، به تفصیل گزارش کرده است. اما در آن، سخنی از ملاقات وی با اهل بیت علیهم‌السلام، به میان نیاورده است. خوارزمی نیز شبیه این گزارش را با تفاوت‌هایی نقل کرده است. گزارش دوم از سید بن طاووس است که زیارت جابر را بدون همراهی عطیه و به اختصار بیان کرده و به دنبال آن ملاقات جابر را با اسرای اهل بیت علیهم‌السلام که از شام بازمی‌گشتند، آورده است. به هر حال، درباره تاریخ و جزئیات حضور جابر در کربلا و نیز امکان بازگشت اهل بیت علیهم‌السلام از شام به کربلا در روز اربعین و دیدار جابر با آنان، میان علما و صاحب‌نظران، اختلاف نظر وجود دارد.[۱۲]

درباره نخستین ساختمان بنا شده بر قبر شریف امام حسین علیه‌السلام، در منابع تاریخی معتبر، اطلاق دقیقی در دست نیست. اما نویسندگان معاصر تاریخ کربلا و بارگاه امام حسین علیه‌السلام، اقوال و ادعاهایی را درباره تاریخ احداث نخستین بنا روی قبر بیان کرده‌اند که از اعتبار تاریخی، برخوردار نیست. برخی گفته‌اند قبیله بنی اسد که امام حسین علیه‌السلام و سایر شهیدان را به خاک سپردند، نخستین کسانی بودند که بر قبور آنان، تربتی ساختند. اما به نوشته برخی دیگر، مختار ثقفی، نخستین کسی بود که به ساخت و ساز بر قبر مطهر اقدام نمود.

۱۲ . زیارتگاه‌های عراق، ج ۱، ص ۱۵۹.

گرچه هیچ یک از این اقوال، مستند نیست و نمی توان به راحتی آنها را پذیرفت، اما وجود سقیفه (سایبان) یا گنبد کوچکی روی قبر شریف امام علیه‌السلام، در قرن دوم هجری، دور از ذهن نیست؛ زیرا در روایتی از امام صادق علیه‌السلام درباره چگونگی زیارت امام حسین علیه‌السلام و بیان زیارتنامه ایشان، آمده است: «اگر از سمت ورودی رو به مشرق آمدی، پس در ورودی بایست و بگو...». همچنین در ادامه، پس از بیان زیارتنامه امام علیه‌السلام و حضرت علی اکبر، آمده است که «از سقیفه خارج می شوی و مقابل قبور شهدا می ایستی».

سید محسن امین از این عبارات، چنین نتیجه گیری کرده است که بنای بارگاه امام حسین علیه‌السلام در آن زمان، شامل سقیفه‌ای بوده که یک درِ آن، سمت شرق قرار داشته است. اما به هر حال، در یادرهای دیگری نیز وجود داشته است. همچنین از این زیارتنامه، چنین استنباط می شود که قبر حضرت علی اکبر علیه‌السلام نیز داخل سقیفه قرار داشته است.

در روایت دیگری از امام صادق علیه‌السلام، از ایستادن بیرون از «گنبد»، پیش از ورود به روضه شریف امام حسین علیه‌السلام، سخن به میان آمده است و این روایت، بر وجود گنبدی بر قبر شریف دلالت دارد.

برخی از نویسندگان معاصر، از تخریب بارگاه امام علیه‌السلام به دستور هارون الرشید، سخن گفته‌اند. اما در منابع تاریخی، اشاره‌ای به این موضوع نشده است و با توجه به اهتمام هارون به احداث گنبد و بارگاهی بر قبر امام علی علیه‌السلام در نجف، چنین اقدامی از وی، بعید می نماید. اما متوکل که به تصریح منابع معتبر تاریخی، کینه‌اش به اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام شناخته شده بود، دستور داد تا قبر امام حسین علیه‌السلام را تخریب نمایند و زائران را از گرد حرم آن حضرت، متفرق سازند و از زیارت ایشان منع کنند. برخی نویسندگان متأخر، از چهار بار تخریب قبر امام حسین علیه‌السلام در دوره متوکل، سخن گفته‌اند. اما از منابع تاریخی و کهن، چنین برداشت می شود که در دوره متوکل، قبر امام حسین علیه‌السلام یک یا دو بار تخریب شده است. آنچه در بیشتر منابع تاریخی آمده، آن است که متوکل در سال ۲۳۶ هـ.ق، دستور داد قبر امام حسین علیه‌السلام را خراب کنند و محل آن را شخم بزنند، بذرپاشی کنند و آب بر آن ببندند.

همچنین از آمدن مردم به آنجا جلوگیری نمایند و با زائران قبر آن حضرت، برخورد کنند.[۱۳]
ابتهاج شگفتی وجود جوان را فراگرفته بود. می گفت واقعاً در برابر یک تاریخ رشادت و عشق قرار داریم و لحظات را قدر نمی دانیم. نام کتاب و انتشارات آن را از من پرسید. بعد هم تشکر کرد و رفت. به گمانم به گوشه دیگر حرم رفت تا در خلوت و تنهایی به این نوشته ها فکر کند و با مولای خود نجوا کند. من هم امشب احتمالاً شب آخری است که در کربلا هستم و تصمیم گرفتم دل به ترنّم قلم بسپارم و این بارگاه آسمانی را وصف کنم:

درهای چوبی، کاشی های فیروزه ای، سنگ فرش نقره ای، ایوان زعفرانی. کبوتران خاکستری و پرچمی به رنگ دل های عاشق. حرمش را می گویم! آن جا که جبرئیل کنار در می ایستد و خوش آمد می گوید. آن جا که گلدسته هایش، «قابَ قَوْسَینِ اَوْ اَدْنی» را فریاد می آورد.

پشت کاشی های سبزش، دغدغه ای موج می زند. نرده های نقره ای ایوان به تماشاگران لبخند می زند و صحن حرم هم چون دل زائران می تپد. دل ها مانند کبوتران بال بال می زنند. در کفش داری «فَاخْلَعْ نَعلَیْكَ» را حس می کنی. از ایوان وارد می شوی. سلام می کنی و به ضریح شش گوشه ای که سال هاست دلت به شبکه هایش گره خورده، خیره می شوی. خش خش بال فرشتگان را حس می کنی. نزدیک تر می شوی. دست به ضریح! بغضی گلوگیر! همین جاست که عقده ی دلت وا می شود. و سخن می گویی! از کجا! از چه؟

این جا، طور تکلم است، سکوی پرواز قنوس هایی است که تا ملکوت می روند. این جا آرامگاه کسی است که جبرییل هر روز به احترامش نازل می شود و سلام گرم خدا را به او می رساند. کسی که آسمان، حیرت زده وسعت قلب اوست. کسی که در حماسه ای شگرف، خون را به رقص در آورد. هم او که خورشید هر روز به احترام او بر می خیزد و از گنبد زیبایش درخواست نور می کند. او حقیقتی است به نام «حسین»!

۱۳ . زیارتگاه‌های عراق، ج ۱، ص ۱۶۰ ـ ۱۶۱.

به سمت محل استقرار، می رفتیم و وسایل را جمع کردیم و به هتل جواهر آمدیم تا امشب به همراه دکتر احمدی و برخی دوستان بعثه به نجف بازگردیم. دکتر احمدی، به همراه آقای رضوی و برخی از دوستان، سه شنبه صبح زود بلیط داشتند و باید به ایران بازمی گشتند امّا بلیط ما روز چهارشنبه بود.

مسافت نسبتاً طولانی را به شکل پیاده طی کردیم تا به میدان برسیم که آنجا ماشین ها حضور داشتند. سرانجام یك ماشین به نام وَن. که نمی دانم عرب ها به آن چه می گویند و نیز نمی دانم فرهنگستان زبان و ادب فارسی چه واژه ای را معادل آن قرار داده. کرایه کردیم و همگی داخل آن نشستیم. در راه بازگشت به موکب های میان راه خیره می شویم.

اغلب آنها تعطیل شده است. در حین نگاه کردن به موکب ها، خوابم می برد تا وقتی که به اول شهر نجف می رسیم. به همراه آقای مروجی و یکی دو نفر دیگر و نیز محمد غفاری از ماشین پیاده می شویم و از دوستان خداحافظی می کنیم. ماشین به سمت فرودگاه می رود و ما هم با یك ماشین سواری به سمت فندق الرسل یا همان بعثه رهبری در نجف حرکت می کنیم.

حالا حسابی خسته ایم و سرمای هوای نجف هم در نیمه شب بیداد می کند. از طرفی چشم انتظار دیدن ساکم هستم که به دوستان بعثه گفته بودم از جلیلیان بگیرند و به بعثه بیاورند. در بعثه در طبقه آخر اتاقی به من و محمد غفاری دادند که استراحت کنیم. به اتاق رفتیم و حالا خیلی خسته ایم و زود باید بخوابیم.

طفیل هستی عشقند آدمی و پری
ارادتی بنما تا سعادتی ببری
حافظ

سه شنبه ۹۵/۹/۲ (۲۲ صفر ۱۴۳۸)

صبحانه را به اتاق آوردیم. همراه آن ساکم را پس از یک هفته به اتاق آوردم. اولین کاری که کردم این بود که آماده رفتن به حمام شدم. پس از یک هفته دوری از لباس هایم، حمام امروز خیلی می چسبد. آماده رفتن به حمام بودم که در اتاق را زدند. بعد با شرمندگی درخواست کردند که به اتاق دیگر هتل برویم و این اتاق را برای چند خانم که به تازگی آمده بودند خالی کنیم. از آنها اجازه خواستم که این کار را پس از صرف صبحانه و حمام انجام دهیم که قبول کردند و گفتند عجله نیست و تا یکی دو ساعت دیگر وقت هست. پس از صرف صبحانه و رفتن به حمام، به اتاق تازه رفتیم. به محمد غفاری گفتم بیا فرصت را از دست ندهیم و به حرم برویم. او هم با من همفکر بود. با هم به سمت حرم رفتیم امّا انگشتر فروشی اهی بین راه نمی گذاشت تند قدم برداریم و به حرم برسیم و به ناچار به انگشترها دقت می کردیم. در نجف انگشترها خیلی فراوان است. بویژه

انگشتر دُرّ. بعضی از نمونه‌های آن هم چشم آدمی را خیره می‌کند. محمد غفاری هم مثل من حوصله خوبی برای دقت در این موضوعات داشت. در هر حال به حرم رسیدیم و همان گونه که گمان می‌کردیم حرم خلوت بود. به راحتی داخل شدیم و زیارت کردیم. حرم امام علی علیه‌السلام ویژگی‌های منحصر به فرد دارد.

صلابت گلدسته‌ها انسان را فرا می‌گیرد و ایوان شورانگیز آن، هر عاشقی را مبهوت می‌سازد. مردمان را می‌بینی که تیره به تیره، نژاد به نژاد، جوان و پیر، کودک و نوجوان، عرب و فارس، از شهر و روستا، شادمان و غمگین به این حریم ملکوتی پناه آورده‌اند و تو در این خیل عظیم خودت را گم می‌کنی. وقتی شوکت این حرم را می‌بینی گاهی اوقات از غربت این آقا غافل می‌شوی و فراموش می‌کنی که بزرگمرد تاریخ چگونه در مدینه تنها مانده بود.

در گوشه حرم سر به سجده می‌گذارم و خدا را شکر می‌کنم که توفیق دوباره زیارت او نصیبم شد. نیز به یاد پدرم، مادرم، همسرم، مادربزرگم و بسیاری از آنها که التماس دعا گفته بودند می‌رفتم و برایشان دعا می‌کنم.

از در حرم خارج می‌شویم و آماده صرف ناهار می‌شویم. ناهار را می‌خوریم و کمی در اتاق استراحت می‌کنیم. به محمد غفاری پیشنهاد می‌دهم که بعد از ظهر به وادی السلام برویم و او هم قبول می‌کند. در اتاق بحث دشداشه پوشیدن می‌شود و محمد می‌گوید خیلی دوست دارم یک دشداشه داشته باشم و بپوشم. گفتم اشکالی ندارد. بعد از ظهر که بیرون رفتیم دشداشه هم می‌خریم.

بعد از ظهر به وادی السلام می‌رویم. هوا کمی سرد است. در لابه‌لای قبرها قدم می‌زنیم. حال و هوای قبرستان واقعاً عجیب است. انگار ارواح مؤمنان را حس می‌کنی که با تو سخن می‌گویند. برای خرید دشداشه و سوغاتی به بازار می‌رویم. من ترجیح می‌دهم که از قندان‌های مسی باروکش نقره‌ای برای مادرم و همسرم و مادرخانمم خریداری کنم.

چون هم کم حجم است و هم زیباست و هم اینکه هر وقت کنار استکان چای می گذارند به یاد کربلا و نجف می افتند. محمد هم برای همسرش یك انگشتر نقره ای با نگین فیروزه می خرد. حالا حجره به حجره به دنبال دشداشه هستیم. مشکل کار اینجاست که محمد به دنبال رنگ خاص دشداشه است. به طوری که در شادی و عزا بتواند بپوشد. از این رو نه دشداشه سفید می خواهد و نه مشکی. رنگ های دیگر هم یا به اندازه او نیست یا وقتی می پوشد در تنش زار می زند و به اصطلاح به او نمی آید. سرانجام راضی شد که دشداشه مشکی بخرد و چقدر هم به او می آمد. از مغازه خارج شدیم و به حرم رفتیم. در حرم اشتیاق عظیمی وجودم را فرا گرفت. اشتیاق سخن گفتن با امام زمان (عج)؛ همان آقایی که امام حی و حاضر ماست و از او غافلیم:

شوریده ایم و پسِ دیوار خرابه ای نشسته ایم؛ تنها و بی ادّعا. ثانیه ها را پشتِ سر می نهیم و خاک آلوده تن را به این سو و آن سو می کشانیم. باید جان آسمانی را از قفس تن برهانیم و به دست حضرت «موعود» برسانیم. باید به او برسیم؛ هم او که حقیقت «**انا انزلناه فی لیلة القدر**» است. امشب بر اسب سپیدنُد به سوار می شویم و تا خیمه دیدار می رانیم؛ تا حقیقت صبح، تا نهایت آفتاب.

باید به سمت مشرق آشنا آباد پُلی بزنیم و روابط حسنه خود را با کشور آفتاب بیشتر کنیم. باید کِشتی خود را به ساحل امن اجابت برسانیم و پشت ماسه های خیس ساحل احساس، دنبال ردّ پای عابر تنهای ملکوت بگردیم. باید از کلبه پوشالی دنیا بیرون آییم و به مدینه فاضله عشق برویم؛ همان جا که کودکان احساس، میان سبزه های مرطوب عاطفه می دوند.

باید روزی با غزلی سبز، به استقبال قصیده موزون مژگان یار برویم و شعر سپید پیشانی اش را زمزمه کنیم. باید تپیدن دیگری را آغاز کنیم. باید سجاده یاد را در سراسر زمین بگسترانیم و تمام سروها را به نماز دعوت کنیم. باید ایمان را وارد

زندگی کنیم. باید به ژرفای ذکر برویم و به بلندای آسمانِ فکر پر بگشاییم.

ما، چشم انتظارات هر روز سپیده، شب را می پیماییم و حقیقت «والفجر» را روزی به امامت آن خورشید پشت ابر، فریاد خواهیم زد.

نشسته‌ایم: بی‌قرار، خسته، چشم به راه، برکرانه دیدار، و همناله با موج سر می‌دهیم: ندبه‌های دلتنگی، نیایش‌های هق هق آلود، نجواهای منجی طلبانه. همرنگ با غروبیم، آن هنگام که خونابه فراق را در جگر خویش حس می‌کنیم. لب‌هامان، تَرَک خورده عطش دیدار است. کبوتر تنهایی‌مان هر سحر، تا ملکوت «دعای عهد» پر می‌زند و «**اللهم اکشف هذِهِ الغُمة عَن هذِهِ الأُمة**» سر می‌دهد. ناله‌هایمان، گسترده هجراندشت را پوشانده است و فرزندان انتظارمان، از سرمای زمستانِ فراق، به شِکوه در آمده‌اند. کشتی شکستگانیم که تا ساحل، «**اللّهُمَّ عَجِّل**» می‌خوانیم. چو کوهیم: اگرچه خاموش، آتشفشانِ درد به سینه داریم.

چشمانمان امیدوار روزی است که «**تَعاوَنُوا عَلَی البِّر وَالتَّقوی**» را فرا روببیند و انهدام «**اثم وعدوان**» را به تماشا بنشیند. مشام جانمان، آرزومند صبحی است که باد، عطر «**اَنَّ الارضَ یَرِثُها عبـادی الصّالِحون**» را بپراکند. گوش‌هایمان دل به روزی خوش می‌دارند که مردمان «**بَقیةَ الله خیرٌ لکم ان کُنتُم مؤمنین**» را فریاد زنند. سینه‌هامان چشم به راه آن «**والفجر عظیـم**» است؛ آن لحظه که آن «حامل قرآن» فریاد «**اَنا بَقیـة الله**» برمی‌آورد و همگان به حقیقت قرآن، که ظهوری سبز را مژده داده بود، ایمان می‌آورند: «**ونرید أَن نَمُن علی الذّین استُضْعِفُوا فِی الارض ونَجْعَلَهُم الاَئِمَةَ ونَجْعَلَهُمُ الوارثین**».

به امیدی زنده‌ایم؛ امیدی سبز! همان امید که هر صبح، خانه‌هامان را در می‌کوبد و باز آمدن آن سفر کرده دل را مژده می‌دهد؛ هان امید که دستان «**اَمَّن یُجیب**»مان را به بی‌کرانه آسمان بلند می‌کند و دلِ بی‌شکیبمان را به دلارام خوش می‌سازد؛

همان امید که ستاره می ریزد؛ همان امید که فوران می کند؛ همان امید که...؛ همان امید که ابرهای هجران را، روزی، از آسمان می زداید و چهره درخشان خورشید را نشانمان می دهد:

تویی بهانه این ابرها که می گریند

بیا که صاف شود این هوای بارانی[۱۴]

۱۴ . قیصر امین‌پور.

مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هر دم
جرس فریاد می دارد که بربندید محمل ها

چهارشنبه ۹۵/۹/۳ (۲۳ صفر ۱۴۳۸)

فرصت کمی برای زیارت داشتیم. این بود که نماز صبح را در حرم خواندیم. امروز باید با نجف خداحافظی کنیم. نجف و رؤیاهای همیشگی من! نجف و شوق بی حدی که هرگز در دل من نمی میرد! با حسرت فراوانی به در و دیوار حرم نگاه می کردم. نمی دانم آیا دوباره قسمتم می شود به این شهر رؤیایی بیایم یا نه.

پرواز ما ساعت ده و سی دقیقه به وقت نجف است و قاعدتاً باید ساعت هفت و سی دقیقه

در فرودگاه باشیم. تقریباً ساعت هشت بود که با بچه‌های بعثه به سمت فرودگاه که عربی آن مطار است حرکت کردیم. مثل همیشه در کنار صافی صفا چك و چانه‌ای با راننده‌ها زدیم تا ارزان‌ترین ماشین را سوار شویم. جلوی در فرودگاه هم کمی اسیر شدیم. باید از ماشین پیاده می‌شدیم و از ایست بازرسی عبور می‌کردیم تا اتومبیل ما را خوب بازرسی کنند. امّا خوشبختانه در داخل محوطه فرودگاه معطل نشدیم و آماده پرواز شدیم. هواپیمای ما با تأخیر نسبتاً اندکی پرواز کرد.

در فرودگاه ایران هم چندان معطل نشدیم و خیلی زود سوار بر ماشین شدیم تا به قم برویم. در راه به روزهای خوش اربعین امسال می‌اندیشیدم و اینکه چه خوب میهمان ضیافت عاشقانه آن شدم. حالا باید خدایم را سپاسگزاری کنم:

پروردگار من!

اکنون که احساس، باغچه‌ی مناجاتم را فرا گرفته است، تیره روزِ غربتم مخواه و پای شوقم را به خورشید، خانه‌ی وصالت برسان. لطفِ لطیفِ تو را بیش از آن می‌دانم که مرا شایسته‌ی قهرِ خود بدانی.

پروردگار من! لب‌هایِ زمزمه، چشمانِ اشك و دستانِ نیازم، به نیایش خوش ترند تا خواهش. مناجاتم، لبریز است از شکوه خداوندی‌ات، شِکوِه از زمانه و شُکر نعمت فراوانت، دلنوازی دوستدارانه‌ات و یاری مهربانانه‌ات. مرا محروم از وصالت مخواه.

پروردگار من! روزگار درهم مرا، جز مهر ورزی تو سامانی نیست و پریشانی گیسوانِ خیالم را، جز شانه‌ی لطفت آسودنی نخواهد بود. بینوایی‌ام، بخشش گریِ همیشه تو را می‌خواهد و خاکساری‌ام، فرمانروایی تو را طلب می‌کند. نیایشم، نوازشِ تو را کم دارد و گدازشم را امیدواریِ رحمتت، خاموش می‌سازد. غمناکی‌ام، در نجوا

باتو، شادمانی است و رخنه‌ی هجرانم، بانگاه کریمانه‌ات، فروبسته می‌شود، قلبم، زنگارزده‌ی دنیاست و احساسم، زخمی زخمه‌های نیستان جدایی است. مرا از کویر افسوس، به رطوبتِ اقیانوس برسان!

پروردگار من!

ای اندوخته تهی دستان، ای فریادِ دادخواهان، ای تمامتِ آرزومندان، ای صبح دل انگیز شب ماندگان، ای مُدامِ همیشه خواهان، ای روزهایِ پس از بارانِ در کویر افتادگان، ای اجابت خانه‌ی خواهشمندان، ای ساحلِ امن کشتی شکستگان، ای اوج آسمانیان، ای غایتِ شب زنده داران، ای همیشه‌ی منبرِ بهاران، ای دغدغه‌ی دلتنگی های غروبِ باران، ای آسمان، ای باران و ای جانِ جانان! ما را از نورِ خود بباران!

پروردگار من!

اکنون که سفری دیگر به دیار عشق را نصیبم کردی و مرا از زلال اندیشه و حماسه و شور حسینی سرشار ساختی، تو را سپاس می گویم. اکنون که مرا به بهشت زمین و مطاف روح الامین و معراج فرزند پیامبر رحمة للعالمین بردی، تو را سپاس می گویم. اللهم لک الحمد حمد الشاکرین.

جواد محمدزمانی

۱۶

برداشت‌ها

مرجعیت

جامعه عراق، جامعه‌ای کاملاً مذهبی است؛ از این رو مرجعیت شیعیان در عراق، اهمیت و احترام فوق العاده‌ای دارد. این اهمیت و احترام را در ایام اربعین به‌خوبی می‌توان مشاهده کرد. تصاویر متعدد مرجعیت شیعه در بیلبوردها و تبلیغات خیابانی، در مغازه‌ها و معابر عمومی و دعاهایی که عراقی‌ها در احوال‌پرسی‌ها و گفت‌وگوها نسبت به مرجع تقلید خود دارند همه و همه نشان از اهمیت و احترام این موضوع دارد. در عراق، پیش از این، مرجعیت عام با آیت‌الله خویی بوده است. با رحلت ایشان در سال ۱۳۷۱ ش، مدتی آیت‌الله سید عبدالاعلی سبزواری مرجع اعلی عراق بودند و پس از رحلت ایشان، آیت‌الله سیستانی، مرجع اعلی عراق معرفی و مطرح شدند. آیت‌الله سیستانی هم اکنون محبوب‌تر و پرمقلدترین مرجع عراق است. در کنار ایشان آیت‌الله سید محمدسعید

حکیم (از خاندان شهید حکیم)، آیت الله اسحاق فیّاض (از اهل افغانستان) و آیت الله شیخ بشیر نجفی (از اهل پاکستان) مقلدان فراوان دارند؛ با این همه اقبال عمومی با آیت الله سیستانی همراه است و عراقی ها با تکریم و تعظیم خاصی از او سخن می گویند. بخشی از این محبوبیت به تدابیر حکیمانه این شاگرد برجسته آیت الله خویی در ساماندهی به وضعیت عراق پس از سقوط صدام باز می گردد. در آن زمان، عراق در اشغال آمریکایی ها و انگلیسی ها بود. تدابیر حکیمانهٔ ایشان توانست زمینه حضور نیروهای خارجی در عراق را کم کند و روند تدوین قانون اساسی و برگزاری انتخابات را تسریع بخشد. نیز رهنمودهای ایشان به دولت عراق زبانزد عام و خاص است. آنچه گفته شد، به خوبی در گفت وگوهای مردم عراق با زائران ایرانی ملموس و مشهود است. در نجف در اطراف بیت آیت الله سیستانی، همواره جمعیت کثیری از زائران عراقی و ایرانی تجمع کرده اند. اغلب افراد تجمع کننده تقاضای دیدار با آیت الله سیستانی را دارند. بیت آیت الله سیستانی در شارع الرسول واقع است و با حرم چندان فاصله ای ندارد.

پیش از این، پس از سرنگونی رژیم صدام، در ساعات خاصی زائران اعم از ایرانی و عراقی می توانستند با آیت الله سیستانی ملاقات کنند، امّا در طی سال های اخیر ملاقات ها کمی محدود شده است و همین باعث شده که زائران به دنبال راهی برای حضور در بیت ایشان باشند. در طریق نجف به کربلا و در شهر کربلا نیز در بسیاری از موکب ها، تصاویر آیت الله سیستانی مشاهده می شود و موکب داران از بلاد و شهرهای گوناگون خود را مقیّد به آن می دانند.

در گفت وگوها، به بیانات آیت الله سیستانی درباره اربعین حسینی و اجتماع عظیم زائران در آن نیز فراوان اشاره می شود. اینکه معظم له به زائران عراقی فرموده اند اربعین را بانگاه دهة اربعین بنگرند و به محض زیارت سیدالشهدا علیه السلام، زمینه را برای حضور دیگر زائران فراهم سازند، و سفارش های فراوان به اهمیت اجتماع اربعین و لزوم پرهیز از شعارها و رفتارهای وحدت ستیز و منافی با همگرایی و همدلی، و ارتباط وثیق معظم له

با بسیاری از برگزارکنندگان، دست‌اندرکاران، موکب‌داران و فعالان اربعین حسینی از جمله سخنانی است که در محاورات از آن سخن گفته می‌شود.

ناگفته نماند که تصاویر شهید آیت‌الله سید محمدباقر صدر و آیت‌الله سید محمدصادق صدر نیز به‌وفور در راهپیمایی اربعین مشاهده می‌شود. در موکب‌های بین‌راه، به‌ویژه موکب‌هایی که نزدیک به نجف هستند، التزام به حضور تصاویر ایشان، دیدنی است. عراقی‌ها این دو شهید را نماد صبر و ایستادگی می‌دانند و از آن‌ها با احترام و تکریم فراوان سخن می‌گویند.

محبت‌های مضاعف

آنچه در رفتار عراقی‌ها بسیار مشهود است واکنش مثبت آن‌ها به نیکی دیدن از دیگران است. کافی است فرد ایرانی محبتی نسبت به فرد عراقی نشان دهد، عراقی تمام تلاش خود را به کار می‌گیرد تا به گونه‌ای و با بهترین کار، آن محبت را جبران کند. این محبت‌گاه روی خوش نشان دادن، لبخند زدن، پاسخ دادن به پرسش، هم صحبت شدن، هم غذا شدن، همراه شدن و... است. به طور کلی، عراقی‌ها دوست ندارند که نسبت به محبت طرف مقابل، منفعل باشند، یا ذمهٔ آن‌ها به گونه‌ای مشغول شود، از این رو قدری مهرورزی، دیدگاه عراقی را نسبت به زائر تغییر می‌دهد و می‌کوشد تا تمام زندگانی خود را در اختیار زائر قرار دهد. هنگامی که زائر ایرانی به جوان عراقی اظهار محبت می‌کند و او را نمک‌گیر خود می‌سازد، جوان عراقی از همه توان خود برای جبران این خوبی بهره

می‌گیرد و اینجاست که حتی تعصب‌های قومی و قبیله‌ای، و تمایزات عربی. عجمی کنار می‌رود و عشق و عاطفه سراسر وجود را فرا می‌گیرد.

عراقی با محبت حاضر است زن و فرزندانش در یک اتاق کوچک تا صبح بمانند اما زائر امام حسین علیه‌السلام در فضایی مناسب و خانه‌ای فراخ بیارمد و اندکی ملال نداشته باشد. حتی زن و فرزند او نیز همین را می‌خواهند و به خدمت به زائر عشق می‌ورزند. در گفت‌وگو با بسیاری زائران این مسئله عنوان می‌شد که سبب آشنایی و رفاقت آنان با فردی عراقی که شبانگاه در خانه یا موکب او استراحت کرده‌اند و بر سر سفره‌اش نشسته‌اند، همانا لبخندی یا اظهار رضایتی کوتاه یا حداکثر گفت‌وگویی چند دقیقه‌ای بوده است. همین مسئله مرد عراقی را بر آن داشته که بهترین غذا و بهترین مکان برای استراحت را برای زائر در نظر بگیرد و دست به سینه آماده خدمت به او باشد. این محبت‌ها و بذل و بخشش‌ها گاه از سوی افرادی صورت می‌گیرد که کمترین بضاعت مالی را دارا هستند و خود در فقر و تنگدستی به سر می‌برند و روزگار می‌گذرانند. اصلاً در یک نگاه کلی مردم عراق مردمی قانع و ساده‌زیست و بی‌اعتنا به تجملات هستند و سختی‌های آنان در طول سال‌ها جنگ و خونریزی، این روحیه را برای آنان به ارمغان آورده است. اگر در میان گروهی از عراقی‌ها مصرف‌گرایی و علاقه به تجملات مشاهده می‌شود، بر اثر تبلیغات فراوان شبکه‌های ماهواره‌ای و ابزارهای مجازی است که صد البته این گروه، جمعیت اندکی از مردمان عراق را تشکیل می‌دهند. از این رو انفاق و بذل و بخشش مردم عراق به زائران حسینی و تلاش برای تأمین نیازهای آنان، ارزشی مضاعف می‌یابد.

پیوند با شعائر

شعائر یا همان آیین‌های مذهبی در میان مردم عراق جایگاه ویژه‌ای دارد. تقریباً می‌توان گفت در میان همه مباحث مرتبط با حوزه دین، هیچ موضوعی در میان توده‌های مردم عراق، به اندازه شعائر و آیین‌های مذهبی اهمیت ندارد و مردم از جان و دل نسبت به آن همت می‌گمارند. در مناسبت‌هایی چون اربعین، رحلت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله عاشورا، غدیر، نیمه شعبان، سیزدهم رجب، بیست و یکم ماه رمضان و... همه مناطق شیعه‌نشین عراق و گاه حتی مناطق سنی نشین، درگیر برنامه‌های مذهبی و شعائر دینی هستند. این برنامه‌ها گاه پیاده‌روی تا کربلا، نجف، کاظمین و سامرا است، گاه برپایی مجالس عزا یا شادی است، و گاه اطعام کردن عموم مردم و روانه ساختن دسته‌های عزا یا شادی. به هر روی، آیین‌های مذهبی جزء لاینفک دین مردم عراق است و در میان مردم، حتی مباحث مرتبط با اعتقادات در درجه دوم قرار می‌گیرد. نیز اقبال یا ادبار مردم به جریان‌ها و گروه‌های اجتماعی، علمی، دینی، یا حتی سیاسی، منوط به دانستن دیدگاه آنان درباره شعائر است. بنابراین در عراق، هر جریانی که به نوعی با شعائر در افتد یا آن را انکار کند،

باواکنش منفی عمومی روبه‌رو خواهد شد. این مسئله در اربعین تجلی فوق العاده دارد. چنین است که در گفت‌وگو با مردم، مهم‌ترین دغدغه آنان را شکوهمند برگزار کردن آیین‌های اربعین حسینی می‌یابی و گاه تمام دین را به ضمانت شعائر شایسته بقا و ماندگاری می‌یابی. در اغلب گفت‌وگوها مردم از فراگیر شدن اربعین و توجه عام و خاص به آن اظهار رضایت می‌کنند و معتقدند که احیای دین فقط و فقط از راه تقویت شعائر امکان می‌پذیرد. بر این بنیاد، جریان‌های تکفیری که مخالفان سرسخت شعائر هستند نتوانسته‌اند در عراق نفوذ کنند و دل‌های شیعیان را مسخر خود سازند. حتی نخستین نگرانی مردم از حضور جریان‌های تکفیری مانند داعش در بخشی از عراق، تعطیل شدن شعائر، انهدام اماکن مقدس و جلوگیری از برپایی محافل عزاداری عنوان شده است. شعائر چنان با دل‌های مردم گره خورده که اندک شبهه‌ای با موضوع شرک بودن اشک ریختن یا بوسیدن قبور مطهّر و... نتوانسته در شیعیان سستی ایجاد کند. در میان راه با افرادی برخورد می‌کنیم که اطلاعات آن‌ها از اصول دین همانند توحید، نبوت و معاد بسیار بسیار اندک است. اما مباحث مرتبط با شعائر مثل لزوم زیارت قبر امامان علیهم‌السلام، اعتقاد به شفاعت آنان، واسطه فیض بودن آن‌ها و... را به خوبی می‌دانند و از آن دفاع می‌کنند. نیز از گفت‌وگوها می‌توان فهمید که اطلاعات دینی اغلب مردم از مباحثی است که پای منبرها و روضه‌خوانی‌ها فراگرفته‌اند و آموزش و پرورش عراق، سهم چندانی در دانسته‌های دینی مردم ندارد. از این رو خطبایی چون دکتر شیخ احمد الوائلی در میان مردم جایگاه ویژه‌ای دارند، این را علاوه بر گفت‌وگوها، تصاویر این خطیب مشهور عراقی در موکب‌های گوناگون به خوبی آشکار می‌سازد. پیوند عمیق مردم با منبر نشان از رشد و گسترش زایدالوصف شعائر در میان مردم دارد.

معنویت خواهی همگانی

در اربعین، رفتارها، اخلاق و نگرش ها تا حد زیادی دگرگون می شود و به سمت تعالی پیش می رود. این را کسانی حس می کنند که به غیر از اربعین، در مقاطع مختلف سال به عراق رفته باشند و با مردم عراق، حشر و نشر داشته باشند. آنان به خوبی در می یابند که مردم عراق در ایام اربعین، میزبانی زائران حسینی را مغتنم می شمارند و می کوشند با بهترین اخلاق و رفتار، و با دل انگیزترین واژه ها و سخن ها به استقبال زائران بروند. معنویت حاکم بر دل ها در ایام اربعین، از عراقی میزبان، فردی صبور، مهربان، دلداده، پرشور و میهمان نواز می سازد و آرمان ها و اهداف بلند معنوی و الهی را در دل و جان او زنده می سازد، به گونه ای که تلاش می کند رفتارهای احیاناً ناشایست را از خود دور کند و شأن میزبانی را حفظ نماید. این رفتار مخصوص عراقی ها نیست؛ مثلاً ما ایرانی ها نیز در ایام عاشورا و تاسوعا در کشور خودمان یا هنگام حضور در اماکن متبرکه مانند حرم امام علی بن موسی الرضا علیه السلام تلاش می کنیم آنچه در بیرون از این فضا از ما سر می زده به کنار گذاریم و در لباس یک شیفته واقعی اهل بیت علیهم السلام ظاهر و حاضر شویم. در عراق، اربعین فصل کنار نهادن کینه ها، بددلی ها، نیرنگ ها، تعصّب های بی معنا و همه چیزهای

ناخوشایند است. در عراق، اربعین فصل رویش جوانه‌های امید، صبر، ارادت، محبّت و همه چیزهایی است که ملکات فاضله محسوب می‌شود. آغوش باز بسیاری از مردان عراقی در پذیرایی زائران، و بذل و بخشش زائدالوصف آنان از اموال خود در راه زائران حسینی، حال و هوای خاصی دارد و با نزدیک شدن روزها به اربعین شدت و حدّت بیشتر می‌یابد. حتی تاجران و مغازه‌داران در اربعین می‌کوشند دل مشتری‌ها را به دست آورند و گاه در مقابل تخفیف خواستن مشتری چندان مقاومت نمی‌کنند و خوشحالی او را بر هر امر دیگری ترجیح می‌دهند. از این رو، جدا از همه برکات فرهنگی اربعین، صرف شرکت افراد در مراسم اربعین می‌تواند آنان را تبدیل به انسانی سرشار از معنویت، محبت، نوع دوستی و ملکات فاضله سازد. بسیاری از کسانی که در موکب‌ها مشغول فعالیت برای زائران هستند، کسانی اند که از مدرک بالای تحصیلی برخوردارند و در شغل‌هایی چون مدیریت مجموعه‌های مختلف کشوری، استادی دانشگاه، وکالت، و ریاست کارخانه‌ها و مراکز مهم اقتصادی خدمت کرده‌اند؛ با این همه ابایی از آن ندارند که در کسوت یک خادم ساده، از زائران پذیرایی کنند و گاه حتی به این خدمت خالصانه عشق می‌ورزند و آن را مایه مباهات خود می‌دانند. از این رو شایسته است که به الگوسازی رفتاری اربعین و تغییر محسوس مردم در آستانه اربعین و حرکت آنان به سمت معنویت توجه داشته باشیم.

لهجه عراقی

گفت‌وگوی ایرانی‌ها با عراقی‌ها اغلب با زبان فصیح عربی صورت می‌پذیرد؛ چه آنکه معمولاً زائران ایرانی، آنچه از زبان عربی در یاد دارند، همان چیزهایی است که در دوره دبستان تا دبیرستان و گاه در چند واحد زبان عربی دانشگاه آموخته‌اند؛ طلبه‌ها هم اغلب همان عربی رایج در کتاب‌های درسی حوزوی را تسلط دارند و تلاش می‌کنند با همان واژه‌ها و ترکیب‌ها سخنان خود را به مخاطب القا کنند. چنین است که گاه معنای یک واژه در عربی معاصر کاملاً متفاوت با واژه در عربی کهن است یا آن که آن واژه منسوخ شده است و چندان کاربردی ندارد. با این همه کسانی که به لهجه فصیح عربی تسلط دارند در کشورهایی مثل عربستان می‌توانند با مردم به راحتی سخن بگویند و ارتباط برقرار کنند؛ اما در عراق چنین نیست و عربی فصیح یا فُصحَه، چندان کاربردی میان توده‌های مردم ندارد. حتی گاه افراد نخبه عراقی. اعم از دانشجو، طلبه و استاد. نیز زبان فصیح را متوجه نمی‌شوند؛ در عراق استفاده از زبان فصیح در گفت‌وگوهای روزمره چندان متداول نیست. عرب عراقی بیشتر به لهجه محلّی یا به تعبیر رایج‌تر شعبی سخن می‌گوید. لهجه محلّی یا شعبی، دارجه نیز خوانده می‌شود. حتی اشعار عربی متداول در مجالس مرثیه‌خوانی و عزاداری نیز بیشتر

به لهجه شعبی سروده شده و چنین است که مورد استقبال مردم عراق قرار گرفته است؛ مثلاً اغلب اشعار قرائت شده به نوای ملا باسم کربلایی به لهجه محلی سروده شده است. بر این بنیاد، گاه با جوان عراقی از شعر دعبل، کمیت یا فرزدق سخن می گویی و ابیات آن را برایش می خوانی اما او متوجه نمی شود یا چندان با آن ارتباط برقرار نمی کند. لهجه محلی یا شعبی عراقی ویژگی های خاص خود را دارد. از آن جمله کثرت استفاده از حرف گاف به جای قاف است. مثلاً فرد وقتی می خواهد بگوید: اقولُ. می گوید: اگول؛ چنین است که گاه ایرانی تحصیل کرده و عربی خوانده، متوجه سخن او نمی شود. در عربی شعبی بسیاری از کلمات معانی جدید پیدا می کنند یا حتی ساخته می شوند. از این رو کسانی که می خواهند با مردم عراق ارتباط برقرار کنند لازم است با عربی محلی یا شعبی نیز آشنا باشند.

آنچه گفتیم نباید این نکته را القا کند که عربی شعبی صد و هشتاد درجه با عربی فصیح تفاوت دارد؛ بلکه در هر دو گویش واژه های مشترک و اصطلاحات و ترکیب های متداول و مانند هم، به فراوانی یافت می شود که مفاهمه را آسان می سازد.

در گمان عمومی، پنداشته می شود که هر کس عرب زبان بود، باید قرآن کریم، نهج البلاغه، روایات معصومان علیهم السلام و ادعیه را به طور کامل متوجه شود؛ امّا چنین نیست؛ این مسئله مانند آن است که گمان کنیم هر کس فارسی زبان است می بایست متون کهن مربوط به قرن های چهارم تا سیزدهم را به خوبی بفهمد و کاملاً با اشعار فردوسی، سعدی، حافظ، مولانا، صائب و... ارتباط برقرار کند. حال آنکه چنین نیست. این نکته را برای آن گفتیم که بسیاری از زائران ایرانی، در عراق درباره معنای آیات و روایات با عراقی ها سخن میگویند و توقع پاسخ گویی درست را دارند.

الحشد الشعبی

اربعین امسال در حالی برگزار می شد که بخشی از سرزمین عراق در تصرف گروه های تکفیری بود. گروه تکفیری داعش (دولت اسلامی عراق و شام) بخش هایی از موصل و اطراف آن را در اشغال داشت و از این رو، شیعیان در مراسم اربعین آرزوی آزادسازی این مناطق را داشتند. در گفت وگوهای زائران ایرانی و عراقی، معمولاً سخن از جنایات داعش. یا به قول عراقی ها دواعش. بود. زائران به هم می گفتند ان شاء الله اربعین سال بعد، نامی از داعش باقی نباشد و اربعین سال بعد با نابودی داعش برگزار شود.

با این همه، نبرد با گروه های تکفیری، روحی حماسی در میان جوانان عراق ایجاد کرد و آن ها را به مبارزه با فساد و ظلم و اشغالگری ترغیب کرده است. این مسئله را کسانی به خوبی درک می کنند که اربعین سال های گذشته نیز به عراق آمده باشند. آن ها به خوبی درک می کنند که در اربعین های اخیر، شور و شوق زائد الوصفی در میان جوانان عراقی برای حماسه آفرینی و مبارزه با دشمن پدید آمده است. آنچه بانی این حماسه ماندگار شد، فراخوان آیت الله سیستانی. مدظله العالی. در چند سال قبل بود. به محض آنکه نیروهای تکفیری توانستند بخش هایی از عراق را تصرف کنند، مرجع تقلید عراق با صدور

بیانیه‌ای از همه کسانی که توان دارند خواست تا به کمک ارتش بیایند و مناطق اشغال شده را باز پس بگیرند. پس از آن بود که جمعیتی با نام «الحشد الشعبی» یا همان بسیج مردمی شکل گرفت. جوانان فراوانی از سراسر عراق به ویژه از نجف و کربلا به الحشد الشعبی پیوستند و پس از آموزش‌های کوتاه مدت، روانه مناطق عملیاتی شدند. ویژگی اصلی این تشکل، مردمی بودن، حماسی بودن و حضور پرشور جوانان در آن بود. الحشد الشعبی هم اکنون نماد مقاومت جوانان عراقی در مقابل تجاوز دشمن است. در حرم‌های مطهر در ایام اربعین، گهگاه تابوت‌هایی بر سر دوش مردم قرار دارد که پرچم عراق همراه آن است. این تابوت‌ها را به کنار ضریح می‌آورند و سپس برای دفن از حرم خارج می‌کنند. این تابوت‌ها حامل شهدای عراقی و به ویژه شهدای الحشد الشعبی است. عراقی‌ها برای شهدای الحشد الشعبی احترام ویژه‌ای قائل هستند.

در گفت‌وگوهای اربعینی، به کسانی برمی‌خوریم که گاه عضو حشد شعبی هستند و از شور و شوق جوانان در مناطق عملیاتی و آرزوی شهادت و لزوم حراست از کیان عراق سخن می‌گویند. نیز برادران و فرزندان و گاه پدران شهدای حشد شعبی را ملاقات می‌کنیم که صبور و استوار از حماسه‌ها سخن می‌گویند. این مباحث، به اربعین سال جاری حال و هوای ویژه‌ای بخشیده است. نیز تصاویر شهدا در فواصل مختلف راه و بر روی هر ستون (عمود) نصب شده است. مردم بسیاری را ملاحظه می‌کنی که گاه در روبه روی این تصاویر می‌ایستند و اطلاعات آن شهید را مطالعه می‌کنند یا آنکه تصویر او را به همدیگر نشان می‌دهند.

مهدویت

در جوامع شیعی مبحث مهدویت و ارتباط قلبی با امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بسیار برجسته است. شیعیان به دلیل آنکه معتقدند امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هم اکنون موجود است و در پرده غیبت به سر می‌برد و بر اعمال و رفتار ما ناظر است، علاقه و وثیق و شیفتگی کم نظیری به آن حضرت دارند و برای او دعا می‌کنند. یاد آن حضرت اغلب در محافل مذهبی و مواکب عزاداری جاری و ساری است؛ این یادکرد گاه با خواندن دعاهای مرتبط با فرج، گاه با جمع کردن صدقه برای سلامت آن حضرت، گاه با نثار صلوات برای تعجیل در فرج و گاه با بردن نام مبارک آن حضرت است. در ایام اربعین، در اغلب موکب‌ها، و نیز در طریق نجف به کربلا و در حرم‌های کربلا و نجف و سامرا و کاظمین یاد آن حضرت زنده می‌شود. در شهرهای مختلف عراق اماکن خاصی به نام امام زمان علیه‌السلام نام‌گذاری شده است. خیابان‌ها، پل‌ها، کوچه‌ها، پاساژها و مغازه‌های بسیاری به نام آن حضرت مزین است. نیز در بسیاری از شهرهای عراق، اماکن خاصی به نام مقام امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف یا مقام صاحب‌الزمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف وجود دارد. این مقام‌ها اغلب جاهایی است که برخی از شیعیان یا عالمان به محضر امام عصر رسیده‌اند یا لحظاتی او را دیده‌اند. از آن جمله می‌توان مقام

صاحب‌الزمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در شهر کربلا را نام برد. این مقام، در حاشیه یك مسیل که امروزه گاه به‌عنوان نهر علقمه یا علقمی آن را می‌شناسند می‌باشد. در داخل شبستان، محرابی به نام امام زمان نام‌گذاری شده که افراد برای تبرک جستن به نزدیك آن می‌روند. در ایام اربعین، مقام صاحب‌الزمان در کربلا مملوّ از جمعیت است. نیز تابلوهای فراوانی که در بین راه و در شهرهای زیارتي به نام حضرت مهدی علیه‌السلام مزیّن است نشان از اهمیت موضوع مهدویت در نزد مردم عراق دارد. در گفت‌وگوها با مردم نیز آن‌ها مهم‌ترین دعا را دعا برای سلامت و تعجیل در فرج امام مهدی علیه‌السلام می‌دانند. در آشپزخانه موکب‌ها، هنگام آغاز پختن غذا، یا برداشتن دِرِدیگ‌ها و توزیع غذا، برای سلامت امام مهدی و تعجیل در فرجش دعا می‌شود و اغلب با صلواتي همراه می‌گردد.

عشق به مهدویت و ارتباط با این موضوع مهم در میان عراقی‌ها، باعث شده که گاه جریان‌های انحرافی و مهدویت‌نما، از عواطف و احساسات پاک مردم سوء استفاده کنند و شخصیت‌های خود را سید یمانی، سید حسنی، وکیل امام زمان علیه‌السلام و گاه حتی خود آن حضرت جلوه دهند و افرادی را مجذوب و مرید خود سازند. چنین است که تب این گونه افراد و سخنان در عراق بالا گرفته است. این افراد از فرصت اربعین برای پی‌گیری کارهای خود و جذب مخاطب بیشتر استفاده می‌کنند و به تبلیغ می‌پردازند. این تبلیغ‌ها گاه به نزاع و درگیری نیز منتهی می‌شود.

نماز جماعت

اهتمام زائران به شرکت در نماز جماعت همواره زیاد است. در عراق، هنگام نماز جماعت، حرم‌ها با شکوه‌ترین و پرجمعیت‌ترین ساعات را دارد. افراد مختلف مقیدند که رفت و آمد خود را طوری به حرم برنامه‌ریزی کنند که حتماً در نماز جماعت شرکت کنند. شاهد سخنم همین که تقریباً نیم ساعت پس از اتمام نماز جماعت، حرم بسیار خلوت می‌شود؛ یعنی اغلب می‌کوشند تا زیارت خود را به شکلی برنامه‌ریزی کنند که منتهی به نماز جماعت شود. در حرم‌ها به‌ویژه نجف و کربلا اغلب دو یا چند نماز برگزار می‌شود. این نمازها به شکل همزمان و گاه با دقایقی فاصله برگزار می‌شود. نیز به افراد فراوانی برمی‌خوریم که به نماز جماعت دیر رسیده‌اند و پشت سر طلبه‌ای ایستاده‌اند تا از فیض نماز جماعت محروم نمانند. گاه نیز افراد در پشت سر روحانی کاروان خود نماز را برگزار می‌کنند. در اطراف حرم‌ها در ایام اربعین، به دلیل ازدحام جمعیت، افراد چند نفر چند نفر نماز جماعت برگزار می‌کنند. با این همه آنچه پرسش بسیاری از زائران ایرانی است آن است که چرا در راه نجف به کربلا، و در میان موکب‌های مختلف، اهتمام جدی نسبت به برگزاری نماز جماعت نیست. آنچه گفتیم به معنای نبود نماز جماعت در میان راه نیست؛ در چند روز منتهی به اربعین، در طریق

نجف به کربلا شاهد برگزاری نمازهای جماعت متعدد و صفوف به هم فشرده نمازگزاران بودیم؛ سخن آن است که گاه در مسیر، با موکب‌هایی روبه‌رو هستیم که در هنگام اذان به پخش کردن غذا و اطعام زائران مشغول هستند، یا آنکه در هنگام اذان، عراقی‌های فراوانی را می‌بینیم که به شکل فرادا نماز خود را می‌خوانند.

واقع مطلب آن است که هنوز در عراق، اهتمامی که در ایران یا بسیاری کشورهای اسلامی به برگزاری نماز جماعت. حتی در میانه راه‌ها. وجود دارد، نیست و این مسئله نیازمند کار فرهنگی گسترده و فراگیر است. در ایران نیز روزگارانی این اهتمام جدی به برگزاری نماز جماعت وجود نداشت، اما با همت بسیاری از متدینان و مسئولان و مراکز فرهنگی، و نیز ارشادات عالمان دینی، امور برگزاری نماز به صورت فرهنگ در آمده و در همه ارکان و مراکز پرتو انداخته است. از این رو در کشوری مثل عراق که سال‌ها استبداد حزب بعث و صدام و صدامیان بر آن سایه انداخته بود، نباید توقع داشت این فرهنگ به سرعت فراگیر شود؛ اما همین اهتمام زائران ایرانی به نماز جماعت، خود می‌تواند زمینه را برای این تحول بزرگ فراهم کند. نیز اختلافات درونی میان برخی از طوایف عراقی بسیار فراوان است؛ از این رو یافتن امام جماعتی که بین دو طایفه محبوبیت کافی و مقبولیت لازم را داشته باشد کمی دشوار است. گاه برگزاری نماز جماعت به امامت فردی که از طایفه‌ای خاص است به درگیری و مشاجره می‌انجامد؛ از این رو تبلیغ نماز جماعت در عراق باید با تدبیر لازم و مدیریت خاص انجام پذیرد تا زمینه هرگونه اختلاف و دودستگی برطرف شود.

تصاویر شهدا

تصاویر شهدا، در ایام اربعین، به کثرت در نقاط مختلف شهرهای زیارتی و نیز در مسیرهای منتهی به کربلا دیده می شد. اغلب افراد هم هنگام مشاهده این تصاویر، به آن ها احترام می گذاشتند و گاه صلواتی نثار آن ها می کردند. در میان تصاویر شهدا، چند شهید شاخص، بیش از دیگر شهیدان، چهره نمایی می کرد. از شهیدان شاخص می توان به شهید سید محمدباقر حکیم اشاره کرد. او رئیس فقید مجلس اعلای عراق بود که در سالیان جنگ تحمیلی حزب بعث با ایران، در کشور ما به سر می برد و خدمات فراوانی را انجام داد. شهید حکیم شهید محراب بود. او امام جمعه نجف اشرف بود و در همان روز جمعه در حرم به شهادت رسید.

تصاویر شهید سید محمدباقر حکیم به فراوانی در شهرهای نجف و کربلا و نیز در مسیر نجف به کربلا بر در و دیوار و بر تابلوهای بزرگ مشاهده می شد. از دیگر شهیدان شاخص و مشهور در عراق، عالم مبارز شهید آیت الله سید محمدباقر صدر و آیت الله سید محمدصادق صدر هستند که هر دو به دست عوامل رژیم بعث و با فرمان صدام به شهادت رسیدند. عراقی ها از این دو شهید با نام های صدر اول و صدر ثانی یاد می کنند و تصاویر

آن‌ها را اغلب در خانه‌ها، مغازه‌ها، مسیرهای عمومی، تابلوها و گاه بر روی اتومبیل‌های خود نصب می‌کنند. به‌ویژه مردم نجف احترام فراوانی برای این دو شهید قائل‌اند. در کنار تصاویر این شهدا امسال تصویر چند شهید نیز برجسته شده بود. شهید عماد مغنیه که از فرماندهان و مسئولان بلندپایه حزب‌الله لبنان بود، با تصاویر فراوانی در اربعین امسال حضور داشت. دیگر شهید شیخ باقر النّمر بود. روحانی مبارزی که چند ماه پیش، آل سعود او را در عربستان به شهادت رساندند. تصاویر شهید شیخ باقر النّمر در بسیاری از موکب‌ها نصب شده بود.

امسال شاهد تصاویر فراوانی از شهدای الحشد الشعبی بودیم؛ شهیدانی که با گروه‌های تکفیری و اشغال‌کنندگان عراق جنگیده بودند و به مقام شامخ شهادت نائل آمده بودند. شهدای الحشد الشعبی در عراق امروز جایگاه ویژه‌ای دارند و از این رو گاه عراقی‌ها حتی در مسیر پیاده‌روی تصاویر شهیدان (اعم از شهیدانی که از اعضای خانواده‌شان بوده است و شهیدانی که به نحوی با آن‌ها ارتباط داشتند) را حمل می‌کردند. جدای از آن، بر کلیه عمود (ستون)های راه نجف به کربلا (در حدود ۱۴۰۰ ستون) تصاویر شهدا نصب شده بود. این تصاویر با کادرهای متحدالشکل و در اندازه‌ها و ابعاد مشابه هم به همراه نام آن شهید بر روی عمودها نصب شده بود و تصویر دل‌انگیز و حماسه‌سازی را ایجاد کرده بود. نیز بیلبوردهای فراوانی مزین به تصاویر این شهیدان و گاه جملاتی از وصیت‌نامه‌شان بود. گهگاه تصاویری از شهیدان ایرانی نیز دیده می‌شد. این تصاویر بیشتر بر کوله‌پشتی افراد بود.

نخستین زیارتگاه

زائران غیر عراقی اربعین، از مسیرهای مختلف می آیند. برخی راه هوایی را انتخاب کرده‌اند، برخی راه زمینی و عده‌ای مسیر دریایی را.

از این رو نخستین زیارتگاه آنان نیز متفاوت است. اغلب زائرانی که از مسیر هوایی به نجف آمده‌اند، نخست به زیارت امام علی علیه‌السلام نائل می شوند و سپس به شهرهای کربلا، کاظمین و سامرا می روند. اغلب کسانی که از مسیر هوایی به بغداد آمده‌اند، نخست به کاظمین می روند و پس از آن به دیگر شهرهای زیارتی می روند؛ اما درباره زائران زمینی اربعین، مسیرها متفاوت است. بسیاری از زائران دوست دارند به محض ورود به خاک عراق، نخست به کاظمین و سامرا بروند و پس از زیارت این شهرها، به نجف یا کربلا بروند. برخی هم علاقه مندند اول به نجف بروند و پس از زیارت امام علی علیه‌السلام به کاظمین و سامرا بروند و از آن جا به کربلا مشرف شوند. برخی نیز مقصد نخست خود را کربلا انتخاب می کنند و پس از استراحت و توقف یکی دو روزه در این شهر به شهرهای کاظمین و سامرا و نجف می روند.

در این مسئله، بحث پیاده‌روی هم اهمیت بسیار دارد. بسیاری به دلیل آن که مقیّد به پیاده‌روی در مسیر نجف به کربلا هستند زیارت‌های خود را بر اساس آن برنامه‌ریزی می‌کنند. برخی نیز که از مسیر بغداد به کربلا قصد پیاده‌روی دارند، پس از زیارت کاظمین، عازم کربلا می‌شوند.

در گفت‌وگو با زائران اربعین، دیدگاه‌های مختلفی درباره نخستین زیارت‌گاه وجود داشت. بسیاری معتقد بودند که به دلیل ازدحام بیش از حد در کاظمین و سامرا، نخست باید به آن دو شهر بروند و پس از آن به نجف و کربلا مشرف شوند؛ اما برخی زیارت آن دو شهر را به روزهای پس از اربعین موکول می‌کردند و معتقد بودند در روزهای پس از اربعین با آرامش بیشتری می‌توانند به زیارت آن دو شهر بروند. بسیاری هم ایام اربعین را منحصر به زیارت نجف و کربلا می‌کنند و علاقه‌مندند در غیر از این ایام به سامرا و کاظمین بروند. اما اغلب زائران ایرانی، شوق سامرا را در سر دارند و به دلیل آن که در غیر این ایام، می‌بایست با کاروان‌های حج و زیارت به عراق بیایند و کاروان‌های حج و زیارت هم کمتر به سامرا می‌روند، دوست دارند به هر شکل ممکن به سامرا بروند. اغلب کسانی هم که علاقه‌مند به سفر سامرا هستند لامحاله کاظمین را هم انتخاب می‌کنند.

آنچه گفتیم درباره زائرانی بود که صرفاً برای زیارت به عراق می‌آیند. اما برخی هم هستند که برای خدمت به زائران در قالب‌های مختلف مانند کمک‌های پزشکی، کمک‌های اسکان و غذا و کمک‌های اجرایی و امثال آن به عراق می‌آیند. این افراد بنابر محل استقرار خود و مدت زمان لازم برای حضور و نوع خدمت‌رسانی خود، شهرها را انتخاب می‌کنند و اغلب بنابر وظیفه خود، نخستین زیارتگاه آنان، شهر محل خدمت‌رسانی آن‌هاست. اربعین، زائرانی به دیگر شهرها هم چون مدائن نیز دارد اما تعداد آن‌ها اندک است. در گفت‌وگو با زائران اربعین، به فردی برنخوردیم که در آن ایام به زیارت سلمان فارسی در مدائن رفته باشد.

مسیرهای پیاده‌روی

مسیرهای منتهی به کربلا چند مسیر است. مهم‌ترین آن مسیری است که از نجف به کربلا منتهی می‌شود. این مسیر به «طریق یا حسین» شهرت دارد و مهم‌ترین مسیر پیاده‌روی در اربعین است. اغلب مسافران و زائران اربعین، از این طریق به کربلا مشرف می‌شوند. این مسیر از چند جاده تشکیل شده است. یکی جاده‌ای است که خودروها در آن تردد می‌کنند. در نزدیکی این جاده، جاده‌ای است که در آن موکب‌ها در سمت راست و گاه در سمت راست و چپ قرار دارد و زائران در آن پیاده‌روی می‌کنند. اغلب موکب‌های عراقی در مسیر یا حسین قرار دارد و حجم عظیمی از زائران اربعین را در شب‌ها و روزها در خود ساکن و پذیرایی می‌کند. راهپیمایی زائران در این مسیر، بسیار باشکوه است. اغلب زائران عراقی دمپایی بر پا دارند، اما زائران غیر عراقی از کفش، یا کفش‌های ورزشی استفاده می‌کنند. چنین است که گاه گرد و خاک بسیاری از حرکت زائران به آسمان بلند شده است. این مسیر بیش از ۸۰ کیلومتر است. در مسیر عمودهای شماره‌گذاری وجود دارد. این عمودها با فاصله ۵۰ متر از همدیگر نصب شده و تا ابتدای کربلا تقریباً ۱۴۰۰

عمود برپا گردیده است. اهل کاروان میزان پیشرفت خود را با عمودهایی که طی کرده‌اند و شماره عمودها محاسبه می‌کنند.

مسیر دیگر، مسیر سبایا است. این مسیر از کوفه و از کنار مسجد سهله آغاز می‌شود. ایرانی‌ها کمتر این مسیر را می‌شناسند؛ در این مسیر تعداد موکب‌ها خیلی فراوان نیست یا دست کم می‌توان گفت به تعداد مسیر اصلی (یا حسین) نیست؛ اما مبیت به فراوانی موجود است. مبیت به خانه‌هایی گفته می‌شود که افراد آن را در اختیار زائران قرار می‌دهند. یعنی در مسیر سبایا مردم عراق از زائران بیشتر در خانه‌های خود پذیرایی می‌کنند. ویژگی دیگر این مسیر مناظر زیبا، خیره‌کننده و دل‌انگیز آن است. در بخش وسیعی از این مسیر، فرات در سمت راست زائران و نخلستان‌ها در سمت چپ زائران قرار دارد. چنین است که این مسیر با صفا، با نسیم ملایم و آرامش‌بخش است. جاده اغلب با پیچ‌های ملایمی همراه است و همین باعث می‌شود زائران چندان خستگی را حس نکنند. مسیر سبایا نسبت به مسیر یا حسین، چند کیلومتری طولانی‌تر است و امکانات درمانی در آن کمتر یافت می‌شود. ظاهراً در روزگار گذشته، بسیاری از علما و فقها از این مسیر به کربلا می‌رفته‌اند. نیز در روزگار حاکمیت حزب بعث، که هرگونه پیاده‌روی به کربلا در ایام اربعین ممنوع بود، بسیاری از زائران عراقی به شکل مخفیانه از این مسیر به کربلا می‌رفتند؛ چه آنکه استفاده از فرصت شب، و وجود نخلستان‌های فراوان، پیاده‌روی آن‌ها به کربلا را هموار می‌ساخت.

از دیگر مسیرهای پیاده‌روی به کربلا، مسیر «مسیب» است. مسیر مسیب به واقع مسیر بغداد به کربلا است که بسیاری از زائران همه یا بخشی از آن را برای پیاده‌روی اربعین انتخاب می‌کنند. بسیاری از زائران از میانه این راه، یعنی از جایی به نام «اسکندریه» پیاده‌روی را آغاز می‌کنند. مرقد طفلان مسلم علیه‌السلام در این مسیر قرار دارد و برخی نیز پیاده‌روی خود را از آنجا شروع می‌کنند. این مسیر نیز در میان زائران ایرانی کمتر شناخته شده است.

بسیاری از موکب داران عراقی که از لحاظ مالی تمکن بیشتری دارند و نیز بسیاری از تجّار عراقی (و به ویژه تجار بغداد) موکب خود را در این مسیر برقرار کرده اند. از این رو امکانات رفاهی اعمّ از اسکان و غذا در این مسیر بیشتر است. نیز به دلیل اطلاع نداشتن بسیاری از زائران غیر عراقی، این مسیر خلوت تر است.

شیوه‌های حضور

شیوه‌های حضور افراد در راهپیمایی اربعین متفاوت بود. برخی در قالب کاروان به عراق آمده بودند. کاروان‌های زیارتی نیز متفاوت بودند. برخی کاروان‌ها کاروان دانشجویی بود. یعنی مثلاً دانشجویان یك دانشگاه ثبت‌نام کرده و با هم به زیارت آمده بودند. اصناف دیگر هم چنین بودند. یعنی بسیاری از افراد در قالب نهادها، مراکز اشتغال دولتی یا شخصی ضمن پرداخت هزینه‌های سفر به عراق آمده بودند. اغلب کاروان‌ها. به غیر از کاروان‌های دانشجویی. با افراد بالاتر از سی سال همراه بودند. نیز برخی از کاروان‌ها را خواهران تشکیل می‌دادند. بانوان به دلیل وضعیت اسکان و امنیت و مباحث دیگر، دوست دارند در قالب کاروان به عراق بیایند؛ البته فراوان‌اند بانوانی که به صورت چند نفره به زیارت آمده‌اند؛ کاروان‌ها از شهرهای مختلف است؛ بسیاری از افراد کاروان‌ها علاقه‌مند یاد و نامی از شهرشان در اربعین باشد، از این رو پرچمی که بر آن نام شهرشان نقش بسته است، به همراه آورده‌اند؛ گاه از نوحه‌هایی که با لهجه‌های محلی خوانده می‌شود می‌توان حدس زد که از چه شهری آمده‌اند.

اغلب جوانان علاقه‌مند که به شکل انفرادی به زیارت بیایند. این جوانان اغلب با

دوستان، همشهریان، همسایگان یا همشاگردی‌های خود به زیارت آمده‌اند. نیز برخی با برادران خود و فامیل‌های خود به زیارت آمده‌اند. در گفت‌وگو با جوانان، این نکته به دست آمد که اغلب، به دلیل خاطره‌انگیز بودن این سفر، آن‌ها علاقه‌مند که با کسانی که بیش از دیگران آن‌ها را دوست داشته‌اند، به سفر بیایند. جوانان معتقدند که خوش سفر بودن افراد و صمیمی بودن آن‌ها نقش فراوانی در انتخاب رفیق سفر داشته است. از دیگر دلایل انتخاب سفر انفرادی در اربعین، آزادی عمل داشتن در انتخاب مسیر، ساعت حرکت و مواردی از این قبیل است. سفر کاروانی محذوراتی دارد که از آن جمله، لزوم تابعیت از جمع در اسکان، انتخاب مسیر، ساعت حرکت، ساعت توقف و استراحت و... است. جوانان دوست دارند که در سفر اربعین، خود درباره این امور تصمیم بگیرند و ساعت توقف و حرکت و مکان استقرار و.. را خود انتخاب نمایند.

علاوه بر آنچه گفتیم، بسیاری از جوانان معتقدند سفر انفرادی، هزینه کمتری دارد. آنان معتقدند که سفرهای کاروانی هزینه‌های بیشتری دارد. اما در سفر انفرادی می‌توانند با اسکان ارزان‌تر، غذاهای ارزان‌تر و با کمترین هزینه، اربعین را در کربلا باشند. سفرهای انفرادی در غیر اربعین، معمولاً هزینه‌های فراوان و دردسرهای بسیار دارد اما در اربعین به دلیل حضور موکب‌های اسکان و نذری‌های فراوان، سفر آسان است و نیازی به حضور در کاروان و... نیست. چنین است که سفرهای انفرادی در اربعین با استقبال بسیار روبه‌رو شده است.

احوال پرسی، تعارفات و دعوت‌ها

در عراق، احوال‌پرسی‌ها و تعارفات جایگاه ویژه‌ای دارد. افراد هنگامی که به هم می‌رسند با لحن گرمی احوال‌پرسی می‌کنند و لبخند می‌زنند. از ویژگی‌های احوال‌پرسی به سبک عراقی، بلند و رسا سخن گفتن است. در عراق لحن‌های آرام و سرد کمتر یافت می‌شود و افراد مقیدند که با صدای رسا و آهنگ دل‌نشین با یکدیگر سخن بگویند. چنین است که گاه از سخن گفتن و سلام گفتن فرد ایرانی که بی آنکه منظوری داشته باشد، آرام سخن می‌گوید دلگیر می‌شوند و گمان می‌کنند او علاقه‌ای به ارتباط برقرار کردن ندارد. گاه صدای رسای فرد عراقی در گوشه بازار که رفیق خود را دیده و با او سخن آغاز کرده است، طنین‌انداز می‌شود و حواس‌ها را به خود جلب می‌کند. لحن خنده‌ها و مطایبه‌های عراقی که با شور و حرارت زائدالوصفی همراه است، کوچه‌ها و خیابان‌های اطراف حرم را فرا می‌گیرد. به ویژه آنکه این سخن گفتن در اول صبح و هنگام مثلاً صرف صبحانه باشد. گاه آن قدر این گفت‌وگو پرشور و حرارت است که گمان می‌کنی منازعه‌ای رخ داده و فردی با فرد دیگر دست به گریبان شده است؛ اما وقتی دقت می‌کنی می‌بینی که جوان عراقی مشغول شرح دادن خاطره یا واقعه‌ای برای دوست خود است. این ماجرا در

طریق نجف به کربلا و نیز در شهرهای زیارتی به وضوح مشاهده می شود. هنگامی که در طریق حرکت می کنی، لحن گرم میزبان عراقی که کتری و قوری چای را در دست گرفته و تو را به نوشیدن چای گرم دعوت می کند، از فاصله چند متری به خوبی قابل شنیدن است. کلمات رسای عراقی چنان طنین انداز می شود که فرصت تفکر درباره اجابت یا عدم اجابت را از زائر می گیرد و او را ناخودآگاه به سمت میزی که استکان های چای بر آن قرار دارد می کشاند. زائر ایرانی در مقابل این همه شوق میزبان عراقی، مبهوت می ماند و نمی تواند سخن خاصی بگوید. در مقابل آن همه سخن، به زبان فارسی تشکری می کند و لبخند می زند. در عراق، احوال پرسی ها و تعارفات و دعوت ها با الفاظ و ترکیب های متنوع همراه است که برخی از پرکاربردترین آن ها در اربعین به شرح زیر است:

مرحبا بزوار الحسین/ هله بیکم زائر/ هنیئاً لکم/ تَشَرَّفنا/ حیّاکم الله/ نسألکم الدعاء/ صباح الخیر/ مساء الخیر/ کیف صحتکم/ شکراً/ عفواً/ شکراً لمجیئکم/ انا خادم لکم/ الله یتولّی عمرک/ الله یُخَلّیك/ اهلاً و سهلاً/ تفضّل مولای/ الله یُساعِدکم/ سالمین غائمین ان شاء الله/ اشرب مولای/ نحن بانتظارکم/ نحن منتظرون/

دانش آموزان

دانش آموزان در عراق سهم عمده‌ای در برگزاری مراسم عظیم اربعین دارند. در میان موکب‌هایی که در شهرهای نجف و کربلا برپا شده و نیز موکب‌هایی که در طریق نجف به کربلا آماده شده، دانش آموزان و نوجوانان فراوانی را مشاهده می‌کنی که مشغول خدمت‌رسانی به زائران هستند. این خدمت‌رسانی نیز انواع گسترده‌ای دارد. گاه با به دست گرفتن کتری و قوری و ریختن چای برای زائران، گاه با توزیع غذا و میوه در میان زائران، گاه با آوردن پتو و مرتب کردن فضای داخلی موکب‌ها، گاه با تهیه چوب و روشن کردن زیر دیگ‌ها، و گاه با دعوت کردن از زائران برای استراحت در موکب‌هاست. دانش آموزان با شور و شوق خاصی به این خدمت خالصانه می‌پردازند و به کمک کردن به زائران اربعین همانند پدران و مادران خود افتخار می‌کنند. در عراق، از آنجا که خدمت به زوّار به فرهنگی تبدیل شده، دانش آموزان و نوجوانان هیچ گاه از کمک‌رسانی سر باز نمی‌زنند؛ البته در ساعاتی نیز با دوستان خود به بازی در اطراف موکب‌ها می‌پردازند.

سیستم تحصیل در عراق، همانند سیستم پیشین تحصیل در ایران به مقاطع دبستان، راهنمایی و دبیرستان تقسیم می‌شود. با این همه تحصیل برای نوجوانان و جوانان عراقی، امر مهم

وواجبی تلقی نمی‌شود و از این رو، نوجوانانی که به مدرسه نمی‌روند بسیار فراوان‌اند. نیز بر مبنای تقسیماتی که در میان وزارتخانه‌های عراق، انجام پذیرفته، وزارت آموزش و پرورش در اختیار اهل سنت قرار گرفته است؛ و از این رو کتاب‌های درسی اغلب بر مبنای تفکر اهل سنت نگاشته شده است؛ و دانش آموزان عراقی موظف به خواندن آن کتاب‌ها و امتحان دادن آن‌ها هستند. با این همه خواندن آن کتاب‌ها، ذره‌ای تردید در دل‌های آنان نسبت به امر ولایت و پیروی از مسیر امام علی علیه‌السلام و فرزندانش باقی نگذاشته است. شاهد آن هم شرکت آن‌ها در راهپیمایی عظیم اربعین و خدمت به زائران حسینی است. با دانش آموزان فراوانی گفت‌وگو کردیم اما در نیافتیم که آیا در ایام اربعین مدارس شهرهای کربلا و نجف و حتی دیگر مناطق تعطیل است یا خیر؛ ظاهراً مانعی برای حضور دانش آموزان در مراسم‌های اربعین وجود ندارد یا آنکه سیستم حضور و غیاب به شدت و حدّت ایران در مدارس عراقی وجود ندارد. نیز در دست نوجوان عراقی در آن ایام کمتر کتاب یا جزوه‌ای مشاهده می‌کنی که در ایام فراغت، بخواهد آن را مطالعه کند تا از درس و بحث خود عقب نیفتد. آن چه مشاهده آن کاملاً واضح است، شور و شوق شگفت دانش آموزان و نوجوانان برای خدمت رسانی به زائران و شرکت در این مراسم عظیم است. تردیدی نیست که هر تحول و ترقی در امر اربعین که در آینده بخواهد رقم بخورد، می‌بایست با هدایت نسل نوجوان همراه گردد که به واقع آینده ساز عراق هستند. نیز شرکت دانش آموزان ایرانی در مراسم اربعین می‌تواند راه انتقال فرهنگ عظیم حسینی به نسل بعدی ایران را فراهم آورد که این مهم بستگی به برنامه‌ریزی مسئولان ایرانی دارد.

احزاب سیاسی

حال و هوای عراق در ایام اربعین خیلی سیاسی نیست. به این معنا که همه تلاش می کنند تا فراتر از نگاه ها و سلیقه های جناحی و سیاسی، اربعین فراگیر و جهانی را رقم بزنند. از این رو عراقی ها خیلی خوش ندارند تا مباحث جناحی وارد اربعین شود. با این همه تبلیغات افراد و جریان های سیاسی در ایام اربعین کم نیست. در عراق، در میان شیعیان، دو حزب بیش از دیگر احزاب طرفدار و خواهان دارد. یکی «حزب الدعوة الاسلامیه» و دیگر جریان «مجلس اعلای عراق». حزب الدعوة و مجلس اعلا، تقریباً آرمان ها و اهداف مشترک دارند و هر دو می کوشند تا قرائت سیاسی و حماسی را در میان شیعیان و مردم عراق رواج دهند. پیشینه مبارزاتی آن ها در طی سال های مختلف نیز گواه همین مطلب است. آنان در طول سال های حکومت حزب بعث و صدام، بیشترین شهید را در راه مبارزه اهدا کردند و تمام تلاش خود را برای بیدارگری در عراق انجام دادند. حزب الدعوه که آیت الله شهید سید محمدباقر صدر احیاگر آن بود، در عراق بسیار فعال است. مجلس اعلای عراق نیز اغلب با نام شهید حکیم و خاندان او شناخته می شود. خاندان حکیم نیز همانند خاندان صدر شهدای بسیاری تقدیم کرده اند. در عراق مجلس اعلا

رامتمایل به ایران می دانند. علت آن هم حضور بسیاری از اعضای آن در طول سال های حکومت صدام، در ایران بود. این دو حزب در جریان اربعین نیز اقدامات و خدمات مهم فراوانی انجام داده اند. در عرصه تبلیغات نیز هر دو حزب تلاش کرده اند، تا تصاویر شهدای خود را در مسیرهای مختلف منتهی به کربلا، و در شهر نجف نصب کنند. چنین است که تصاویر بی شماری از شهدای خاندان صدر و شهدای خاندان حکیم در اطراف قبرستان وادی السلام نجف نصب شده است. نیز تصاویر فراوان مقتدی صدر. فرزند شهید سید محمدصادق صدر. در عراق به فراوانی دیده می شود. عمده این تصاویر در نجف است. جریان مقتدی صدر و شاخه نظامی آن (جیش المهدی) در نجف پایگاه ویژه ای در میان طبقات مردم دارند و در تاکسی ها و مینی بوس ها معمولاً از آن سخن به میان می آید. از آن جا که عراقی ها انسان های شجاعی هستند و پوشیدن لباس های نظامی و حمل اسلحه و حالات و روحیات حماسی را بسیار دوست می دارند به شخصیت هایی مثل مقتدی صدر مباهات می کنند. نیز همین مسئله درباره عمار حکیم فرزند شهید حکیم جریان دارد.

با این همه تبلیغات حزبی در عراق، در ایام اربعین، بیشتر محور شعائری دارد و احزاب تلاش می کنند با نصب تابلوهایی که تصاویر رهبران فقید یا زنده آن ها در آن وجود دارد، زائران را به حرکت در مسیر نجف به کربلا تشویق کنند. اغلب این تبلیغات نیز به زبان عربی است و کمتر نوشته ای به زبان فارسی یا اردو در این باره دیده می شود. از این رو این تبلیغات در عراق، بیشتر مصرف داخلی دارد و برای تبلیغ احزاب در میان عشیره ها و قبایل گوناگون طراحی شده است. این تصاویر گاه بر سر در یا حتی داخل موکب ها نیز دیده می شود.

اصناف فعال

اصناف و گروه‌های فراوان در اربعین حسینی فعالیت می‌کنند که شمارش آن‌ها و برشمردن فعالیت‌های آنان کاری دشوار است. با این همه به چندین صنف مهم فعال در اربعین اشاره می‌کنیم.

طلاب و روحانیان از جمله اصناف بسیار فعال در اربعین‌اند. برخی از طلاب و روحانیان، به همت سازمان‌ها و نهادهای فرهنگی مانند بعثه مقام معظم رهبری، سازمان اوقاف و امور خیریه به عراق اعزام شده‌اند و در اماکن زیارتی مختلف به زائران خدمت‌رسانی می‌کنند. برخی از روحانیان نیز در قالب کاروان‌ها و از شهرهای مختلف ایران به عراق آمده‌اند و در موکب‌های مختلف مشغول رتق و فتق امورند؛ در این میان، روحانیانی هم به شکل خودجوش در فواصل راه، یا در اماکن زیارتی به مردم خدمت می‌کنند و پرسش‌های مذهبی آنان را پاسخ می‌گویند. با این همه نباید از نقش روحانیان عراقی، و روحانیانی که از دیگر کشورهای اسلامی آمده‌اند غافل شد؛ چه آن که پاسخ‌گویی و پی‌گیری امور زائران غیر ایرانی با آن‌هاست و تا حدود زیادی نیز از این مسئولیت سربلند بیرون آمده‌اند. حضور روحانیان در اربعین، فقط منحصر به پاسخ‌گویی مسائل شرعی،

برپایی نماز جماعت و سخنرانی نیست. در راه نجف به کربلا، بسیار به روحانیان برخوردیم که دوشادوش فعالان موکب‌ها، به خدمت‌رسانی و کمک برای تهیه غذا یا نظافت موکب‌ها و دیگر امور مشغول بودند و با افتخار این امور را انجام می‌دادند. جدا از این مطلب، صرف حضور روحانی در این صفوف باعث دلگرمی مردم و رونق اجتماع باشکوه اربعین حسینی بوده و هست.

از دیگر اصناف فعال در اربعین، پزشکان، بهیاران و مددکاران بهداشت است. تیم‌های پزشکی در شهرهای زیارتی و در راه‌های نجف به کربلا، با شدت و حدّت بسیاری مشغول به فعالیت بودند. تأمین سلامت زائران، جلوگیری از شیوع بیماری‌های مسری مثل آنفلوانزا، و امداد و نجات بیماران اورژانسی به‌ویژه آنان که در معرض حمله قلبی و بیهوشی و امثال آن قرار می‌گرفتند از کارهای مهم این صنف از خادمان اربعینی بود. امسال، امکانات بهداشتی و پزشکی فراوان‌تر، چادرهای امداد افزون‌تر، و آمبولانس‌های بیشتری در اختیار تیم‌های پزشکی بود. شگفت آنکه در اربعین امسال گروه‌هایی با محوریت طب سنتی یا طب اسلامی و ایرانی در بین راه به فعالیت می‌پرداختند. حجامت زائران، ماساژهای حرفه‌ای، دعوت زائران به نوشیدن دم‌نوش‌های گیاهی از جمله کارهای این گروه بود.

اصحاب رسانه و هنر، در اربعین حضور پرشوری داشتند. خبرنگاران شبکه‌های مختلف صدا و سیما، تهیه‌کنندگان، کارگردانان، مجریان تلویزیونی، تصویربرداران، صدابرداران و... بخشی از این گروه بودند. نیز بسیاری از خبرنگاران و مدیران شبکه‌های ماهواره‌ای جهان اسلام به‌منظور پوشش اخبار و تحولات اربعین به عراق آمده بودند. سردبیران نشریات، مدیر مسئولان روزنامه‌های کثیرالانتشار، مدیر مسئولان خبرگزاری‌ها، و پایگاه‌های اطلاع‌رسانی، مدیران شبکه‌های اجتماعی بزرگ، نویسندگان، عکاسان، بازیگران نقش‌های سینمایی، مستندسازان، و بسیاری از هنرمندان در این اجتماع عظیم حضور داشتند. نیز شاعران و داستان‌نویسان مشهور،

گهگاه در صفوف زائران مشاهده می‌شدند. با این همه، حضور اصحاب رسانه و هنر آن‌گونه که شایسته بود در رسانه‌ها بازتاب نداشت و حجم عظیم زائران، فرصت تصویربرداری و ثبت و ضبط حضور آنان را از همه گرفته بود. علاقه بسیاری از جوانان به چهره‌های مشهور و رسانه‌های دیداری و شنیداری و بازیگران سینمایی باعث شده بود که چند صف در اطراف آنان حلقه بزنند. از این رو بسیاری از این چهره‌ها ترجیح می‌دادند تا با انداختن چفیه‌ای بر سر، بخشی از چهره خود را بپوشانند تا راحت‌تر بتوانند مسیرهای پیاده‌روی را بپیمایند یا در بیرون حرم‌ها به زیارت بپردازند. اصحاب رسانه و هنر نقش بسیار فعالی در بازتاب اخبار اربعینی و شکر لحظه‌های معنوی داشتند و افزوده شدن تعداد آن‌ها در اربعین امسال زمینه ثبت و ضبط خاطرات و حوادث مهم اربعین را بیشتر کرده بود.

صاحبان حرفه‌های مختلف صنعتی از اصناف فعال اربعین بودند. این افراد اعم از آهنگر، تعمیرکار لوازم برقی، کارگر ساختمانی، شیشه‌گر، لوله‌کش، گچ‌کار و... همه و همه در برپایی اربعین و خدمت به زائران شریک بودند. البته بسیاری از این افراد خود در قالب زائر به عراق آمده بودند و به شکل خودجوش مشکلات احتمالی را مرتفع می‌ساختند. بخشی از این افراد نیز عراقی بودند که در مواقع لزوم به کمک می‌آمدند.

در موکب‌ها آشپزها نقش مهمی داشتند. بسیاری از آشپزها خود به شکل خودجوش برای زائران غذا طبخ می‌کردند و با زحمت بسیار پای دیگ می‌ماندند. در اطراف آشپزها و در فضای آشپزخانه، جوانان مشتاق فراوانی حضور داشتند که بی‌چشمداشت و فقط و فقط به شوق خدمت‌رسانی به زائران، آشپزها را کمک می‌کردند. این کمک‌ها در موقع طبخ برنج (یا در اصطلاح آب‌کش کردن آن) ظهور و بروز بیشتری داشت. بخشی از این جوانان در هنگام توزیع غذا نیز فعال بودند و گاه جمعیت‌های چندهزار نفری را اطعام می‌کردند.

نقش رانندگان عراقی نیز بسیار مشهود بود. برخی از این رانندگان، گاه ۱۴ ساعت در مسیرهای مختلف، زائران یا خادمان یا امکانات غذایی و بهداشتی و ... را جابه‌جا می‌کردند. رانندگان بسیاری حد فاصل شهرها را می‌پیمودند تا امکانات را دست موکب داران برسانند. رانندگان فراوانی زائران را از مرز به شهرهای زیارتی یا بالعکس منتقل می‌کردند. رانندگان عراقی، اغلب با نشاط فراوانی همراه بودند و به گفت‌وگو با زائران می‌پرداختند.

نظامیان در عراق، همه آماده باش بودند. در سیطره‌ها امر امنیت را تأمین می‌کردند. در میانه راه زائران گمشده را به مقصد می‌رساندند، موارد مشکوک را بررسی می‌کردند و در تلاشی خستگی ناپذیر توانستند امنیت زائران را تأمین کنند. نیز نیروهای انتظامی و پلیس عراق در شهرهای زیارتی و فواصل شهرها، عبور و مرور را سامان می‌دادند و کمک‌کار نیروهای نظامی بودند.

ایران

از مباحث شگفت و خواندنی ایام اربعین، گفت‌وگوهای مردم عراق با زائران ایرانی درباره ایران است. در گوشه و کنار حرم‌ها، در بازارها و مغازه‌ها، در مسیر نجف به کربلا، در بین موکب‌ها و در هر گوشه و کناری، نگاهت به ایرانی‌هایی می‌افتد که با مردم عراق در حال گفت‌وگو هستند. اغلب موضوعاتی که در اربعین بین ایرانی‌ها و عراقی‌ها تبادل می‌شود چند تاست؛ یکی اشتیاق عراقی‌ها به زیارت امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام است. عراقی‌ها شیفتگی عجیبی به امام رضا علیه‌السلام دارند و آن‌گونه که از سخنانشان برمی‌آید، کبوتر دلشان برای رؤیت صحن و سرای امام هشتم پر می‌زند. برخی از عراقی‌ها در درون اتومبیل‌های خود تصاویری از حرم امام رضا علیه‌السلام را نصب کرده‌اند. این تصاویر کوچک به‌گونه‌ای است که راننده عراقی هر زمان که دلش بخواهد بتواند به آن نگاه کند. عراقی‌ها اغلب از ایرانی‌ها می‌پرسند که چند بار تاکنون به زیارت امام رضا علیه‌السلام مشرف شده‌اند یا آن که از تعداد تشرف خود به ایران و زیارت امام رضا علیه‌السلام خبر می‌دهند. پس از زیارت امام رضا7، زیارت حضرت معصومه علیهاالسلام و زیارت احمدبن موسی (شاهچراغ 7) عمده مباحثی است که عراقی‌ها از آن می‌پرسند؛ شهر قم و حوزه علمیه و جایگاه مراجع

تقلید و طلاب علوم دینی پرسش بسیاری از عراقی هاست. آنان علاقه دارند از وضعیت شهرهایی مثل مشهد، قم و شیراز بیشتر بدانند. بیشتر عراقی هایی که به ایران آمده اند با اهواز نیز آشنا هستند. برخی از آن ها در پی بیماری خود یا یکی از اعضای خانواده، به منظور درمان به اهواز رفته اند یا نهایتاً به تهران آمده اند.

سخن از وضعیت آب و هوای مطبوع ایران، به ویژه نواحی شمالی آن، و دلپذیر بودن آن برای کسانی که به ایران آمده اند نیز بسیار رایج است. عراقی ها اغلب ایران را کشوری خوش آب و هوا می دانند که مناطق شمالی آن، با جنگل های انبوه دلربایی می کند. نیز عراقی ها از جاذبه های گردشگری در ایران، ساختمان های متنوع، بوستان ها، رودخانه ها و... بسیار سخن می گویند. نیز گاه از فامیل های خود که در ایران زندگی می کنند یاد می کنند. با این همه گهگاه از موضوعاتي در ایران ابراز نارضایتی می کنند. مثلاً صنعت خودروسازی در ایران را ضعیف می دانند و از برخی ماشین های ایرانی در عراق ناله می کنند. البته برخی از آنان از کم مصرفی ماشین های ایرانی در بنزین نیز به عنوان امتیاز یاد می کنند. آنچه بسیاری از عراقی ها در مواجهه با زائران ایرانی بسیار از آن می گویند اقتدار ایران، قدرت های اقتصادی، سیاسی، امنیتی و هسته ای ایران و درخشش آن در صحنه های بین المللی است. نیز آن ها بسیاری از فوتبالیست ها و وزنه برداران ایرانی را می شناسند و اعلام می کنند که همواره مسابقات آن ها را از طریق ماهواره دنبال می کنند. آنان ایران را باعث مباهات تشیع می دانند و معتقدند اقتدار ایران، اقتدار تشیع در جهان است. با این همه اطلاعات آن ها از ایران اندک است و جای آن دارد که در این عرصه کارهای فرهنگی گسترده انجام شود.

پوشش مردان

پوشش مردان در اربعین، اغلب دشداشه است. به فراخور ایام عزای اهل بیت علیهم‌السلام، دشداشه‌ها مشکی رنگ است. در سال‌های گذشته و به ویژه در میان افراد بالای چهل سال، دشداشه‌ها اغلب با کت‌هایی همرنگ با آن همراه بود امّا در اربعین امسال این مسئله کمی کمرنگ شده بود. علت آن شاید هوای نه چندان سرد امسال باشد. اربعین کم کم به فصل گرم سال نزدیک می‌شود و طبیعی است که پوشیدن کت بر روی دشداشه. آن هم برای زائری که قصد پیاده‌روی دارد. کمی دشوار است و گرمای حاصل از آن، زائر را با سختی روبه‌رو می‌کند. در ایام اربعین افراد بالای چهل سال عراقی، اغلب با دشداشه ظاهر می‌شوند و در جوانان زیر چهل سال‌ها هم افراد دشداشه پوش فراوانی مشاهده می‌گردد. با این همه علاقه به پوشیدن پیراهن و شلوار و به ویژه شلوار لی در میان برخی از جوانان مشهود است. آنچه گفتیم مربوط به شهرهای کربلا، نجف و کاظمین است اما در پیاده‌روی، اغلب جوانان با دشداشه در حالت حرکت هستند. گویا راه رفتن با دشداشه برای جوان عراقی آسان‌تر است. تفاوت آشکار پیران و جوانان، در چفیه و عقالی است که پیران بر سر خود می‌گذارند. چفیه‌های پیران اغلب سیاه و سفید (توامان) است و گاه

به ندرت به رنگ های دیگر هم قابل مشاهده است. جوانان عراقی هم گاه چفیه دارند اما چفیه بدون عقال یا چفیه ای که بر دوش خود انداخته اند. کت و شلوار بیشتر لباس کسانی است که مسئولیتی بر عهده دارند و از این رو در میان راه کسانی را مشاهده می کنی که بی سیمی بر دست دارند و کت و شلوار سورمه ای با پارچه نسبتاً گران قیمت و خوش اتو بر تن کرده اند و به دنبال رتق و فتق امور زائران هستند. به استثنای این افراد که اغلب جوراب و کفش و اکس زده مشکی به پا دارند، پوشیدن جوراب و کفش در عراق چندان امر لازمی نیست. از این رو افراد فراوانی را می توان دید که با ظاهری کاملاً آراسته، دمپایی بر پا دارند و جوراب هم نپوشیده اند. در پیاده روی هم اغلب افراد دمپایی به پا دارند و به همین دلیل، مسیرهای پیاده روی با برخاستن گرد و غبار فراوانی همراه است. همین مسئله باعث می شود که بسیاری از زائران غیر عراقی، ماسک های بهداشتی و پارچه ای بر صورت بزنند تا گرد و غبار کمتر وارد حلق آن ها شود.

فراموش نشود که زائران ایرانی هم گاه هوس پوشیدن دشداشه می کنند و دشداشه ای از بازار نجف می خرند تا مسیر پیاده روی را راحت تر و با حال و هوای بهتری طی کنند. از نوع دشداشه ها و نوع راه رفتن افراد به خوبی می توان حدس زد که این زائر اصالتاً دشداشه پوش بوده یا آن که چند روزی است به جماعت دشداشه پوش پیوسته است.

مشارکت زنان

مشارکت زنان در بخش‌های مختلف اربعین ستودنی است. بسیار از زنان عراقی، همراه با کودکان خود، مسافت‌های بسیار طولانی را طی کرده‌اند و به کربلا آمده‌اند؛ مسافت‌هایی که گاه مردان از طی کردن آن عاجزند. با این همه زنان عراقی با شور و شوق فراوانی این مسیرها را طی می‌کنند. در مسیر به وفور زنانی مشاهده می‌شوند که کوله و اثاث خود را بر سر نهاده‌اند و بدون توقف حرکت می‌کنند. ویژگی اصلی این زنان، رعایت کامل حجاب است. حجاب آنان اغلب چادرهای بلند و کشیده با دوخت عربی است که بر سر می‌کنند و پوشیه‌هایی است که بر صورت می‌زنند و دست‌کش‌های مشکی که در دست می‌کنند. در راهپیمایی اربعین به ندرت زن عراقی را مشاهده می‌کنید که پوشش مناسب نداشته باشد. پوشش زنان عراقی حتی رنگارنگ نیست و اغلب به رنگ مشکی است. آنان کمتر با مردان سخن می‌گویند و در مواکب فقط به قدر ضرورت و غذا خوردن یا غذا خوراندن به کودکان خود حاضر می‌شوند و پیش از غروب آفتاب نیز به بخش زنانه موکب‌ها می‌روند و استراحت می‌کنند. وقار زنان عراقی و حجاب کم‌نظیر آنان، بر عظمت راهپیمایی اربعین و معنویت آن بسیار افزوده و زمینه هرگونه لغزش را دور ساخته است.

از تلاش زنان عراقی در پذیرایی از زائران نیز نباید غافل شد. اغلب این زنان در پشت موکب‌ها در مطبخ به آشپزی یا پخت نان اشتغال دارند و گاه از بامداد تا شامگاه به شکل توان فرسایی کار می‌کنند. این تلاش‌ها معمولاً به صورت جمعی است. مطبخ‌ها در مسیر اغلب فاقد امکانات کافی است. اما این جلوی تلاش‌های زنان عراقی را نمی‌گیرد و آنان با دل و جان می‌کوشند تا بهترین نان و غذا را در اختیار زائران قرار دهند. نیز بخشی از زنان عراقی در بخش زنانه موکب‌ها از زائران را پذیرایی می‌کنند. این زنان تلاشگرگاه خود فرزندان کوچك دارند، اما به گونه‌ای تلاش‌ها را مدیریت می‌کنند که در عین رسیدگی به فرزندان از خدمت به زائران باز نمانند.

نیز گاهی فرزندان خود را با نیت آنکه در آینده خادم حسینی شوند، با خود همراه می‌سازند و خدمت به زائران را به آنها آموزش می‌دهند.

با این همه در اغلب گزارش‌ها، فیلم‌های مستند، تصاویر و... از تلاش زنان غفلت می‌شود و سهم آنان در برپایی اربعین حسینی و شکوهمند ساختن آن نادیده انگاشته می‌شود.

کوله بار

مسافر همیشه باری به همراه خود دارد. این بار هنگام رفتن به سفر، اغلب وسایلی است که در سفر به آن ها نیاز مند می شود و در هنگام بازگشت، سوغاتي هم به آن اضافه می گردد. اغلب بار مسافران وسایلی چون چند دست لباس، وسایل استحمام و نظافت، دارو و برخی مواد غذایی است. این وسایل در غیر سفر اربعین، در قالب یك چمدان حمل می شود. چمدان ها هم در روزگار ما اغلب چرخ دار و دارای دسته ای است که کوچك و بزرگ می شود تا مسافر به آسانی بتوانند وسایل خود را جابجا کند. اما در اربعین اوضاع فرق می کند. در اربعین بسیاری از زائران علاقه مندند تا مسافت نجف تا کربلا را با پای پیاده طی کنند. از این رو طی کردن این مسیر با چمدان های بزرگ و حتی چرخدار کار بسیار دشواری است. از این رو اغلب می کوشند تا با کوله پشتی این مسیر را طی کنند. کوله پشتی ها نیز اندازه و رنگ های متفاوت دارد. تلاش زائران این است که از کوله پشتی های نسبتاً سبك دارای بندهای زیاد و دوخت محکم استفاده کنند تا اولاً سنگینی بار آن ها را اذیت نکند ثانیاً کوله آن ها پاره نشود و ثالثاً با بستن چند بند چابك تر و بدون احساس درد در کتف و کمر و بازو حرکت کنند. این کوله پشتی ها گاه جایی برای

لب تاب و وسایل الکترونیکی دارند تا آن‌ها را از ضربه‌های احتمالی حفظ کنند.

این، حال زائران غیر عراقی است، اما زائران عراقی گاه در این حال و هوا نیستند و وسایل خود را در چمدان‌های چرخ دار، یا نایلون‌های دسته‌دار، یا حتی درون جعبه میوه می‌گذارند و دنبال خود می‌کشند. زنان عراقی نیز گاه از کیف‌های چرمی یا برزنتی زنانه استفاده می‌کنند و گاه کیف‌های خود را روی سر می‌گذارند و مسافت‌ها را طی می‌کنند.

در این میان، عده‌ای از زائران هم ترجیح می‌دهند تا وسایل و بارهای خود را زودتر به کربلا ببرند و در هتل قرار بدهند یا در همان نجف در هتل سکونت خود باقی بگذارند یا با چرخ‌های حمل کیف همراه شوند؛ نیز فراوان به زائرانی برخورد کردیم که وسایل چندانی در هنگام پیاده روی نداشتند و می‌گفتند وسایل خود را به دوستان یا هم کاروانی‌های خود که قصد پیاده روی نداشته‌اند، سپرده‌اند. گهگاه نیز افراد برای حمل بار خود ویلچر یا کالسکه‌ای تهیه کرده بودند؛ به‌ویژه آنان که فردی سالخورده به همراه آنان بود و می‌توانست کیف آن‌ها را بر روی پای خود بگذارد و یا کودکی همراه آن‌ها بود که می‌توانستند بخشی از بارهای خود را در گوشه کالسکه او جای بدهند. در دست برخی مردم هم کوله‌های کوچکی بود که معلوم بود بخشی از وسایل آن‌هاست. یعنی چند وسیله موردنیاز را برداشته‌اند و بقیه بار خود را به همسفران خود که قصد پیاده روی نداشته‌اند، سپرده‌اند.

اما بازار کیف فروش‌ها و کوله فروش‌ها در نجف بسیار گرم بود. برخی از آن‌ها در درون مغازه‌های خود انواع کوله‌ها را داشتند و جلوی در مغازه شاهد جمعیتی بود که مشغول بررسی کوله مناسب برای خود بودند. برخی از این کیف و کوله فروش‌ها هم اصلاً مغازه‌ای نداشتند و گوشه خیابان یا کوچه بساط کرده بودند و از آن‌ها هم استقبال خوبی می‌شد.

موکب‌ها

موکب‌ها در اربعین تنوع فراوانی داشتند. برخی از موکب‌ها صرفاً برای اسکان و استراحت زائران خدمات رسانی می‌کردند. این موکب‌ها اغلب مجهز به پتو، بالش، فرش یا موکت، عایق‌بندی و سرویس‌های بهداشتی متعدد بودند. برخی از موکب‌ها بیشتر در امر اطعام زائران تلاش می‌کردند. این موکب‌ها معمولاً مجهز به آشپزخانه، دیگ و قابلمه و وسایل آشپزی، ظروف یک‌بار مصرف و امکاناتی امثال آن بودند. برخی از موکب‌ها در حد نوشیدنی‌ها مثل چای، قهوه و آب به زائران خدمت می‌رساندند. این موکب‌ها اغلب وسایلی چون کتری و قوری‌های متعدد، منقل ذغال، استکان و نعلبکی، قاشق و ... داشتند. اغلب تجهیزات مورد نیاز در پشت موکب‌ها نگهداری می‌شد و فقط اقلام ضروری در جلوی موکب به کار گرفته می‌شد. کیفیت پذیرایی موکب‌ها نیز متفاوت بود. برخی غذا را در سینی قرار می‌دادند و در جلوی موکب به زائران تعارف می‌کردند و برخی غذا را در داخل موکب توزیع می‌کردند. درباره نوشیدنی نیز وضع همان بود.

نوع سازه‌های موکب‌ها تفاوت داشت. برخی همانند ساختمان‌ها با سازه‌های آجری و بتنی ساخته شده بود. برخی دیگر با سازه‌های امروزی و هم چون بناهای موقت، و برخی

دیگر چادرهایی با چندستون بود. موکب‌هایی که حالت ساختمان داشت، اغلب برای دراز مدت ساخته شده و معلوم بود که زمین آن اجاره‌ای نیست؛ چه آنکه صرف هزینه کلان برای ساخت در زمین اجاره‌ای چندان معقول به نظر نمی‌رسد. مساحت این ساختمان‌ها معمولاً بیش از پانصد متر بود. اما سازه‌های امروز اغلب با سقف سبک و به اصطلاح قدیمی‌ها شیروانی همراه بود و حال و هوای خاص خود را داشت. این سازه‌ها اغلب حالت سوله داشت و جمعیت‌های فراوانی را در درون خود جای داده بود. در نجف، در اطراف صافی صفا، و در کنار پله‌های برقی منتهی به اطراف حرم، سوله‌های بسیار بزرگی ساخته شده و جمعیت انبوهی را پذیرا بود. ساده‌تر و فراگیرتر از همه موکب‌هایی بود که حالت چادر داشت. این موکب‌ها با چندستون و چند آهن به هم متصل شده و پارچه ضخیمی که بر آن کشیده شده بود، استوار می‌گشت. جنس چادرها اغلب برزنت و ضد حریق بود. نیز چادرها اغلب به گونه‌ای بود که سرما به داخل نفوذ نکند و از این رو با عایق‌هایی همراه بود. در داخل نیز پارچه‌هایی اغلب به رنگ قرمز و صورتی فضای موکب را فرا گرفته بود. البته نوع برپا شدن این موکب‌ها به بضاعت برپاکنندگان هم بستگی داشت. از این رو گاه به موکب‌هایی برمی‌خوردیم که حتی تشک‌های کافی برای پوشاندن سطح موکب‌ها و گرم نگه داشتن زمین را نداشتند. موکب‌های چادری در روزها اغلب از دو طرف باز بود تا هوا در آن ردوبدل شود. اغلب موکب‌ها از نور کافی نیز برخوردار بودند. بر سر در موکب‌ها معمولاً نام هیئت، یا شهر یا گروه برپاکننده بر پارچه‌ای یا سازه‌ای نقش بسته بود. مثلاً «موکب اهل نجف» یا «موکب مدینه دیاله». گاه نیز نام جوانان آن شهر با نام موکب همراه بود. مثل «موکب شباب اهل نجف». گاه نیز سال تأسیس موکب یا جمله‌ای در خوش آمدگویی «مثل اهلاً و سهلاً» یا جمله‌ای در وصف زیارت امام حسین علیه‌السلام یا اربعین (مثل رحم الله زوار الحسین علیه‌السلام) نقش بسته بود.

موکب‌ها به فراخور ملیت برپاکنندگان نیز متفاوت بود. موکب‌های عراقی، ایرانی، پاکستانی، لبنانی و... هر کدام حال و هوا و ساختار خاص خود را داشت. گاه نیز موکب‌ها مربوط به کشورهای دوردست مثل مالزی، تایلند و... می‌شدند. بر سر در موکب‌های غیر عراقی گاه به زبان‌های دیگر مانند انگلیسی نیز جملاتی نقش بسته بود.

موکب‌های عراقی، یک ویژگی مشترک داشتند و آن اینکه بر سر در اکثر آنها یا در طرف راست و چپ ورودی آنها، شمایل نصب شده بود. این شمایل‌ها اغلب تصویر منسوب به امام حسین علیه‌السلام یا امام علی علیه‌السلام بود؛ اما گاه تصاویر دیگری از معصومان علیهم‌السلام نیز بر آن نقش بسته بود. در عراق، شمایل جایگاه ویژه‌ای دارد و در اغلب حسینیه‌ها، موکب‌ها، مساجد و حتی معابر عمومی نصب شده است.

ظرفیت پذیرایی موکب‌ها متفاوت است. موکب‌هایی در بین راه صرفاً از صد نفر زائر می‌توانند پذیرایی کنند یا آنها را اسکان دهند، در مقابل برخی موکب‌ها تا ظرفیت پنج هزار نفر یا بیشتر نیز ظرفیت دارند. نمونه آن موکب امام رضا علیه‌السلام در نزدیکی عمود ۲۸۵ است که ظرفیت عظیمی برای اسکان و پذیرایی زائران دارد.

برخی از موکب‌ها با همت نهاد، سازمان یا مجموعه خاصی برپا شده است. مثلاً اداره اوقاف عراق یا سازمان‌های امثال آن، موکب‌های بزرگی در ایام اربعین برپا کرده‌اند؛ یا فعالان مسجد جمکران، آستان قدس رضوی، آستان فاطمه معصومه علیهاالسلام و... هر کدام بنا به توان خود موکب‌هایی دایر کرده‌اند؛ اما اغلب موکب‌ها را مردم شهرها، روستاها، عشایر و قبایل مختلف عراق برپا کرده‌اند و با کمک مردم و گردآوری نذرها و هدایای مردمی در طی سال آن را اداره می‌کنند. تعداد خادمان موکب‌ها نیز بنا به مساحت و ظرفیت آن متفاوت است و گاه بیش از پنجاه نفر دست‌اندرکار برپایی موکبی هستند.

برخی از موکب‌ها فقط صبح‌ها برقرار است. آنها موکب‌های کوچکی است که بیشتر برای توزیع صبحانه زائران برقرار شده است. برخی از موکب‌ها نیز اغلب در ظهر فعال هستند و ناهار زائران را تامین می‌کنند؛ اما بسیاری از موکب‌ها در سه وعده صبح، ظهر، و شب پذیرای زائران هستند و وسایل استراحت آنان را فراهم می‌سازند.

در هر حال، بررسی وضعیت، شکل و موقعیت موکب‌ها، مقوله مفصل و شگفت‌انگیزی است که می‌تواند در ثبت و وقایع نگاری حوادث اربعین بسیار مهم باشد.

درمان

از دغدغه‌های مهم هر مسافری، وجود مراکز درمانی در محل مسافرت او، برای خطرهای احتمالی است. حادثه هیچ گاه خبر نمی‌کند و هر مسافری ممکن است در مسافرت خود دچار سانحه‌ای دلخراش گردد. از این رو به حکم عقل، می‌بایست به موضوع درمان به شکل جدی نگریست و سلامت زائران را مراقب بود. امروزه در شهرهای زیارتی، بیمارستان‌ها و درمانگاه‌های مجهز بسیاری وجود دارد تا بیماران را علاج کند و نگرانی اطرافیان و خود آن‌ها را برطرف سازد؛ اما مسئله این است که با ورود بیش از سه میلیون از دیگر کشورها به عراق، و نیز سرازیر شدن چندین میلیون عراقی از شهرهای مختلف عراق به سمت کربلا، آیا امکانات درمانی نجف و کربلا پاسخ‌گو هست یا خیر؟ مهم‌تر از این مسئله، دغدغه مسافرانی است که قصد پیاده‌روی دارند و از مسیرهای مختلف عازم کربلا شده‌اند. آیا امکانات درمانی در بیرون شهرها و در حد فاصل نجف تا کربلا نیز به مقدار مورد نیاز وجود دارد یا خیر؟ امسال حجم انبوهی از چادرهای امداد مربوط به جمعیت هلال احمر در میانه راه و حتی داخل شهرها وجود داشت تا در لحظات حادثه خیز به داد بیماران برسند. رفتارهای کادر خدمت درمانی. اعم از پزشک و پرستار

و... نیز رضایت بخش بود؛ اما زائران اغلب بر این باور بودند که هنوز امکانات درمانی محدود است و برای بیمارانی که دچار بیماری‌های تنفسی، یا قلبی هستند، خطر فراوانی وجود دارد؛ چه آنکه رساندن بیمار در انبوه جمعیت به اولین مرکز درمانی خودکاری بسیار دشوار است. کمبود آمبولانس و اتومبیل هایی برای مواقع ضروری، کمبود پزشک و پرستار سیار و... به خوبی مشهود بود.

علاوه بر این، باید امکانات وسیع تر برای لحظات پیش بینی نشده همانند لحظات عملیات‌های انتحاری، در مناطق مختلف حضور داشته باشند تا بتواند پیکرهای شهدا و آسیب دیدگان احتمالی را به سرعت منتقل کنند.

در راهپیمایی اربعین، جانبازان و معلولان بسیاری حضور دارند و برخی از آنان نیاز به مراقبت‌های خاص یا احتمالی دارند که بررسی مشکلات آنان و اهتمام به امور آنان اهمیت بسیار و برنامه ریزی گسترده تری را نیاز دارد. با این همه، دارو. به ویژه برای بیماری‌های واگیردار همانند سرماخوردگی. در شهرها و در بین راه یافت می شد. در اغلب چادرهای امداد، به فراوانی قرص و آمپول و امثال آن برای بیماری‌های واگیردار وجود داشت. نیز امکانات ویژه ای برای کسانی که بیماری دیابت، چربی خون، زیادی اوره و امثال آن دارند، یافت می شد. امکاناتي مثل برانکارد برای افرادی که احیاناً در ازدحام جمعیت از هوش می رفتند وجود داشت.

بهداشت

اربعین امسال، وضعیت کلی بهداشت در شهرهای زیارتی و مسیرهای تردد به مراتب بهتر از سال‌های گذشته شده بود. این را می‌توان از زبان زائران فراوانی شنید و می‌توان به چشم خود دید. سطل‌های متعدد زباله در شهرهای نجف و کربلا، اغلب با رنگ‌های آبی و زرد، و نایلون‌های سیاه رنگ بسیاری در معابر عمومی، باعث شده بود که حجم زباله‌های خیابانی و دور ریزها و پسماندها به شدت کاهش پیدا کند. خودروهای حمل زباله مدام در تردد بودند و زباله‌ها را از سطح شهر جمع آوری می‌کردند. شست و شوی مسیرها با آب مرسوم شده بود و بسیاری مقید به تمیز کردن محیط اطراف خود بودند. چنانچه در گوشه‌ای گوسفندی ذبح می‌شد، افراد به سرعت آماده حمل و انتقال زواید آن مانند پوست و شکمبه و نیز شست و شوی خون‌های جاری شده بر زمین بودند. آنچه گفته شد حال اغلب مکان‌ها بود، اما گهگاه با صحنه‌های ناهنجار و زباله‌های انباشته بر زمین نیز مواجه می‌شدیم. اما در کل رعایت نظافت عمومی و بهداشت در معابر، خیابان‌ها، اتوبان‌ها و در اطراف موکب‌ها و منازل بیشتر از گذشته بود.

بخشی از مباحث مرتبط با بهداشت، شامل سرویس‌های بهداشتی است. چیزی

که در سال‌های گذشته برای بسیاری از زائران (بویژه ایرانی) رنج آور بود. امسال اغلب سرویس‌های بهداشتی مجهز به مواد شوینده، مایع مخصوص شستن دست‌ها، و شیلنگ‌های متصل به مجاری آب شهری بود. شست و شو و نظافت با آفتابه برای اغلب ایرانی‌ها رنج آور است؛ علت آن هم عدم اتصال به آب کر است. به همین دلیل، میزبانان عراقی، اهتمام ویژه‌ای به نصب شیلنگ‌های آب در توالت‌ها داشته‌اند. نیز شمار حمام‌ها در موکب‌های نجف تا کربلا افزایش یافته بود. نظافت سطح حمام‌ها و توالت‌ها نیز بهتر از گذشته شده بود. در این میان آنچه برخی زائران را آزار می‌داد، کمبود حمام‌های مخصوص خواهران بود؛ معضلی که امید است در سال‌های آینده مرتفع شود.

نظافت عمومی موکب‌ها نیز ستودنی بود. در درون موکب‌ها، اغلب وسایل در جای خود قرار گرفته بود و خاک و شن و ماسه کمتر به آن راه پیدا کرده بود. پتوها و موکت‌ها تمیزتر شده و راه را برای استراحت بهتر زائران هموار کرده بود. در بخشی از این نظافت، زائران نیز شریک بودند. بسیار از زائران بودند که خود جارو به دست گرفته و با همراهی آب مشغول تمیز کردن و شست و شوی محیط بودند. به ویژه خواهران که همواره اهمیت فراوان تری برای بهداشت و نظافت قائل هستند.

نوشیدنی‌های اربعینی

اربعین رفته رفته به سمت ماه‌های گرم سال پیش می‌رود و از این رو ضرورت پذیرایی زائران با نوشیدنی‌ها بیشتر رخ می‌نماید. گاهی نوشیدنی گرم یا سرد، خستگی پیاده‌روی چند ساعته را از تن انسان در می‌آورد. نیز نوشیدنیها، افراد فراوانی را در اجر پذیرایی از زائران سهیم می‌کند؛ چه آن که بسیاری از افراد تمکن مالی پذیرایی با غذا از زائران اربعین را ندارند، اما پذیرایی با نوشیدنی برای آن‌ها میسر است. از این رو آنان خوشحال می‌شوند که بضاعت آن‌ها در خدمت زائران قرار گرفته است. در راه نجف به کربلا به موکب‌های فراوانی برمی‌خوریم که در آن جوانان، پارچ آبی به دست گرفته اند و لیوان‌های پلاستیکی یا شیشه‌ای را از آن سرشار می‌کنند و آن‌ها را در اختیار زائران قرار می‌دهند. جمله آن‌ها هنگام پذیرایی از زائران معمولاً این است: اِشرِب مولای (آقای من، بنوش). گاه نیز پذیرایی با آب از طریق آب معدنی‌هایی است که تعداد فراوانی از آن‌ها در یک کارتن جا گرفته است.

پس از آب مهم ترین نوشیدنی اربعینی، چای است. در جلوی بسیاری از موکب‌ها، میزهایی قرار داده شده که بر آن پشته‌ای از ذغال فراهم آمده است. این ذغال‌های سرخ

وداغ، میزبان کتری‌ها و قوری‌هایی است که اغلب آن‌ها به رنگ سیاه درآمده است. میزبانان موکب‌ها، از صبح زود مشغول فراهم کردن تنه‌های درخت برای سوزاندن آن‌ها و آماده ساختن آب جوش و سپس چای هستند. این چای‌ها که در ایران به آن چای آتشی یا چای ذغالی گفته می‌شود طرفداران بسیاری دارد. طعم دلپذیر، عطر مطبوع و حرارت خواستنی آن‌ها ناخودآگاه زائر را به کنار موکب و میزهایی که چای بر آن‌ها قرار دارد می‌کشاند. در گوشه میزها، استکان‌های کمر باریك فراوانی در میان نعلبکی‌های منقش قرار دارد که یك سوم یا یك چهارم آن‌ها را شکر فرا گرفته و قاشق کوچکی در درون آن قرار داده شده است. به محض حاضر شدن زائر در کنار میزها، میزبان چای را درون استکان می‌ریزد. به رسم ادب و کرامت آنچنان استکان را از چای پر می‌کند که بخشی از آن به داخل نعلبکی می‌ریزد. سرازیر شدن چای از درون استکان در ایران صورت خوشی ندارد اما در عراق، نشانه کرامت و بذل و بخشش و اظهار احترام به میهمان است. کانّ میزبان می‌خواهد بگوید که من تو را از صمیم دل دوست دارم و می‌خواهم آنچه در اختیار دارم نثار تو کنم و در این بذل و بخشش، از آنچه ظرف گنجایش آن را دارد، بیشتر نصیب تو خواهم کرد. دم کردن چای در ایران و عراق با هم تفاوت دارد. ما ایرانی‌ها، پس از آن که چای خشك را درون قوری ریختیم، آب جوش بر آن می‌ریزیم و سپس قوری را بر روی کتری یا سماور یا در مکانی که حرارت بسیار اندکی با آن برخورد کند قرار می‌دهیم. در رسم ایرانی، حرارت قوری نباید آن قدر باشد که چای به جوشش بیفتد یا در اصطلاح قوری قل قل کند؛ اما در رسم عراقی چنین نیست و گاه چای به طور کامل همانند آب کتری، می‌جوشد و آب آن اندک می‌شود. چنین است که چای‌های عربی به مراتب پررنگ‌تر از چای‌های ایرانی است. به دلیل اینکه برخی از عراقی‌ها از نحوه چای دم کردن ایرانی‌ها و علاقه بسیاری از آنها به چای نسبتاً کمرنگ اطلاع دارند، گاه دو نوع چای آماده می‌کنند.

آنان در آغاز حضور زائران ایرانی از آن‌ها می‌پرسند: چای ایرانی یا عراقی؟ بسیاری از زائران ایرانی، چای ایرانی طلب می‌کنند اما فراوان اند زائرانی که ایرانی اند و مشتاق چای

عراقی اندوباز چای عراقی را در فضای کشور عراق بر چای ایرانی ترجیح می دهند. در کنار چای معمول، در کنار برخی موکب ها، چای حامض نیز قرار دارد. چای حامض یعنی چای ترش. چای حامض را به طریقه خاصی آماده می کنند. چند لیموی خشک شده (امانی) را داخل آب جوش می اندازند و مدتی بر روی حرارت کم می گذارند و سپس در همان استکان های دارای شکر می ریزند. این چای ها هم مشتری های خاص خود را دارد. ناگفته نماند که بسیاری از ایرانی ها از نوشیدن چای در عراق پرهیز می کنند. علت اصلی آن است که معمولاً استکان های چای در عراق به خوبی شسته نمی شود و عراقی ها، استکان هایی را که افراد در آن ها چای نوشیده اند، در داخل سطل آبی فرو می کنند و برای افراد دیگر در درون آن چای می ریزند. این رویه را بسیاری از ایرانی ها، بهداشتی نمی دانند. چنین است که در سال های اخیر در جلوی بسیاری از موکب ها، لیوان های پلاستیکی یا کاغذی که در ایران به لیوان یک بار مصرف شهرت دارد قرار گرفته تا زائرانی که از نوشیدن چای در لیوان ها و استکان های شیشه ای ابا دارند، در لیوان های یک بار مصرف چای بنوشند. این هم جلوه دیگری از میهمان نوازی عراقی ها و علاقه آنان به شادمان شدن میهمان است. در عراق قند متداول نیست و شکر استفاده می شود. ولی باز به فراخور حال زائران ایرانی، در برخی موکب ها، قند نیز یافت می شود.

از نوشیدنی های دیگر اربعین، قهوه است. قهوه معمولاً در فنجان های کوچک به زائران تعارف می شود. قهوه های عراقی تلخ نوشیده می شود و اغلب شکر ندارد. این قهوه ها اغلب در کتری های مخصوص قهوه یا در قوری های چینی در دست میزبانان است که با احترام خاصی به فنجان ها ریخته می شود و در اختیار زائران اربعین قرار می گیرد. شربت های مختلف و بویژه شربت آبلیمو نیز گهگاه در پذیرایی ها موجود است. نیز در هنگام غذا، به همراه آن در برخی موکب ها، نوشابه نیز اعطا می شود. نوشابه های عراقی کمتر در ظروف پلاستیکی است و اغلب در قوطی های فلزی قرار دارد. عراقی ها به این نوشابه ها، «بیبسی» می گویند.

غذاهای اربعینی

پذیرایی از زائران اربعین جلوه‌های متعدد دارد. بخشی از این مسئله به غذاهای متنوعی بازمی‌گردد که در اختیار زائران قرار می‌گیرد. در اربعین اغلب غذاهایی که با آن از زائران پذیرایی می‌شود غذاهایی با طعم و مزه عراقی است. بسیاری از زائران با آنکه از ایران یا دیگر کشورها آمده‌اند، این غذاهای عراقی را دوست دارند و به آن میل و رغبت نشان می‌دهند. برخی از این غذاها به همراه برنج است. برنج‌های عراقی به نرمی برنج‌هایی که در ایران طبخ می‌شود نیست، ولی اغلب از روغن فراوان‌تری برخوردار است. این برنج‌ها گاه به نحوه عدس پلو، یا رشته پلو طبخ می‌شود و خود غذای مستقلی به شمار می‌رود و گاه با خورش یا گوشت همراه است. خورش‌های عراقی نیز چندگونه است: گاه قیمه است. قیمه عربی تفاوت‌هایی با قیمه ایرانی دارد و از آن جمله آن است که قیمه عربی، کشدار و لپه‌های آن کاملاً له شده است. گاه نیز خورش عراقی فاصولیه است که به واقع مقداری لوبیای آب پز شده، روغن و ادویه است. عراقی‌ها علاقه وافری به این خورش دارند. خورش بادمجان نیز از خورش‌های خوش طبخ عراقی است. برنج‌ها گاه با گوشت همراه است. این گوشت‌ها گاه در قالب کوبیده عرضه می‌شود. گاه در قالب گوشت

پخته‌شده گوسفند یا گوساله (چلوگوشت) آماده می‌گردد و گاه با گوشت پخته‌شده یا سرخ شده ماهی همراه است. عراقی‌ها به ماهی نیز علاقه بسیار دارند و اغلب آن را با ادویه بسیار همراه می‌کنند. برنج‌ها گاه نیز در قالب مرغ است. مرغ‌هایی که گاه در داخل دیگ پخته‌شده و گاه به صورت بریان و بر آتش مستقیم آماده شده است. این غذاها بیشتر در ظهر به زائران اعطا می‌شود. با این همه در برخی موکب غذاهای دیگر هم موجود است. از آن جمله فلافل است. فلافل آمیزه‌ای از نخود، تخم مرغ و روغن و ادویه است. لب‌لبی یا همان نخود آب پز که اغلب با فلفل نیز همراه است از غذای مورد علاقه عراقی‌ها و زائران غیر عراقی است. کتلت (شامی)، تخم مرغ (با انواع طبخ)، آش، سوپ و گهگاه سمبوسه و حتّی پیتزا نیز در برخی موکب‌ها یافت می‌شود.

صبحانه در موکب‌ها در قالب تخم مرغ (با انواع طبخ)، سرشیر، کره و مربا، پنیر، خرما، آش، عدسی و حلیم عرضه می‌شود. از جمله غذاهای خوشمزه و پرطرفدار صبحانه در عراق باقلا با الدهن است. این غذا ترکیبی از باقلا، تخم مرغ، روغن، نان و ادویه است که عراقی‌ها بسیار به آن علاقه‌مندند. کوفته برنجی، فرنی (نشاسته گرم) و مخلمه (آمیزه‌ای از تخم مرغ و گوجه یا همان املت) نیز چنین است. با این همه بسیاری از زائران عراقی ابایی از خوردن کباب، جگر، و غذاهای سنگین در ابتدای صبح ندارند.

در موکب‌هایی که غذای ایرانی طبخ می‌شود نیز غذاهایی چون چلو خورش قیمه، چلو خورش قرمه، چلوکباب، چلو مرغ، چلوگوشت، چلو جوجه، باقلا پلو، عدس پلو، استامبولی، و گهگاه شله زرد و حلیم یافت می‌شود.

در برخی موکب‌ها هنگام غذا یا در هنگام دیگر میوه عرضه می‌شود. میوه‌هایی چون پرتقال، نارنگی، موز، لیمو، سیب و خیار به فراوانی در دست زائران دیده می‌شود.

درباره غذاهای اربعینی چند نکته دیگر هم اهمیت دارد. نحوه طبخ غذا در عراق با

کشورهایی چون ایران تفاوت هایی دارد. در عراق غذاها به مقداری که در ایران پخته می شود پخته نمی گردد. از این رو گاه زائران ایرانی نمی توانند غذاهایی که با برنج همراه است یا گوشت در آن بسیار است میل کنند. برنجی که در عراق پخت می شود به نرمی برنجی که در ایران طبخ می شود نیست و هنوز تا پخت کامل زمان نیاز دارد. گوشت نیز همین حکم را دارد. گوشت هایی که در عراق طبخ می شود گاه تا پخت کامل فاصله دارد و به اصطلاح ایرانی ها، مغز پخت نشده است.

غذاهای عراقی اغلب با روغن فراوان تری همراه است. در اصطلاح غذاهای عراقی چرب تر است. آن ها گاه تکریم میهمانان اربعین را در اهدای غذای فراوان و همراه با روغن بسیار می دانند و تمام تلاش خود را در این مسئله مبذول می دارند.

ادویه، فلفل فراوان و پیاز بسیار از ویژگی های غذاهای عراقی است. آن ها به مشحون ساختن غذاهای خود با ادویه علاقه وافر دارند، به حدی که گاه ادویه فراوان غذا (بویژه در ماهی) طعم اصلی غذا را تغییر می دهد، یا استفاده فراوان از فلفل گاه غذا را کاملاً تند می سازد. پیاز نیز هم داخل غذا (به شکل سرخ شده) و هم در کنار غذا استفاده می شود. ضمن آنکه ترشی نیز در کنار غذا حضور دارد.

استفاده از قاشق و چنگال در غذاهای عربی گاه چندان ضرورت ندارد. این به معنای عدم استفاده آن ها از قاشق و چنگال نیست؛ اما گاه مرد عراقی پیش از رسیدن قاشق و چنگال غذای خود را آغاز می کند و با دست و با صفای زاید الوصفی آن را میل می کند.

دخانیات

کشیدن سیگار در عراق، کاملاً متداول است. در دست بسیاری از جوانان عراقی سیگار مشاهده می‌شود؛ برخی از آنان سیگار دوم خود را با سیگار اول روشن می‌کنند؛ و از زیاد سیگار کشیدن ابایی ندارند؛ سیگار فروشی‌ها هم به وفور در اطراف حرم‌ها، کوچه‌ها و خیابان‌ها، و مسیر نجف به کربلا یافت می‌شود. قیمت سیگار در عراق کمی پایین‌تر از قیمت آن در ایران است. در عراق به مضرّات سیگار و آسیب‌های اجتماعی آن چندان توجه نمی‌شود، چنین است که گاه حتی به زائران ایرانی نیز سیگار تعارف می‌شود. در اغلب مجامع عمومی، اعم از مسجدها، حسینیه‌ها، ادارات، محافل روضه و... سیگار به وفور یافت می‌شود و برای افراد سیگاری، جای سیگار برای تکاندن خاکستر آن و خاموش کردن ته سیگار آورده می‌شود. گاه در دست نوجوانان نیز سیگار مشاهده می‌شود. در شهرهای زیارتی عراق، جوانان بسیاری را می‌بینید که در گوشه کوچه‌ها و خیابان‌ها نشسته‌اند و مشغول کشیدن سیگارند؛ نیز در مغازه‌ها، فروشندگان از کشیدن سیگار در پیش مشتری ابایی ندارند.

در کنار سیگار، کشیدن قلیان نیز متداول است. در شهرهای زیارتی عراق، مکان‌های

فراوانی در اطراف حرم وجود دارند که به آن مقهی (قهوه خانه) گفته می شود. به قلیان نیز نارگیل یا نارگیله گفته می شود. در کربلا، در منطقه مقام صاحب الزمان و اطراف آن به وفور قهوه خانه وجود دارد. در اغلب قهوه خانه های عراقی، جوانان کثیری حضور دارند که ضمن کشیدن قلیان یا سیگار، مشغول دیدن مسابقه فوتبال هستند. گاه به علت کثرت مشتری در قهوه خانه ها، صندلی هایی در بیرون از آن نیز قرار دارد که افراد بر روی آن می نشینند و با لذت تمام قلیان یا سیگار می کشند. در قهوه خانه ها گاه زن ها هم حضور دارند اما به طور کلی فرهنگ عراقی، قلیان یا سیگار کشیدن زن در ملا عام را بر نمی تابد. در مسیرهای رفت و آمد مردم، ته سیگارهای بسیاری بر روی زمین مشاهده می شود. عراقی ها بر اساس اصل خدمت رسانی به زائران، معمولاً سیگار یا قلیان را به ایرانی ها تعارف می کنند اما اغلب، ایرانی ها سیگارهای عراقی را نمی پسندند و به سیگارهای وطنی بیشتر گرایش دارند و از این رو معمولاً چند بسته سیگار را از ایران به همراه می آورند؛ اما درباره قلیان چنین نیست و از این رو جوانان ایرانی را گاه می توان در قهوه خانه های عراقی مشاهده کرد که از تنباکوها استفاده و اظهار رضایت می کنند. با این همه جوانان عراقی، به مواد مخدر علاقه مند نیستند و کمتر در میان آن ها می توان از مواد خانمان سوزی مثل تریاک و هروئین، علاقه ای حس کرد.

مسئله سیگار و سیگار کشیدن در عراق، ممکن است آثار سوئی بر جوانان ایرانی و گاه نوجوانان داشته باشد؛ چه آنکه دیدن سیگار در دست بسیاری از مردم، زمینه اعتیاد جوانان و نوجوانان ایرانی را فراهم می آورد. از این رو باید با راهکارهای فرهنگی و غیر آن، نسبت به این مسئله چاره اندیشی کرد.

خرید سوغات

خرید سوغاتی از دغدغه‌های بسیاری از زائران اربعین است. آوردن سوغات از سفر یک سنت حسنه است که در روایات نیز به آن پرداخته و نیکو شمرده شده است. زائران ایرانی اغلب به دنبال سوغات کم حجم و ارزان هستند تا بتوانند به افراد بیشتری سوغات بدهند و بار کمتری را به دوش بکشند. با این همه بازارهای نجف و کربلا و حتی برخی جاهای مسیر نجف تا کربلا مملو از زائران ایرانی است که به قصد خرید سوغات مشغول جست و جویند. طلاهای عراقی، نگین و انگشتری دُرّ و عقیق، مهر کربلا، تسبیح و جانماز، پارچه فاستونی، پارچه چادری، لباس‌های زنانه، لباس کودک، اسباب بازی و... بخشی از پرفروش ترین کالاها در اربعین است که اغلب ایرانی‌ها به خرید آن علاقه‌مندند. نیز در سال‌های اخیر سینی، قندان، فنجان و وسایل آشپزخانه مسی و کنده کاری شده از کالاهای پرفروش عراق شده است. بسیاری از چیزهایی که ایرانی‌ها خریداری می‌کنند کالاهای چینی یا شبه چینی است که در کشور ما نیز یافت می‌شود و اغلب قیمت آن‌ها با قیمت کالاهای داخلی برابری می‌کند. این در حالی است که زائران دیگر کشورهای اسلامی اغلب به خرید مهر کربلا، تسبیح و جانماز و نهایتاً انگشتری دُرّ

بسنده می‌کنند و سبک‌بارتر به کشور خود باز می‌گردند.

در میان زائران ایرانی، آن‌ها که بدون حضور خانواده به سفر آمده‌اند، معمولاً کمتر رغبت بازارگردی دارند و اگر هم چیزی می‌خرند از باب خالی نبودن عریضه است. این زائران در گفت‌وگوها می‌گویند خانواده‌ها به دلیل درک اوضاع شلوغ اربعین و کم‌حجم بودن کوله‌ها، از آنها خواسته‌اند که سوغات به همراه نیاورند و از فرصت به دست آمده برای زیارت بهتر استفاده بکنند. از این رو بیشتر بازار را مسافرانی که با خانواده به زیارت آمده‌اند شلوغ کرده است. مسئله دیگری که گاه باعث عصبانیت فروشندگان عراقی می‌شود، سنت ایرانی‌ها در چانه‌زنی است. چه بسیار زائرانی که بیش از ده دقیقه به چانه‌زنی با فروشنده می‌پردازند تا مگر بتوانند قیمت کالا را اندکی کاهش دهند که صد البته گاه موفق می‌شوند. چهره ناراحت و گاه خشم‌آلود فروشندگان عراقی در این لحظات دیدنی است؛ ظاهراً رسم چانه‌زنی در میان عرب به آن گستردگی که در میان مردم رواج دارد، وجود ندارد و کسانی که قیمت کالا را بالا می‌دانند یا پول کافی برای خرید ندارند به سرعت از خرید منصرف می‌شوند. نیز محاسبه قیمت ریال، دلار و دینار و اختلاف فروشنده و خریدار در این محاسبه گاه به انصراف مشتری از خرید منجر می‌شود.

خرید سوغات فرصت خوبی برای فروشندگان عراقی در ایام اربعین ایجاد می‌کند تا از تورم و مشکلات مالی اطراف خود سربلند بیرون آیند. چنین است که در خیابان‌ها، دستفروش‌های فراوانی مشاهده می‌شود که به دنبال فروش کالای خود هستند و حضور آن‌ها گاه باعث ازدحام خیابان‌های منتهی به حرم می‌شود.

منابع و مآخذ

۱. دانشـــنامه امام حســـین، محمد محمدی ری‌شـــهری و دیگران، قم، دارالحدیث، ۱۳۸۸.
۲. زیارتگاه‌هـــای عراق، محمدمهدی فقیه بحرالعلـــوم و احمد خامه‌یار، تهران، مشعر، ۱۳۹۴.